دیدگاه اهل تشیع در مورد اهل سنت

نوشته:

محمد مال الله

مترجم:

گروه علمی فرهنگی مجموعه موحدین

عنوان کتاب:	دیدگاه اهل تشیع در مورد اهل سنت
عنوان اصلی:	موقف الشيعة من أهل السنة
نوشته:	محمد مال الله
مترجم:	گروه علمی فرهنگی مجموعه موحدین
موضوع:	عقاید (کلام) - بررسی عقاید مذهبی شیعه (زیارت قبور، شفاعت، علم غیب، امامت و مهدویت، خمس)
نوبت انتشار:	اول (دیجیتال)
تاریخ انتشار:	تیر (سرطان) ۱۳۹۶ هـ.ش - شوال ۱٤۳۸ هـ.ق
منبع:	کتابخانه قلم www.qalamlib.com

ایمیل: **book@qalamlib.com**

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمۡ أَوۡلِيَآءَ تُلۡقُونَ إِلَيۡهِم بِٱلۡمَوَدَّةِ﴾ [الممتحنة: ۱].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی برمگیرید [به طوری] که با آن‌ها اظهار دوستی کنید**»**

تقدیم به:

پسرانم: عبدالرحمان، معاذ، سفیان و مروان.

از الله خواهانم که آن‌ها را به طرز شایسته‌ای پرورش دهد و محبت صحابه رضوان الله علیهم و افتخار دفاع از آن‌ها و نمایان ساختن نیکی‌ها و افتخاراتشان و پاسخ به تهمت‌های مردمی که با دشنام و لعنت نسبت به صحابه به الله تقرب می‌جویند را روزی‌شان بگرداند.

قطعا او شنوا و پذیرنده است.

مؤلف

مقدمهٔ کتاب

سپاس و ستایش خدایی را پروردگار جهانیان است، و درود و سلام بر کسی که به عنوان رحمت برای جهانیان برانگیخته شده، و بر آل و یاران او و نیز بر پیروان راه هدایت وی تا روز جزا.

با کمال تأسف بیشتر اهل سنت از حقیقت کسانی که خود را در جامهٔ محبّت و دوستی برای اهل بیت﷤ پیچیده‌اند بی‌آگاهند.

و در نتیجهٔ این ناآگاهی و به علت تظاهر اهل تشیع به محبت و دوستی نسبت به اهل سنت زیر پوشش نفاقی که آن را تقیه نامگذاری کرده‌اند، بسیاری از اهل سنت فریب شیعیان دوازده امامی را خورده‌اند. در این اواخر کتاب‌های زیادی به قلم روافض و فریب خوردگان ایشان از اهل سنت چاپ و منتشر شده‌اند که به وحدت و تقریب میان اهل سنت و شیعیان رافضی دعوت می‌کنند.

و نشانه‌های اساسی برای این وحدت یا هدف مورد نظر آن‌ها ـ به معنای صحیح‌تر آن ـ همانا قضیهٔ به فراموشی سپردن اختلافات جزئی می‌باشد مادامی که اصول مورد توافق قرار گیرند.

و نیز این شعار که: جهان اسلام در دوران کنونی پاره پاره گشته و بطور مساوی طعمه‌ای آسان برای شرق و غرب می‌باشد.

این دعوت در صورت ظاهریش زیبا و درخشان و تابناک است... آری، مسلمانان به شدت نیازمند وحدت و از یاد بردن اختلافات فرعی و جزئی هستند به‌شرط اینکه این اختلافات به مرتبهٔ اصول و اساسیات نرسد.

اینجاست که می‌پرسیم که این وحدت بر چه اساسی پایه‌ریزی می‌شود؟ و آیا حقیقتاً اهل تشیع به یکپارچگی با اهل سنت علاقه‌مندند، یا این وحدت را تنها نمادی برای مصرف عمومی به کار می‌گیرند.

وحدت میان اهل سنت و شیعیان رافضی بر چه اساسی مبتنی خواهد شد؟ آیا با توصیف خداوند پاک و منزه به نادانی و فراموشکاری و اینکه قرآن کریم تحریف گشته و ناقص و ناکافیست؟ و یا با ناسزا گفتن و لعن کردن اصحاب ﷺ و پشینیان نیک این امت از بزرگان، علما و متفکران، چنانکه ما شب و روز آن را می‌شنویم و در هر کتابی که شیعیان رافضی منتشر می‌کنند می‌خوانیم؟ یا تخریب آن تاریخ اسلامی که نیاکان با قیمت خون‌های پاکشان بنا نموده‌اند؟ یا طعنه زدن به شرافت و آبروی همسران رسول خدا ﷺ؟ و یا خدا پنداشتن کسانی که چیزی از امورات خداوند را در اختیار ندارند و برتری دادن آنان بر انبیاء و مرسلین؟

و یا بر این اعتبار با شیعیان رافضی وحدت نماییم که ایشان اهل سنت را بدتر از یهود و نصاری و آتش‌پرستان می‌پندارند و سخن به پلیدی ایشان و مباح کردن خون و مال آن‌ها می‌زنند؟! و یا در هم پیمان شدن ایشان با یهود و نصاری و مشرکین علیه اهل سنت با ایشان وحدت نماییم؟!

به تحقیق من عملا در مفهوم اساس‌هایی که این وحدت موهوم بر آن بنا می‌شود سرگردان شده‌ام. چه اهل سنت و شیعیان کاملاً در تضادند و به هم پیوستگی آن‌ها همانند ناسازگاری شب و روز، و هدایت و گمراهی، غیرممکن است. اختلاف بین اهل سنت و شیعیان‌در اصول است قبل از فروع، و در عقائد است قبل از مسائل و قضایای فقهی.

هنگامی که انقلاب ایران به قوع پیوست برخی از کسانی که رهبری نداشتند وقتی شعارهای توخالی رهبران انقلاب را شنیده و خواندند فریب دین شیعه را خورده و خوشحال شدند و تنها به شادمانی اکتفا نکرده بلکه

برخی از مشایخ فریب‌خورده با خمینی به عنوان پیشوای مسلمانان بیعت کردند.

البته چنین کاری از چنین مشایخی بعید نبود زیرا عادت آن‌ها هجوم بر جوانان پایبند به قرآن و سنت بود چه با توجیه یا بدون توجیه، اما در مورد حقیقت روافض و رهبر جدیدشان چیزی نمی‌دانستند جز اینکه او رهبری شایسته است که مسلمانان باید گرد او حلقه زده، با وی بیعت کرده و به سرزمینش هجرت کنند.

وحدت میان اهل سنت و اهل تشیع غیر ممکن است، چه شیعیان معتقدند ایمانشان کامل نمی‌شود مگر شب و روز صحابه و پیروانش را لعن و نفرین کنند، و بر این باورند که دشمن‌ترین و کینه‌توزترین آن‌ها در حق اهل سنت دارای بیشترین ایمان می‌باشند.

و چون بر این باوریم که باید دیدگاه اهل تشیع دربارۀ اهل سنت روشن گردد به نوشتن این صفحات اقدام نمودیم که حقیقت ایشان را روشن می‌کند و اعتقاد پوچ و دروغین آنان را بر ملا می‌سازد تا اینکه مسلمانان گول شعارهای به ظاهر درخشانی که شیعیان رافضی پرچم آن را بالا می‌برند نخورند.

روش من در این پژوهش مختصر چنین است

در تمامی جزئیات این پژوهش برای بیان موضع‌گیری شیعیان در برابر اهل سنت از کتاب‌های خودشان استفاده کرده‌ام و به خودم زحمت توضیح نصوص را نداده‌ام چرا که خودشان به صراحت بیانگر موضوع مورد بحث می‌باشند.

تنها به مراجع قدیمی شیعه اکتفا نکرده‌ام تا گفته نشود که این اعتقاد یا موضع‌گیری مربوط به شیعیان گذشته است، بلکه به نوشته‌های جدیدشان و

در رأس آن‌ها تألیفات خمینی رهبر انقلاب ایران مراجعه کرده‌ام تا حقیقت موضع‌گیری رافضه و چهره‌ی زشت شیعه ـ هرچند خود را آرایش کنند ـ برای مسلمانان کاملا آشکار باشد.

باید بدانیم که رافضی‌ها از زمان تأسیس دین‌شان تا به امروز در دیدگاه خصمانه نسبت به مخالفان اعتقادی‌شان هیچ تغییری نداده‌اند و بهترین دلیل کتاب‌های خود خمینی است.

از آنجایی که کتاب‌هایشان شامل اصطلاحاتی است که خوانندگان هدف از آن را نمی‌فهمند برخی از اصطلاحات را شرح داده‌ام که مهمترین آن‌ها اصطلاح نواصب یا ناصبه است که منظور آن‌ها اهل سنت است ولی به خاطر تقیه و تلاش برای پنهان کردن کارهایشان به رواج این اصطلاح روی آورده‌اند، اما خداوند متعال آن‌ها را رسوا نموده و برخی از بزرگانشان بیان کرده‌اند که ناصب نزد رافضی چه مفهومی دارد تا بدینوسیله بتوانیم امور مربوط به اهل سنت که در این کتابچه آمده را درک کنیم.

در این پژوهش مختصر عقل و دلیل را به جای احساسات، و عدالت را به جای تعصب و واقعیت را به جای خیال قرار داده‌ام و از زبان خودشان آن‌ها را معرفی کرده‌ام.

و آخرین دعای ما شکر و سپاس پروردگار جهانیان است. ...

ابو عبدالرحمن

محمد مال الله

«مفهوم ناصب از دیدگاه اهل تشیع»

بیشتر نوشته‌های شیعیان انبوه از کنایات و اصطلاحات و کنیه‌ها و القابی هستند که بدون ممارست در مطالعۀ کتاب‌های اهل تشیع شناخت آن‌ها برای کسی امکان‌پذیر نمی‌باشد، و به تأکید اکثر معاصرین اهل سنت به معانی این اصطلاحات ناآگاهند.

بسیاری از این کنایات در کتاب‌هایشان آمده است در حالی که خواننده‌ای که به جوهرۀ آن‌ها آگاهی نداشته باشد آن را نمی‌فهمد، و به خاطر قابل درک ساختن این کنایات برای خوانندۀ ارجمند نمونه‌هایی را عرضه می‌داریم تا اینکه از مفهوم آن‌ها مطلع و آگاه شوند. برای مثال در نوشته‌هایشان واژه‌های اول، و دوم، و سوم، و حبتر، و زریق و اشارات دیگر آمده است، اگر در شکل نکوهش ایراد شوند مقصود از اول: ابوبکر صدیقس است، و هدف از دوم و سوم: عمر و عثمانب هستند، و منظور از حبتر: ابوبکرس و از زریق عمرس می‌باشد، و چنین نمونه‌هایی زیادند ولی ترس انحراف و تغییر موضوع اصلی را داریم.

و واژۀ (ناصب) یا (نواصب) در کتاب‌هایشان بسیار تکرار شده است، اما افراد اندکی مقصود از آن‌ها را می‌دانند، و به علت اهمیت این واژه در این رسالۀ ما، چه شناخت دیدگاه اهل تشیع در مورد ما سنیان بدون اطلاع از معنی (نواصب) ممکن نیست به بیان آن می‌پردازیم.

واژۀ نواصب مرسوم نزد اهل سنت به کسانی گفته می‌شود که علیس و خاندان وی را مورد کینه و دشمنی قرار می‌دهند و ایشان را نفرین می‌کنند،

ولی این واژه نزد اهل تشیع مقصود از اهل سنتی است که ابوبکر و عمر و باقی اصحاب ﷺ را دوست دارند و ولایت آنان را قبول کرده‌اند.

ما بر شیعیان دروغ نمی‌بافیم و آنان را به چیزی که از آن بری هستند متهم نمی‌نمائیم، و بهترین راه برای درک این موضوع شناسایی این اصطلاح از طریق کتاب‌های اهل تشیع است نه از طریق کتاب‌های دشمنانشان.

و به قصد تأکید آنچه گذشت بعضی از سخنان دانشمندان مورد اعتماد ایشان را دربارهٔ بیان معنی (نواصب) ایراد می‌کنیم، تا اینکه آنان را بی‌جا و به ناحق متهم نسازیم، و پس از آن متناسب با موضوع آن را شرح و توضیح خواهیم داد.

یوسف بحرانی[1] و بیان معنای ناصبی

بحرانی در کتابش «الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة»[2] می‌گوید:

شیخ مفید گفته است: هیچ اهل ایمانی اجازه ندارد شخصی که در حق ولایت با ما مخالف است را غسل داده و بر آن نماز بخواند مگر اینکه در اثر ضرورت مجبور به تقیه شود.

و ظاهر کلام شیخ[3] در «التهذیب» با این نظر موافق است زیرا وی دلیل آورده که مخالف اهل بیت کافر است و باید حکم کافر بر وی اجرا شود جز

۱- از مشهورترین فقهای رافضه که در قرن دوم هجری می‌زیسته، برای اطلاع از شرح حال او به مقدمه‌ی جلد اول از کتابش به نام «الحدائق الناضرة» مراجعه شود که به قلم طباطبائی نوشته شده و در معرفی و زندگی‌نامه‌ی او مفصل نوشته است. بحرانی از جمله روافضی است که به تحریف قرآن معتقد بوده چنانکه از کتابش الحدائق آشکار است.

۲- ج۱۰ ص۳۶۰ و بعد از آن.

۳- منظورش طوسی مؤلف التهذیب و الاستبصار است.

آنچه با دلیل استثنا شود؛ و هنگامی که غسل دادن کافر جایز نیست پس باید غسل مخالف نیز ناجایز باشد و اما نماز خواندن بر او به اندازه‌ای رواست که پیامبر صلی الله علیه وآله و امامان علیهم السلام بر منافقین نماز می‌خواندند.

ابو صلاح و ابن ادریس و سلار نیز همین قول را ترجیح داده‌اند و حق آشکار و بلکه اخبار صریح همین را می‌گوید. چرا که اخبار مشهور و فراوانی در باره‌ی کفر و نصب و شرک و حلال بودن مال و خونِ مخالف وارد شده چنانکه به اندازه‌ی کافی در این‌باره در کتاب «الشهاب الثاقب فی بیان معنی الناصب وما یترتب علیه من المطالب» کلام را بسط داده‌ایم که جای هیچ شبهه‌ای گرد آن باقی نمی‌گذارد.

قول کافر بودن مخالف میان اصحاب ما از علمای پیشگام مشهور است چنانکه شیخ ابن نوبخت از اصحاب پیشگام ما در کتابش «فص الیاقوت» آن را نقل کرده و می‌گوید: منکران نص [امامت علی] نزد جمهور اصحاب ما کافر هستند و برخی از اصحاب ما بر آن‌ها حکم فسق داده‌اند ... .

وی در شرحش بر کتاب مذکور به نام «انوار الملکوت» گفته است: اما کسانی که نص امامت علی امیر المؤمنین علیه السلام را قبول ندارند، بیشتر اصحاب ما آن‌ها را کافر دانسته‌اند زیرا نص امامت از طریق متواتر جزو دین محمد صلی الله علیه وسلم است، پس امری ضروری است یا اینکه در دین وی صلی الله علیه وسلم به ضرورت دانسته می‌شود و منکر آن کافر است همانگونه که منکر نماز و روزه‌ی رمضان کافر است؛ سپس اقوال دیگر را نقل می‌کند.

او این قول را در باب زکات از کتاب «المنتهی» به صراحت ذکر کرده و ظاهر کلام کلینی در کافی و مرتضی همین است و گروهی از بزرگان متأخر نیز آن را برگزیده‌اند.

بد نیست که برخی از روایاتی که بیانگر نظر ما مبنی بر کفر و نصب و شرک و حلال بودن مال و خون است را ذکر کنیم تا دانسته شود آنچه که

متأخرین گفته‌اند که حکم به اسلامشان می‌شود و بنا بر آن باید بر آن‌ها نماز خواند و دیگر احکام اسلامی بر آن‌ها جاری کرد، چنین کسانی بدون آتش شعله‌ور شده‌اند و با دیده‌ی تحقیق در روایات ائمه نگاه نکرده‌اند و بلکه دیدشان همراه با غفلت بوده است.

از جمله این روایات، روایتی است که ابن ادریس در مستطرفات السرائر در بخش پرسش‌های بزرگان و نامه‌هایشان به مولایمان ابی الحسن هادیعليه السلام آورده است؛ و در پرسش‌های محمد بن علی بن عیسی آمده که گفت: برایش نامه نوشتم تا بپرسم، آیا برای اینکه ناصبی را بشناسم نشانه‌ای بیش از اینکه جبت و طاغوت[1] را مقدم بداند و به امامتشان اعتقاد داشته باشد، چیز دیگری نیاز هست؟ پس پاسخش چنین برایم آمد: هر کس اینگونه باشد ناصبی است.

معنای روایت چنین است که وقتی روایات از امامان عليهم السلام درباره‌ی کفر و شرک و نجاست و حلال بودن مال و خون ناصبی مشهور است وی برای امام نامه نوشته تا معنای ناصبی و نشانه‌ی شناخت نصب را بپرسد تا احکام ذکر شده بر آن‌ها مترتب شود و اینکه آیا به چیزی بیش از مقدم دانستن جبت و طاغوت و اعتقاد به پیشوایی آن‌ها، نیاز دارد یا نه؟

پاسخ چنین آمد که نشانه‌ی نصب و دشمنی با اهل بیتعليهم السلام همین بس که آن‌ها را مقدم دانسته و دونفر اول را پیشوا بداند.

۱- منظورشان ابوبکر و عمررضي الله عنهما است که [از نظر روافض] هر کس به پیشوایی آن‌ها اعتقاد داشته باشد و آن‌ها را بر علیرضي الله عنه مقدم بداند، کافر بوده و خون و مالش حلال است. برای اطلاعات بیشتر مراجعه شود به فصل «اهل تشیع خون و مال اهل سنت را حلال و مجاز می‌دانند» در همین کتاب که به صورت مفصل توضیح داده شده است.

این روایت دلیل آشکاری بر رد قولی است که میان اصحاب متأخر ما مشهور گشته و می‌گوید ناصب از مخالف، خاص‌تر است. بله باید از عموم این روایت شخص مستضعف را استثنا کرد. مستضعفی که اسلامش ثابت شود و بر او احکام اسلامی در این دنیا اجرا می‌شود اما در آخرت کارش با الله متعال است.

از جمله‌ی آن‌ها همچنین روایتی است که صدوق در کتابش «علل الشرائع» با سند خویش از عبدالله بن سنان از امام صادق‌علیه السلام روایت کرده که گفت: ناصب کسی نیست که با ما اهل بیت‌علیهم السلام دشمنی بورزد، زیرا کسی را نمی‌یابی که بگوید من بغض محمد و آل محمد صلی الله علیه وآله را دارم ولی ناصبی کسی است که با شما دشمنی بورزد حال آنکه می‌داند شما، ما را دوست دارید و از شیعیان ما هستید.

و از جمله‌ی آن‌ها روایتی است که در کتاب معانی الأخبار با سند معتبر از معلی بن خنیس روایت کرده که گفت: شنیدم ابا عبدالله‌علیه السلام می‌گوید: ناصبی کسی نیست که با ما اهل بیت‌علیهم السلام اظهار دشمنی کند، زیرا تو کسی را نمی‌یابی که بگوید من بغض محمد و آل محمد صلی الله علیه وآله را دارم ولی ناصبی کسی که با شما دشمنی کند در حالی که می‌داند شما ما را دوست دارید و از دشمنانمان بیزاری می‌جویید.

حاصل معنای این دو روایت این است که ناصبی تنها در کسی که با زبان نفرت از ما را بیان کرده و آشکارا با ما دشمنی کند خلاصه نمی‌شود زیرا اگر چنین بود دیگر هیچ ناصبی وجود نداشت زیرا هیچ کسی را نمی‌یابی که آشکارا با ما دشمنی کرده و نفرت از ما را علنی کند بلکه ناصبی و دشمن ما کسی است که از شما نفرت داشته باشد در حالی که می‌داند شما از شیعیان

و محبان ما هستید و از دشمنان ما بیزارید[1]. بنابراین، نصب و دشمنی با شیعه به خاطر شیعه بودنشان، نشانه‌ی ناصبی بودن و دشمنی با آن‌ها ﷺ است.

دلیلی که به صورت آشکار این امر را ثابت می‌کند روایتی است که صدوق در کتاب أمالی از امیر المؤمنین﵇ نقل کرده که گفت: هر کس دوست دارد بداند که آیا دوستدار ماست یا دشمن ما، پس قلبش را بیازماید؛ اگر دوستان ما را دوست داشت دشمن ما نیست و اگر دوست ما را دشمن داشت محب ما نیست ... و روایاتی اینچنین بسیارند.

از این روایات دانسته می‌شود که نشانه‌ی ناصبی بودن و دشمنی با ائمه در دو چیز منحصر می‌شود: مقدم کردن جبت و طاغوت و اظهار دشمنی با شیعه.

حسین عصفور و بررسی واژه ناصب

وی در کتاب خویش (المحاسن النفسانية في أجوبة المسائل الخراسانية) از ص ۱۴۵ به بعد می‌گوید: «و اما در رابطه با واژۀ ناصب قیل و قال زیاد گفته شده است و در مورد آن میدان وسعت یافته و سخنان پراکنده‌ای بیان گشته است و اینجا مجالی برای مطرح نمودن آن نیست زیرا می‌دانی که

۱- اگر ما می‌دانستیم که رافضه همان شیعیان واقعی اهل بیت هستند به بیان پوشالین بودن مذهب و دین شان که بر پایه‌ی خرافات و خیالات و بدگویی به بزرگان اسلام بنا شده نمی‌پرداختیم. از چه زمانی توهین به صحابه ﭫ و باور به تحریف قرآن و حلال دانستن زنا به نام متعه و دروغ و نفاق به اسم تقیه، از نشانه‌های محبت آل بیت رسول الله ﷺ شده است؟! اما تشیع پناهگاه هر شخصی شده که می‌خواهد برای اسلام و اهلش دسیسه بچیند و اگر این اعتقادات فاسدی که رافضه در آغوش کشیده‌اند اسلام باشد باید با اسلام خداحافظی کرد.

مخالف مطلق، کافر است، چه رسد به ناصبی، که آیات و روایات بیان داشته‌اند که وی مشرک و کافر می‌باشد، بلکه هر آیه‌ای از کتاب خدا که در آن از مشرک سخنی به میان آمده مراد و مقصود آن «ناصبی» بوده است.

و اما مفهوم ناصبی که روایات بر آن دلالت دارند و ما قبلاً آن را بیان داشتیم عبارتست از مقدم شمردن غیر علیؑ، بنابر آنچه که ابن ادریس در (مستطرفات السرائر) به نقل از کتاب (مسائل الرجال) با اسناد به محمد بن موسی بیان می‌دارد که گفته است: برای وی (علی بن محمد ؑ) در رابطه با «ناصب» نوشتم: که آیا در آزمایش کردن آن به بیشتر از این نیاز است که او جبت[۱] و طاغوت[۲] را مقدم دانسته و به امامت آن‌ها معتقد است؟ جواب را فرستاد: کسی که چنین اعتقادی داشته باشد آن شخص ناصبی است.

و در شرح راوندی برای نهج البلاغه آمده است که از پیامبر ﷺ در خصوص ناصب سؤال شد، او فرمود: ناصب کسی است که غیر علی را بر وی مقدم می‌دارد.

و اما تفسیر آن به کسی که دشمنی را برای اهل بیت اظهار می‌دارد – کما اینکه بیشتر دانشمندان متأخر ما بر این باورند - دلیلی بر آن اقامه نشده است، بلکه در روایات چیزهایی هست که آن را نفی می‌کند، در (عقاب الأعمال) و (العلل) و (صفات الشیعة) با سندهایی به عبدالله بن سنان و معلی بن خنیس نقل شد که از ابوعبداللهؑ روایت می‌کند که گفت: ناصب کسی نیست که دشمن ما باشد زیرا تو کسی را نمی‌یابی که بگوید: من از محمد و آل محمد کینه در دل دارم، ولی ناصب کسی است که با شما

۱- منظورش ابوبکرؓ است.

۲- منظورش عمرؓ است.

دشمنی کند در حالی که می‌داند که شما ولایت ما را قبول کرده‌اید و از شیعیان ما هستید!.

بله به نظر می‌رسد که این روایات با دو روایتی که در السرائر و شرح نهج آمده در تضاد باشد زیرا این‌ها دشمنی شیعیانشان را شرط می‌کنند و آن دو روایت تنها مقدم دانستن دیگری بر آن‌ها علیهم السلام را کافی می‌دانند، اما آن‌ها برایمان واضح گشته این است که هیچ منافاتی میان این دو گروه روایات نیست زیرا دلایل عام و خاص بیانگر ارتباط تنگاتنگ میان مقدم دانستن و اظهار دشمنی با شیعیان، می‌باشد.

و به صورت کلی کسی که به احوال و اوضاع آنان بیندیشد و از بعضی از صفات و ویژگی‌ها و راه و روش زندگی آن‌ها اطلاع یابد، آنچه ما گفتیم برای او آشکار می‌گردد.

و در کل هر کس در اوضاع آن‌ها نگریسته و از برخی از صفاتشان و روش آن‌ها در دوستی آگاهی یابد، آنچه گفتیم برایش آشکار می‌شود.

پس این انکار سر سختانه به علت اقتضای عادتشان می‌باشد، بلکه روایات امامان علیهم السلام اعلان می‌دارند که ناصب همان کسی است که نزد آنان بدان سنی گفته می‌شود. در کافی و العلل آمده است که حسن بن اذینه از ابوعبدالله علیه السلام روایت کرده که گفت: این ناصبی چه چیزی روایت می‌کند؟ گفتم: ای جانم بفدایت، در چه موردی؟ گفت: در مورد اذان و رکوع و سجودشان... .

و بدون شک مقصود از ناصبه در این روایت همان اهل سنت است که می‌گویند: اذان را ابی بن کعب در حال خواب رؤیت نموده است. پس برای تو روشن شد که منازعه و اختلاف میان صاحبان این سه نظریه - یعنی محض مقدم شمردن دیگران بر علی علیه السلام، و دشمنی کردن با پیروان امامان همانطور که محمد امین نیز در فوائد المدینه بر آن اعتماد نموده، و

کینه‌توزی با امامان علیهم السلام کما اینکه در روایات مشهور آمده است - به علت تناسب و همخوانی میان آن‌ها، اختلافی لفظی بیش نیست.

و گروهی از متأخرین بدان تصریح کرده‌اند از جمله: پژوهشگر سید نور الدین ابوالحسن موسوی در (فوائد المکیة)، و استاد منصف ما علامه شیخ یوسف در (الشهاب الثاقب) این را انتخاب کرده است، و همین سخن از خواجه نصیر الدین طوسی[1] نیز منقول است، و به عنوان گواه بر قوت این سخن تناسب آن روایات با هم و گواهی مرسوم بودن آن همانطور که از احوال ایشان نمایان است برای تو کافیست.

و چون اینجا جای تحقیق معنی آن نیست، و تنها آن را به عنوان ضمیمه و پیوست ذکر کردیم، به آنچه که در تحقیق آمده بسنده کردیم، و گرنه این بحث دامنۀ گسترده‌ای دارد.

نعمت الله الجزائری و تعریف ناصب

او در کتابش (الأنوار النعمانیة) ۲/۲۰۶-۲۰۷ گفته است:

و اما ناصبی و احوال و احکام آن با بیان دو امر کامل می‌شود:

اول: با بیان معنی ناصبی که در روایات آمده که او از یهودی و نصرانی و مجوسی بدتر است و اینکه او به اجماع دانشمندان امامیه کافر و پلید است.

آنچه رأی بیشتر اصحاب ماست اینست که مقصود از ناصبی: کسی است که با اهل بیت محمد صلی الله علیه و سلم دشمنی ورزد و کینه به آن‌ها را نمایان کند، کما اینکه این صفت در میان خوارج و مردمان بخشی از ماوراءالنهر وجود دارد،

۱- طوسی همان قهرمان قتل عام بغداد است که قربانیان آن به (۸۰۰۰۰۰) نفر از مسلمانان رسیده است، و خدا داناتر است.

و احکام شرعی را در باب طهارت و نجاست و کفر و ایمان و درستی و نادرستی ازدواج بر ناصبی بدین معنی ترتیب داده‌اند.

و استاد ما شهید دوم... با هوشیاری به روایات غریبی اطلاع یافته است، نظر داده به اینکه ناصبی همان کسی است که با شیعیان اهل بیت عداوت و دشمنی داشته باشد و آشکارا به بدگویی و بی‌حرمتی به آنان بپردازد.

همانطور که حال اکثر مخالفان ما در این روزگار و در تمامی مناطق این گونه است، و بنابراین تنها بیچارگانشان و مقلدان و نادانان و زنان و امثال این‌ها از ناصبی بودن خارج می‌شوند، و این معنی شایسته‌تر می‌باشد.

و آنچه که صدوق در کتاب (علل الشرائع) با اسنادی موثق از امام صادق‌ﷺ روایت کرده بر آن دلالت دارد، که در آن آمده است: ناصب کسی نیست که با ما اهل بیت دشمنی کند، به دلیل اینکه تو کسی را نمی‌یابی که بگوید: من محمد و آل وی را مورد کینه و دشمنی قرار می‌دهم، ولی ناصبی کسی است در حالی که می‌داند شما دوستداران و شیعیان ما هستید، با شما دشمنی نماید، و در این معنی روایات زیادی وجود دارد، و از پیامبر ﷺ روایت شده که فرمود: از نشانه‌های نواصب اینست که غیر علی را بر وی مقدم می‌دارند.

و این ویژگی بر همهٔ اهل بیت و شیعیان آنان نیز شمولیت دارد و به علی‌ﷺ منحصر نمی‌شود، و می‌توان آن را بر سخن اول ارجاع نمود، که عبارت بود از مقدم شمردن غیر علی بر وی بصورت اعتقاد و جزم، و تا اینکه مقلدین و بیچارگان و ضعیفان از آن خارج شوند، چون مقدم نمودن غیر علی بر وی از طرف آنان تنها از تقلید دانشمندان و پدران و پیشینیان ایشان سرچشمه گرفته است، و گرنه برای آن‌ها راهی به سوی آگاهی و قاطعیت بدان وجود ندارد.

و این معنی را تأیید می‌کند اینکه امامان‌علیهم‌السلام و دوستدارانشان واژۀ ناصبی را بر ابو حنیفه و امثال وی اطلاق نموده‌اند، با وجود اینکه ابو حنیفه از کسانی نبوده که با اهل بیت‌علیهم‌السلام دشمنی کرده باشد، بلکه تنها بعضی اوقات با آنان مخالفت نموده، در حالی که محبت را برای ایشان اظهار می‌داشت، آری با آراء آن‌ها مخالفت می‌نمود و می‌گفت: علی گفت و من می‌گویم. و سید مرتضی در این مورد می‌گوید: ابن ادریس خداوند روحشان را پاک گرداند و بعضی از استادان معاصر ما با توجه به اطلاق نمودن لفظ کفر و شرک بر مخالفین در قرآن و سنت به نجاست و پلیدی تمامی آنان رأی داده‌اند، پس هر جا این واژه استعمال شود شامل آن‌ها می‌گردد، و تو یقین پیدا کردی که بدین معنی بیشتر آنان نواصب می‌باشند».

پس نواصب از دیدگاه اهل تشیع همان اهل سنت هستند، و حسن درازی آشکارا در این رابطه گفته است: و دوباره کسی که غیر علی‌رضی‌الله‌عنه را بر وی مقدم دارد، بدین معنی که هر کسی خلفای راشدین سه گانه ابوبکر و عمر و عثمان‌رضی‌الله‌عنهم را برتری دهد و به امامت و مزیت آن‌ها بر علی‌رضی‌الله‌عنه معتقد باشد، و هر کسی که خداوند متعال محبت این خلفاء را به وی ارزانی داده باشد، او از دیدگاه شیعیانی که بهترین و متدین‌ترین مردان اسلام را لعن و نفرین کرده‌اند ناصبی می‌باشد، و شیعی تنها با آن عقیده شیعه می‌شود.

و بدین ترتیب کلمۀ (ناصب) یا (نواصب) شامل تمامی اهل سنت می‌گردد، پس مطالعه کردن سخن دانشمندان اهل تشیع در رابطه با مفهوم معنی ناصب از نظر شیعیان ضروریست، چه خواندن آن سخنان کلید شناخت حقیقت دیدگاه ایشان در مورد ما می‌باشد، و این تعریف از اهمیت زیادی برخوردار است. که امیدوارم حق مطلب را در این مورد ادا کرده باشم.

ابو الحسن عاملی و پژوهش معنی ناصب

در مقدمۀ تفسیرش (مرآة الأنوار ومشكاة الأسرار) ص ۳۰۸ باب (النون من البطون و التأویلات) گفته است[۱]: ناصبه: در روایات صحیح به این معانی

۱- بیشتر دانشمندان پژوهشگر این مقدمه را به مولی عبداللطیف کازرانی نسبت داده‌اند و از جمله این دانشمندان شیخ محمد حسین ذهبی‌ﷺ در کتابش (التفسیر و المفسرون) ۴۶/۲ می‌گوید: حقیقت این است که این کتاب از نوشته‌های ابوالحسن عاملی می‌باشد که این را نوری طبرسی صاحب کتاب (فصل الخطاب فی إثبات تحریف کتاب الأرباب) در کتاب خویش (مستدرک الوسائل) در پایان فائده سوم از ص ۳۵۸ و در پاورقی آن نقل می‌کند: از رخدادهای اعجاب انگیز و سرقت‌های ظریف اینست که مجلد مقدمه تفسیر این ملای ارجمند که مرآة الانوار نام دارد در حال حاضر با دست خط نویسنده‌اش در کتابخانه نوه او شیخ الفقهاء صاحب (جواهر الکلام)، رحمت بر خاکش، موجود می‌باشد که با سختی و مشقت آن را رو نویسی نمودیم، و این نسخه را در یکی از سفرهایم به تهران به همراه داشتم که یکی از مسئولین حکومت آن را از من گرفت و او تصمیم داشت که تفسیر برهان دانشمند سید هاشم بحرانی را چاپ کند، او به من گفت: تفسیر شیخ از بیان این مطلب خالیست و مناسب است که این نسخه را به وی پیوست نمائیم تا اینکه هدف از آن کامل گردد، پس آن را رو نویسی کرد، و من به عراق بازگشتم، و آن مسئول قبل از تکمیل چاپ وفات نمود و یکی از ناشرین قسمت چاپ شده تفسیر و نسخه مرآة را از وارثین وی خریداری کرد و آن را تکمیل نمود و مرآة را نیز در یک جلد به چاپ رسانید، و هنگامی که در مشهد غروی بدان برخورد کردم دیدم در صفحه اول آن نوشته شده: کتاب مرآة الانوار و مشکاة الاسرار که نور دیده صالحان است، و مقدمه تفسیر که استاد ارجمند و علامه برجسته و دانشمند متبحر و فرهیخته بسیار هوشمند شیخ عبداللطیف که زادگاهش کازران بوده و در نجف سکونت داشته آن را تألیف کرده است. الخ

از این دزدی متحیر گشته و تعجب نمودم لذا برای ناشر نوشتم که صاحب این تفسیر مولای ارجمند ابو الحسن شریف است ولی عبداللطیف من نام وی را نشنیده‌ام و در

آمده است: (نصبت الشیء) یعنی آن چیز را بر افراشتم و نصب کردم، و (نصب لفلان) یعنی با فلانی دشمنی کرد، و در سورهٔ غاشیه نیز وارد شده ﴿عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ۝٣﴾ [الغاشیة: ۳] و ان شاء الله دلایلی نقل می‌کنیم مبنی بر اینکه ناصبه دشمنان علی‌ؑ هستند و همینطور کسی که کینه وی را در دل داشته باشد. و نیز کسی که زمام‌دارانی غیر از او را منصوب نماید، پس با توجه به همه‌ی این‌ها دشمنان ائمه با هر دو معنی آن ناصبه‌اند، و این آشکار است.

کتابی ندیده‌ام که صاحب این تفسیر باشد و شاید نویسنده‌ی دزد، و خاموش‌کننده نور خدا، آنچه در داخل کتاب بعد از خطبه آمده بروی مشتبه گشته که در آن گفته است: «عبد الضعیف الراجی ربه اللطیف ..» بنده عاجز و امیدوار رحمت پروردگار لطیف و خدمتگزار کلام ارزشمند خدا ... الخ گمان کرده که او در ضمن این عبارت به نام خویش اشاره نموده است ولی منشأ نسبت وی به کازران را نمی‌دانم، در پاسخ، به من وعده داده که آن را تصحیح نماید و صفحه اول را تغییر دهد و بر پشت آن نام نویسنده و بیوگرافی وی را که قبلاً بر پشت نسخه من از تفسیر نوشته بود بر آن نیز بنویسد، اما تا حالا به عهدش وفا ننموده و خود را برای مؤاخذه اخروی مولی شریف آمده کرده است، پس حاضر به غائب ابلاغ نماید که این تفسیر چاپ شده در سال ۱۲۹۵ در تهران که بر پشتش آنچه گذشت نگاشته شده است از مولی ابو الحسن شریف است که از وی در (جواهر) به پدر بزرگ علامه‌ام تعبیر شده می‌باشد نه از عبداللطیف کازرانی که در آن موقع متولد نشده بود، شکایت را به سوی خدا می‌بریم و یاری‌رسان تنها اوست، پایان.

و اینجانب اعتراف می‌کنم که من در چاپ اول از کتابم (الشیعة وتحریف القرآن) این مقدمه را با تکیه بر کتاب شیخ ذهبی‌؏ التفسیر و المفسرون) به جای عاملی به کازرانی نسبت داده‌ام، آن هم در ضمن فصل دوم کتاب (علماء اهل تشیع و تحریف قرآن) ولی من در چاپ دوم و سوم و چهارم این کتاب، مقرر داشته‌ام که این مقدمه نوشته عاملی است نه کازرانی، بدین علت واجب بود این هوشیار دهی را انجام دهم، و هدایت‌دهنده به راه راست تنها خداست.

و حق اینست که هر کسی غیر امامان را منصوب گرداند او در حقیقت از کسانی است که با ائمه اعلان دشمنی کرده و نیز با هر دو معنی ناصبه می‌باشد با وجود اینکه مدعی محبت آنان شود.

چه هر کسی که خود را به بی‌انصافی نزند می‌داند که محبت امامان عليهم السلام با محبت دشمنان غاصب حق آن‌ها در یک قلب جمع نمی‌شود چرا چنین نباشد حال آنکه هر چقدر به مصیبت‌هایی که از طرف آنان و پیروانشان و به سبب آن‌ها بر امامان وارد شده است بیندیشد، اگر هم تنها یک روز غصب جانشینی از ایشان باشد، بدین علت بغض و کینه‌ی دشمنانشان در دل وی نقش می‌بندد اگر در دوستی با ائمه راستگو باشد، زیرا محبت ایشان با رضایت به آزار و اذیت آن‌ها با هم جمع نمی‌شوند، و بدین خاطر همانگونه که روایات تصریح نموده‌اند که به دوستی گرفتن امامان و بیزاری جستن از دشمنانشان ضروریست و بهترین سخن قول کسی است که گفته است:

إذا لم تبرأ من أعداء علي فما لك من محبته نصيب

ترجمه: اگر از دشمنان علی بیزاری نجویی پس سهمی برای تو در محبت وی نخواهد بود.

و شیخ عاملی در امالی خویش به سند صحیح از صالح بن میثم تمار و او از پدرش روایت می‌کند: که امیر المؤمنین عليه السلام در پایان حدیثی طولانی گفته است: کسی که دشمن ما را دوست بدارد، ما را دوست نداشته است چه این دو در یک دل جمع نمی‌شوند، خداوند در درون هیچ کس دو قلب قرار نداده است که با یکی مردمانی را دوست داشته باشد و با دیگری دشمنان آن‌ها را دوست بدارد، تا آنجا که او عليه السلام گفت: و باید دل خود را آزمایش کند اگر در آن محبت کسانی که بر علیه ما متحد شده‌اند موجود

باشد، باید بداندکه خدا و جبرئیل و میکائیل دشمن وی هستند، و خداوند دشمن کافران است.

و در (الفقیه) به سندی که از صحیح پایین‌تر نمی‌باشد روایت شده که اسماعیل بن جابر به ابو جعفر﵇ گفت: کسی که امیر المؤمنین﵇ را دوست داشته باشد و از دشمن وی تبری نجوید و بگوید او را از مخالفینش بیشتر دوست دارم؛ گفت: این سخن در هم برهم و اشتباه است و او نیز دشمن امیر المؤمنین﵇ می‌باشد.

و در (العلل ومعانی الأخبار) از معلی بن خنیس نقل شده و او هم از امام صادق﵇ روایت می‌کند که گفت: ناصب کسی نیست که ما اهل بیت را دشمن بدارد، چه تو کسی را نمی‌یابی که بگوید: من محمد و آل وی را مورد کینه و دشمنی قرار می‌دهم، ولی ناصب کسی است در حالی که می‌داند شما دوست‌داران و شیعیان ما هستید با شما دشمنی می‌نماید. و فرمودۀ امام باقر﵇ آن را تأیید می‌کند که می‌گوید: کسی که با تو دشمنی کند تنها به خاطر این دین است همانطور که دشمنی با پیامبر ﷺ به خاطر دین می‌باشد ... حدیث.

و در (مستطرفات السرائر) از تبادل نامه‌های محمد بن علی بن عیسی با ابوالحسن ثالث﵇ نقل شده که گفت: برای وی نوشتم و سؤال کردم آیا برای آزمایش یک شخص به بیشتر از مقدم شمردن جبت و طاغوت و اعتقاد به امامت آن‌ها از جانب وی نیاز دارم؟ پاسخ داد: کسی که بر این عقیده باشد او ناصب است.

«خدای اهل سنت با خدای شیعیان یکی نیست»

چه بسا خوانندۀ ارجمند از این سخن شگفت زده می‌شود و شاید تصور کند که من گویندۀ این قول هستم، در حالی که حقیقت اینست که یکی از دانشمندان اهل تشیع این عبارت را بر زبان آورده است و من به خاطر بیان حقیقتی که ذهن بسیاری از اهل سنت از آن غافل مانده است، آن را در اینجا نقل کرده‌ام.

نعمت الله الجزائری می‌گوید: ما با آنان (اهل سنت و جماعت) نه بر خدا و نه بر پیامبر و نه بر هیچ امامی هرگز توافق نمی‌کنیم، و این هم بدین خاطر است که ایشان می‌گویند: پروردگارشان کسی است که محمد ﷺ پیامبر وی بوده و جانشین پیامبرش ابوبکر بوده است، و ما به چنین پروردگار و پیامبری اقرار نمی‌نمائیم، خدایی که جانشین پیامبرش ابوبکر باشد پروردگار ما نیست و این پیامبر هم پیامبر ما نمی‌باشد[1].

و الجزائری که گویندۀ این سخن است از عوام شیعه و یا از دانشمندان معمولی ایشان نیست، بلکه در مورد بیان مذهب اهل تشیع از دانشمندان برجسته و مورد اعتماد ایشان است، و ابراز داشتن این سخن از طرف شخصی با این ارزش و مقام حائز اهمیت است[2].

و پیش از اینکه این سخن یاوه و مزخرف را به مناقشه بکشیم که به درستی نمایشگر حقیقت شیعه در این مورد می‌باشد، با هم عقیدۀ یهود و اهل تشیع را دربارۀ خداوند متعال بازبینی و مطرح می‌کنیم، سپس اعتقاد ایشان را با عقیدۀ اهل سنت مقایسه می‌نماییم تا اینکه به نتیجه‌ای که

۱- الأنوار النعمانیة - الجزائری ۳۷۸/۱-۳۷۹.

۲- به شرح حال الجزائری از کتاب ما (الشیعة وتحریف القرآن) فصل دوم (علماء اهل تشیع و تحریف) نگاه کن.

الجزائری بدان رسیده است و عبارتست از اینکه خدای اهل سنت با خدای شیعیان تفاوت دارد، می‌رسیم.

خدا در عقیدهٔ یهودی‌ها - نعوذ بالله- نادان است و به چیزی آگاهی ندارد مگر پس از روی دادن آن، و آنچه که انسان دچار آن می‌شود اعم از نادانی و فراموشکاری و خستگی و ناتوانی و غیر این‌ها از حالات نقص و ضعف، برای خدا نیز اتفاق می‌افتند -که خداوند بسیار بالاتر از این صفات نقص می‌باشد-.

و تورات موارد زیادی از این حالات را بیان می‌دارد، و ما بر حسب مثال نه حصر نصوصی از تورات را نقل می‌کنیم که در ذیل می‌آید: در تورات سفر تکوین و اصحاح اول: ۳۱-۲۶-۲۵-۲۴ آمده است: [(۲۴) و خدا گفت: «زمین، جانوران را موافق گونه‌های آن‌ها بیرون آورد، بهایم و حشرات و حیوانات زمین با گونه‌های آن‌ها.» و چنین شد. (۲۵) پس خدا حیوانات زمین را به گونه‌های آن‌ها بساخت و بهایم را به گونه‌های آن‌ها و همهٔ حشرات زمین را به گونه‌های آن‌ها. و خدا دید که نیکوست. (۳۱) آنگاه خدا به آنچه آفریده بود نظر کرد و کار آفرینش را از هر لحاظ عالی دید. شب گذشت و صبح شد. این، روز ششم بود.

و در اصحاح دوم از همان سفر ۱-۲- ۳ آمده است: به این ترتیب آسمان‌ها و زمین و هر چه در آن‌ها بود، تکمیل گردید. (۲) با فرارسیدن روز هفتم، خدا کار آفرینش را تمام کرده، دست از کار کشید. (۳) خدا روز هفتم را برکت داده، آن را مقدس اعلام فرمود، زیرا روزی بود که خدا پس از پایان کار آفرینش، آرام گرفت.

و در اصحاح ششم از همان سفر: ۵-۶-۷- ۸-۱۱-۱۲، آمده است: و خداوند دید که شرارت انسان در زمین بسیار است، و هرتصور از خیال‌های دل وی دائم محض شرارت است. ۶ و خداوند پشیمان شد که انسان را

برزمین ساخته بود، و در دل خود محزون گشت. ۷ وخداوند گفت: «انسان را که آفریده‌ام، از روی زمین محو سازم، انسان و بهایم و حشرات وپرندگان هوا را، چونکه متاسف شدم از ساختن ایشان.۸.

و زمین نیز بنظر خدا فاسد گردیده و زمین از ظلم پر شده بود. ۱۲ و خدا زمین را دید که اینک فاسدشده است، زیرا که تمامی بشر راه خود را بر زمین فاسد کرده بودند.

و در اصحاح نهم از همان سفر ۱۲-۱۳-۱۴-۱۵-۱۶-۱۷ آمده است:

[(۱۲) و خدا گفت: «اینست نشان عهدی که من می‌بندم، در میان خود و شما، و همهٔ جانورانی که با شما باشند، نسلی پس از نسل دیگر تا به ابد: (۱۳) قوس خود را در ابر می‌گذارم، و نشان آن عهدی که در میان من و جهان است، خواهد بود. (۱۴) و هنگامی که ابر را بالای زمین گسترانم، و قوس در ابر ظاهر شود، (۱۵) آنگاه عهد خود را که در میان من و شما و همهٔ جانوران ذی‌جسد می‌باشد، بیاد خواهم آورد. و آب طوفان دیگر نخواهد بود تا هر ذی‌جسدی را هلاک کند. (۱۶) و قوس در ابر خواهد بود، و آن را خواهم نگریست تا بیاد آورم آن عهد جاودانی را که در میان خدا و همهٔ جانوران است، از هر ذی‌جسدی که بر زمین است.» (۱۷) و خدا به نوح گفت: «این است نشان عهدی که استوار ساختم در میان خود و هر ذی‌جسدی که بر زمین است»].

در سفر خروج اصحاح دوازدهم ۸-۱۲-۱۳ آمده است: پروردگار با موسی حرف زد و گفت: سپس باید تمام جماعت بنی اسرائیل به صورت دسته جمعی شامگاهان حیوانات را ذبح کنند و خون آن‌ها را بر در خانه‌ها و نیز بر قله‌های بلندی که در آنجا زندگی می‌کنند قرار دهند. من امشب از سرزمین مصر عبور می‌کنم و به سوی همگی آنچه در سرزمین مصر وجود

دارد اعم از مردم و چهار پایان گشت می‌زنم و با تمام وسایل مصری‌ها احکامی را می‌آفرینم، من خدا هستم.

و این خون نشانه‌ای خواهد بود که شما در آن منازل هستید، من آن خون را می‌بینم و از شما عبور می‌نمایم و در نتیجه ضربهٔ هلاکت و نابودی شما را در بر نمی‌گیرد تا اینکه از سرزمین مصر می‌گذرم.

و از تمام این‌ها مسخره‌تر و بیهوده‌تر چیزی است که در سفر تکوین اصحاح سوم ۹-۱۰-۱۱، بیان شده است: و آنان[۱] هنگام وزیدن تند باد نیمروز صدایی را شنیدند که صدای راه رفتن خدا در بهشت بود ... پس آدم و همسرش خود را از پروردگار معبود در میان درختان بهشت پنهان نمودند، خداوند معبود آدم را صدا زد و گفت: تو کجا هستی؟ پس گفت: صدای تو را در بهشت شنیدم پس ترسیدم و به علت این که عریان بودم خود را پنهان نمودم. پس خدا گفت: چه کسی به تو یاد داده است که تو عریان هستی؟

از آنچه گذشت برای ما روشن می‌شود که خداوند - یاد وی بزرگ باد، و ما وی را از دروغ‌پردازی‌های یهود پاک می‌دانیم - در عقیدهٔ یهود نادان است و به علامات و نشانه‌ها نیاز دارد که وی را به بعضی از امور راهنمایی کنند، و او مخلوقی می‌آفریند در حالی که نمی‌داند خلقت وی زیباست و یا خیر، مگر پس از اینکه به وی نگاه کند، و پس از نگریستن به مخلوقش چیزهایی برای وی روشن گردید که قبلاً بدانها آگاهی نداشت پس بر کار خود محزون و متأسف شد و هر چه را که بر روی زمین موجود بود نابود ساخت، و اینکه او به بنی اسرائیل دستور داده که نشانه‌هایی بر منازلشان بگذارند، به قصد اینکه از راه اشتباه آنان را نابود نسازد، و اینکه او نمی‌داند

۱- آدم و حواء.

کیست آن کسی که به آدم آموخته و خبر داده که او برهنه می‌باشد، و مانند این تهمت‌ها و بدگوئی‌ها که آن را برای خدا ساخته‌اند.

و به تحقیق این عقیدهٔ فاسد به فکر شیعیان راه یافته است، یا به معنی درست‌تر آنان این عقیده را از یهود به عاریت گرفته‌اند، و این عقیده نزد اهل تشیع به بداء نامگذاری شده است. آن بدائی که عبارتست از: نیکو شمردن چیزی که پس از ناشناخته بودن آن[1].

و حقیقتاً کلمهٔ (البداء) در آیات بسیاری از قرآن کریم وارد شده است، از جمله قول خداوند مهربان و متعال:

﴿فَوَسۡوَسَ لَهُمَا ٱلشَّيۡطَٰنُ لِيُبۡدِيَ لَهُمَا مَا وُۥرِيَ عَنۡهُمَا مِن سَوۡءَٰتِهِمَا﴾ [الأعراف: ۲۰]

«سپس اهریمن آنان را وسوسه کرد تا عورات نهان از دیدهٔ آنان را بدیشان نماید».

﴿يَنزِعُ عَنۡهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوۡءَٰتِهِمَآ﴾ [الأعراف: ۲۷]

یعنی عورت ایشان پوشیده بوده و پس از منازعه ظاهر گشته است.

﴿وَبَدَا لَهُم مِّنَ ٱللَّهِ مَا لَمۡ يَكُونُواْ يَحۡتَسِبُونَ﴾ [الزمر: ٤٧] «و از جانب خدا چیزی برای ایشان جلوه‌گر و پدیدار می‌شود که گمانش نمی‌بردند».

﴿وَبَدَا لَهُمۡ سَيِّـَٔاتُ مَا كَسَبُواْ وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُواْ بِهِۦ يَسۡتَهۡزِءُونَ﴾ [الزمر: ٤٨] «و اعمال زشتی را که انجام می‌داده‌اند برای ایشان نمایان و آشکار می‌گردد».

﴿ثُمَّ بَدَا لَهُم مِّنۢ بَعۡدِ مَا رَأَوُاْ ٱلۡأٓيَٰتِ لَيَسۡجُنُنَّهُۥ حَتَّىٰ حِينٖ﴾ [یوسف: ۳۵] «بعد از آنکه نشانه‌ها را دیدند تصمیم گرفتند او را زندانی کنند».

تمام این‌ها به معنی ظاهرشدن چیزی است که قبلاً برای آنان معلوم نبوده است.

۱- لسان العرب- ابن منظور - ۱۷۸/۱.

﴿قَدۡ بَدَتِ ٱلۡبَغۡضَآءُ مِنۡ أَفۡوَٰهِهِمۡ وَمَا تُخۡفِي صُدُورُهُمۡ أَكۡبَرُۚ﴾ [آل عمران: ۱۱۸]

«دشمنانگی از دهان آنان آشکار است، و آنچه در دل دارند بزرگتر است».

﴿لِّلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۗ وَإِن تُبۡدُواْ مَا فِيٓ أَنفُسِكُمۡ أَوۡ تُخۡفُوهُ يُحَاسِبۡكُم بِهِ ٱللَّهُۖ فَيَغۡفِرُ لِمَن يَشَآءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَآءُۗ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ ٢٨٤﴾ [البقرة: ۲۸۴]

«و اگر آنچه را که در دل دارید آشکار سازید یا پنهان دارید خداوند شما را طبق آن محاسبه می‌کند».

﴿إِن تُبۡدُواْ خَيۡرًا أَوۡ تُخۡفُوهُ أَوۡ تَعۡفُواْ عَن سُوٓءٖ فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَفُوّٗا قَدِيرًا﴾ [النساء: ۱۴۹]

«و اگر (کردار و یا گفتار) نیک را آشکار یا پنهان سازید و یا اگر از کردار و گفتار بد چشم‌پوشی کنید (کار خدا پسندانه‌ای کرده‌اید) چرا که خداوند بسیار با گذشت و بس تواناست».

پس بدا در این آیات گرانقدر در مقابل پنهان نمودن است و بدائی نخواهد بود و مگر بعد از پنهانی و خفاء.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَسۡـَٔلُواْ عَنۡ أَشۡيَآءَ إِن تُبۡدَ لَكُمۡ تَسُؤۡكُمۡ وَإِن تَسۡـَٔلُواْ عَنۡهَا حِينَ يُنَزَّلُ ٱلۡقُرۡءَانُ تُبۡدَ لَكُمۡ﴾ [المائدة: ۱۰۱]

«ای مؤمنان، از مسائلی سؤال مکنید که اگر فاش شوند و آشکار گردند شما را ناراحت و بد حال کنند، چنانکه به هنگام نزول قرآن راجع بدانها پرس‌وجو کنید برای شما بیان و روشن می‌شوند».

یعنی به واسطهٔ بیان آن چه را که انسان بدان آگاهی نداشت برای وی روشن و ظاهر خواهد شد.

پس بداء همان ظهور چیزی است که قبلاً نامعلوم بوده است، و اما گمراهی (ضلال) به چیزی گفته می‌شود که پس از معلوم بودن زایل شده و پنهان گشته است،

﴿قَالُوٓاْ أَيۡنَ مَا كُنتُمۡ تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِۖ قَالُواْ ضَلُّواْ عَنَّا﴾ [الأعراف: ٣٧]

«می‌گویند: معبودهای که جز خدا می‌پرستیدید کجایند؟ می‌گویند: از ما نهان و ناپیدا شده‌اند و به ترک ما گفته‌اند».

﴿وَضَلَّ عَنۡهُم مَّا كَانُواْ يَفۡتَرُونَ﴾ [الانعام: ٢٤]

«و نشانی از شرکاء و انبازانی، نماند که آنان به هم می‌بافتند».

و اما غفلت به حالتی گفته می‌شود که در آن، شخص آنچه را که وجود دارد و روی داده و حاضر است نمی‌داند.

و انسان از هر سه حالت قبلی برخوردار است، چه جهل و نادانی از هر سو وی را فرا گرفته است.

و چون خداوند والا مقام بصورت کلی و جزئی کلیات و جزئیات هر چیزی را می‌داند و از آن‌ها به وسیلهٔ دانشی مطلق و فراگیر از ازل تا ابد، در هر زمانی، قبل از آفرینش آنان و بعد از آن، بگونه‌ای مساوی از حیث ظهور، آگاهی دارد، پس بداء (ظهور) و ضلال (گمراهی) و غفله (نادانی) در دانش خداوند محال و غیر ممکن و ممنوع می‌باشد[۱].

پس «بداء» از دیدگاه شیعیان اینست که: برای خداوند بلند مرتبه چیزی ظاهر و آشکار گردد که قبلاً بدان آگاهی نداشته است[۲]، و کسی که بداء را

۱- الوشیعة فی نقد عقائد الشیعة - موسی جار الله ص ۱۱۰.

۲- أصل الشیعه لکاشف الغطاء، ص ۲۳۱.

نشناسد و بدان اعتراف نکند، پس سهم و نصیبی از کمال معرفت و شناخت ندارد[۱].

پس مقصود آنان اینست که انسان دانشمند و آگاه نخواهد شد مگر وقتی که بر خداوند عزوجل دروغ و تهمت ببندد و وی را به جهل و نادانی توصیف نماید.

و از آنجایی که ممکن است برخی از شیعیان در خصوص انکار این عقیده پافشاری کنند، و برحسب امانت علمی و روش تحقیق، نصوصی را از منابع مورد اعتماد و موثق ایشان نقل می‌نمائیم:

کلینی در کتابش (الأصول من الکافی) از زراره روایت می‌کند: خداوند با هیچ چیزی بمانند بداء پرستش نشده است[۲].

پس پرستش اهل تشیع، عبادت و بندگی برای پروردگاری نادان است، و کسی که نادان است و از مصلحت بندگانش خبر ندارد و تمام احکام و دستوراتش از روی جهل و نادانی از وی صادر شده است چطور پرستش می‌شود؟ و جز شخص جاهل، کسی از روی جهل عبادت و پرستش انجام نمی‌دهد.

ابن عمیر از هشام بن سالم و او از ابا عبدالله‌ؑ روایت می‌کند که گفت: خدا با هیچ چیزی بمانند بداء تعظیم نگشته است[۳].

و محقق آن را شرح داده و می‌گوید: «بداء» یعنی ظهور یافتن کاری که قبلاً پنهان و پوشیده بوده است به واسطهٔ آشکار شدن علم به مصلحت، سپس کاربرد آن وسعت یافته و بداء بر روشن شدن هر کاری بر خلاف ظاهر

۱- شبهات حول التشیع علی عصفور - ص ۵۲.

۲- الحجة - باب: بداء، جلد اول - ص ۱۴۶.

۳- الکافی: ۱۴۶/۱.

قبلیش اطلاق گشته است، پس گفته می‌شود: برای وی آشکار شد که اینگونه رفتار کند، یعنی در مورد انجام کارش چیزی برای او نمایان گشته که قبلاً ظاهر آن بر خلاف ظاهر کنونی بوده است.

پس خداوند بلند مرتبه بنابر عقیدهٔ اهل تشیع با چیزهایی غافلگیر می‌شود که قبلاً بدانها آگاهی نداشته است و یا بر خلاف معلومات سابقش می‌باشد، که خدا از این تهمت‌ها و دروغ بافی‌ها بسیار بالاتر است ﴿كَبُرَتۡ كَلِمَةٗ تَخۡرُجُ مِنۡ أَفۡوَٰهِهِمۡ﴾ [الکهف: ۵] «چه سخن وحشتناک و بزرگی از دهانهایشان بیرون می‌آید».

و در کافی[۱] از ریان بن صلت روایت شده که گفت: از امام رضا؛ شنیدم که می‌گفت: خداوند هیچ پیامبری را نفرستاده مگر اینکه باید تحریم شراب و اثبات بداء برای خدا را اعلام کند.

پس فرستادن پیامبران از جانب خداوند متعال و خبر دادن آنان از نبوت مشروط است به اینکه اعتراف شود که خدا - جل ذکره - جاهل و نادان می‌باشد.

و دوباره[۲] از مرزام بن حکیم نقل شده که گفت: از ابا عبدالله؛ شنیدم که می‌گفت: قطعاً هیچ پیامبری به عنوان پیامبر برگزیده نشده است مگر اینکه پنج صفت ذاتی و ویژه را برای خدا اثبات نماید: بداء، مشیئت، سجود، عبودیت و اطاعت.

و همچنین در باب کراهت توقیت (تعیین زمان ظهور) از ابی حمزة ثمالی روایت کرده که گفت: از امام جعفر؛ شنیدم که می‌گفت: ای ثابت، خداوند متعال این امر (ظهور مهدی) را در سال هفتاد هجری زمانبندی

۱- الکافی ۱۴۸/۱.

۲- الکافی ۱۴۸/۱.

کرد، پس وقتی که حسین - صلوات الله علیه- کشته شد خشم خدا بر زمینیان فزونی گرفت وآن را تا سال صد و چهل به تأخیر انداخت، ما در این باره با شما سخن گفتیم، آنگاه شما این سخن را پخش نموده و در این رابطه رازگشایی کردید، و بعد از آن خداوند برای این ظهور وقتی در نزد ما تعیین نکرد و خداوند هر آنچه را که خواست محو و نابود ساخت و هر آنچه را که خواست ثابت نمود و باقی گذاشت، و ام الکتاب نزد اوست[۱].

آیا روایتی صریح‌تر از این نیز وجود دارد؟ شیعه این دروغ و تهمت و بهتان را چگونه توجیه می‌کند؟.

و بنابر اعتقاد شیعیان، کسی که به خداوند متعال نسبت جهل و نادانی دهد، اگر بر این باور و عقیده پا فشاری کند و آن را میان مردم انتشار نماید پاداش بزرگی شامل وی می‌گردد.

در کافی[۲] از مالک جهنی روایت کرده که گفت: از ابا عبدالله‌ؑ شنیدم که می‌گفت: اگر اجر و پاداش اعتقاد به بداء معلوم می‌گشت از سخن در مورد آن خسته نمی‌شدند.

سید طیب موسوی[۳] گفته است: «و استاد ما طوسی در «العدة» گفته است: و اما بداء حقیقتی است که در لغت به معنی ظهور یافتن است، همانطور که گفته می‌شود دیوار شهر ظاهر شد، و بعضی اوقات در مورد آگاهی یافتن به چیزی بعد از اینکه معلوم نبوده است به کار گرفته می‌شود، و سرور ما مرتضی بیان داشته است: دربارۀ حاصل شدن چیزی بر حقیقت خود می‌توان گفت: (بدا لله) یعنی از امر (دستور) چیزی برای وی آشکار

۱- الکافی: ۳۸۶/۱.

۲- الکافی: ۱۴۶/۱.

۳- در تعلیقش بر تفسیر قمی ۳۹/۱.

شده که قبلاً آن چیز برای او روشن نبوده است و نیز در خصوص نهی چیزهایی برای او نمایان گشته که سابقاً آن چیز برای وی ظاهر و روشن نبوده است».

شیعیان در کتاب‌هایشان می‌گویند: اعتقاد به بداء رد بر یهودیان می‌باشد، چه آنان می‌گویند خدا از کار فارغ شده است، در حالی که این سخن از طرف اهل تشیع فریب و حیله‌ای است در اغفال و فرو گذاردن شخص نادان، و نوعی دروغ‌پردازی باطل بر یهودیان است، و شیعه عقیدۀ (بداء) را فقط و فقط از اسفار تورات بر گرفته است، پس ادعای رد به واسطۀ بداء ناسپاس و کفران نعمت بر گرفته از یهودیان است.

شیعیان به قصد سخن آرایی در کتاب‌هایشان می‌گویند: جایگاه بداء در آفرینش، همان جایگاه نسخ در قانونگذاری و تشریع است، پس بداء نسخ در آفرینش است همانطور که نسخ، بداء در تشریع و قانونگذاری می‌باشد.

و این سخن مزخرف است چرا که بدائی در نسخ وجود ندارد، و آن حکم در علم و دانش خدا موقتی و زمانمند بوده است، و زمان تعیین شده برای حکم و پایان یافتن حکم به هنگام فرا رسیدن آن موعد، قبل از حکم از جانب خدا معلوم بوده است، پس بداء برای ما و در دانش ماست نه برای خداوند متعال[1].

و در پایان امیدوارم این بررسی روشنگر بوده باشد، و الجزائری حق دارد هنگامی که سخن گذشته را بر زبان آورده است، چه خداوند متعال و منزه، در اعتقاد اهل سنت و جماعت موصوف به کمال مطلق می‌باشد و هیچ چیزی همانند خدا نیست و اما در اعتقاد اهل تشیع او جاهل و نادان است، و از چیزی آگاهی ندارد مگر پس روی دادن و به وجود آمدن آن چیز.

۱- الوشیعة فی نقد عقائد الشیعة از ص ۱۱۰ به بعد.

﴿كَبُرَتۡ كَلِمَةٗ تَخۡرُجُ مِنۡ أَفۡوَٰهِهِمۡۚ إِن يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبٗا﴾ [الكهف: ۵] «چه سخن وحشتناک و بزرگی از دهان‌هایشان بیرون می‌آید!! آنان جز دروغ و افتراء نمی‌گویند».

«اهل تشیع خون و مال اهل سنت را حلال و مجاز می‌دانند»

بر حسب روایاتی که اهل تشیع در کتاب‌های معتبر خود از امامانشان روایت کرده‌اند، اموال اهل سنت برای شیعیان رافضی مجاز و حلال می‌باشد، و انجام ندادن این کار از طرف ایشان در زمان حاضر به این بستگی دارد که آنان تا نائب الزمانشان مهدی قیام می‌کند با اهل سنت در حالت آتش بس قرار دارند.

و اگر یک نفر شیعه به هر شیوه‌ای که شده توانست بر این اموال و دارائی‌ها تسلط پیدا کند، حتی اگر قبل از آمدن امام زمانشان باشد به شرط ادای خمس به نمایندهٔ امام، - چه او در حال غیاب امام جانشین وی می‌باشد - حلال و مجاز است.

حفص بن بختری از ابا عبدالله؈ روایت کرده که گفت: مال ناصبی را بردار هر جا که آن را یافتی و خمس آن را به ما پرداخت کن[1].

و در روایت دیگری آمده است: دارائی ناصبی (سنی) و هرچیزی که به دست می‌آورد (برای شیعیان) حلال می‌باشد[2].

۱- جامع أحادیث الشیعة ۵۳۲/۸، فصل: وجوب خمس در آنچه که از مال ناصبی و یا اهل بغی گرفته شده است.

۲- منبع گذشته: ۵۳۳/۸.

و حسین درازی بحرانی می‌گوید: روایاتی که از کشتار و تصرف اموال ایشان[1] نهی می‌کنند، تنها به خاطر تقیه و یا منت نهادن صادر شده‌اند، همانطور که علی با اهل بصره چنین رفتار کرد، پس نسبت دادن احترام اموال اهل سنت به این اخبار از جانب شارح مفاتیح، غفلتی آشکار است زیرا همانطور که دانستی این کار برای منت نهادن بوده است، و این کجا و روایاتی که در رابطه با مجاز و مباح شمردن اموال آن‌ها آمده کجا، مانند سخن امامان در احادیث مستفیض و شایع: مال ناصبی را هر جا که یافتی بردار و خمس آن را به ما بپرداز، و امثال این روایت. و آنچه از تمام این روایات ثابت می‌شود این است: حلال و مجاز بودن مال و خون آن‌هاست ـ به غیر از اسیر گرفتنشان ـ اگر چه در زمان غیبت امام باشد، البته در صورتی که تقیه لازم نباشد، و نیز اینکه هر چیزی که از آنان روایت شده در خصوص منع از این‌ها، بر حسب تقیه از نواصب و یا ترس از طرفداران آن‌ها بودن است[2].

و خمینی تصرف اموال اهل سنت را ولو اینکه از طریق نامشروع باشد جایز می‌داند در حالی که او این کار را با اهل ذمه منع می‌نماید و می‌گوید: «خمس در هفت چیز واجب است:

اول – غنائم: آنچه که از راه غلبه بر دشمن ـ و نه از راه دزدی و خیانت ـ به دست مسلمین می‌افتد، به شرطی که مال بدست آمده مال اهل حرب باشد که خونشان ومال‌هایشان و اسیر گرفتن زنان و اطفالشان حلال است و این تنها در جائی است که جنگ با آنان به اذن امام معصوم باشد و فرقی بین اموالی که لشکر اسلام دست روی آن گذاشته باشد یا سایر اموال

۱- یعنی اهل سنت.

۲- المحاسن النفسانیة ص ۱۶۷.

از قبیل زمین وامثال آن نیست بنابر قول صحیح‌تر؛ و اما غنیمت در جنگی که بدون اذن امامعليه السلام می‌دهد اگر در عصر حضور امامعليه السلام باشد و مسلمان تمکن دارد که از امامعليه السلام اذن بگیرد آن غنیمت جزء انفال است، و اگر در حال غیبت باشد و مسلمین تمکن از اجازه گرفتن از آنحضرت را نداشته باشند، اقوی این است که دادن خمس آن واجب است مخصوصا در صورتیکه جنگیدن بخاطر دعوت به اسلام باشد و همچنین از آنچه از اهل حرب گرفته می شود در جنگی که جنبه دفاع دارد به این معنا که دشمن بر مسلمانان هجوم آورده باشد و سرزمین‌های مسلمین را گرفته‌اند و مسلمانان ناگزیر از دفاع شده، در نتیجه اموالی از دشمن بدستشان افتاده است که هرچند در زمان غیبت اتفاق افتاده باشد، دادن خمس آن غنیمت واجب است. و آنچه از اموال که از طریق دزدی و غارت و یا از راه ربا و ادعای به ناحق و امثال آن راه‌ها به دست آمده باشد، نزدیکتر به احتیاط آن است که خمس آن به‌عنوان خمس غنیمت داده شود نه خمس فائده. و نیازی به مراعات مؤونه (هزینه‌های معمولی خانواده) سالیانه نیست، لکن قول قوی‌تر خلاف آن را می‌گوید و باید مؤونه را از آن خارج کرد، و در وجوب خمس در غنیمت لازم نیست که غنیمت به بیست دینار برسد، بلکه معتبر است که مال به دست آمده غصب از مسلمانی و یا کافری ذمی و یا کافری که با دولت اسلام معاهده و پیمان دارد و یا به‌هر جهتی مالش محترم بوده، نباشد، بخلاف اموالی که از کفار غیرحربی و غیر ذمی و غیر معاهد در دست کافر حربی است. و قول قوی‌تر این است که ناصب را به اهل حرب ملحق سازیم در این زمینه که غنیمت گرفتن از ایشان حلال است، و به آن خمس تعلق می‌گیرد بلکه قول ظاهر این است که جایز است

مالش هر کجا که یافته شد و به هر طریقی که بود گرفته شود و واجب است که خمس آن جدا شود[۱].

شیعیان به حلال دانستن اموال اهل سنت اکتفا نکرده‌اند، بلکه از این هم تجاوز نموده و ریختن خون آنان را نیز حتی اگر بدون دلیل و به ناحق باشد مجاز می‌دانند، و این کار به باور شیعیان واجب است و به حضور امامانشان ارتباط دارد، ولی اگر توان انجام این کار را داشتند عدم حضور امامان مانع آن نمی‌باشد، در صورتی که زیانی را به بار نیاورد که اهل تشیع را فرا گیرد. و اینک برخی از آنچه که در این موضوع روایت شده است:

در پایان روایت اسحاق بن عمار آمده: اگر به خاطر نگرانی برای شما از این نبود که مردی از شما در مقابل مردی از آنان کشته شود در حالی که یکی از شما از هزار نفر از آن‌ها بهتر است به شما دستور می‌دادیم که ایشان را به قتل برسانید، ولی این وظیفۀ آن امام عليه السلام می‌باشد[۲].

و حسین درازی آن را شرح داده و می‌گوید:

و شاید از این روایت فهم شود که جایز بودن قتل آنان به حضور امامان – صلوات الله علیهم– و اذن آن‌ها منحصر می‌شود، و دانستی که روایات بیان می‌دارند که در حال غیبت آنان نیز همانند حالت حضورشان اجازۀ قتل آن‌ها وجود دارد، پس شاید این به زمان تقیه اختصاص داشته باشد[۳].

۱- تحریر الوسیلة، خمینی ج۱/ ۳۵۲.

جالب اینکه مترجم فارسی کتاب تحریر الوسیلة این جمله آخر که به ناصبی (سنی) ارتباط دارد را حذف نموده است در حالیکه در نسخه‌های عربی کتاب موجود است. (مُصحح)

۲- المحاسن النفسانیة ص ۱۶۶.

۳- المحاسن النفسانیة ص ۱۶۶.

و در صحیح است که فضل بن شاذان از امام رضا‌عليه السلام نقل می‌کند که گفت: کشتن هیچ یک از نواصب و کفار در دارالتقیه جایز نیست مگر کشتن کسی که قاتل باشد و یا به فساد بپردازد، و این هم اگر بر خود و یا دوستانت نگران نباشی[۱].

و از ریان بن صلت روایت شده که گفت: به امام رضا‌عليه السلام گفتم: عباس در مورد تو به من چیزهایی می‌گوید، و از تو بسیار یاد می‌کند و او غالباً پیش من می‌خوابد و استراحت می‌کند، پس آیا گردنش را بگیرم و فشار دهم تا اینکه بمیرد؟ سپس می‌گویم مردنش ناگهانی بوده است، پس برخاست و دستش را سه بار تکان داد و گفت: خیر ای ریان، خیر ای ریان، پس گفتم: فضل بن سهل آن یکی من را بخاطر اموالش به عراق می‌فرستد، و عباس چند روز بعد از من به سوی عراق رهسپار می‌شود آیا به دوستان مقیم آنجایت بگویم که بیست نفر یا سی نفر از آنان بیرون روند مثل اینکه قطاع الطریق و یا راهزن هستند، پس اگر بر آن‌ها گذشت وی را بکشند و گفته شود که راهزنان وی را به قتل رسانده‌اند، پس سکوت کرد و به من نگفت: آری و یا خیر.

و آن را توضیح نموده و گفته است: و شاید سبب نهی در اول همان ظهور تقیه بوده و این نیرنگ از چیزهایی است که تقیه را زائل نمی‌نماید و سبب سکوت در دومی همان تقیه در مورد اباحت آن بوده است بدین علت که تقیه در نهی وجود ندارد اگر آن را اراده نماید[۲].

و الجزائری بعد از بیان معنی ناصب می‌گوید: و دوم در مورد جایز بودن کشتن آنان و مباح بودن اموالشان، دانستی که بیشتر اصحاب ما ناصبی را با

۱- منبع گذشته.

۲- همان: ص ۱۶۷.

این معنای ویژه در باب طهارات و نجاسات بیان کرده‌اند، و حکم وی به نظر ایشان در بیشتر احکام همانند کافر حربی است، و اما هر چه برای وی بیان کردیم از تفسیر این حکم شمولیت دارد همانطور که دریافتی، صدوق در العلل با سند به داود بن فرقد روایت می‌کند که گفت: به ابا عبدالله‌ عليه السلام گفتم: نظر شما دربارۀ ناصب چیست؟ گفت: خونش حلال است ولی من بر تو می‌ترسم، پس اگر توانستی دیواری را بر وی فرو ریزی یا وی را در آتش اندازی که با آن کار بر علیه تو گواهی داده نشود، پس بدان عمل کن. گفتم: نظرت درباره مالش چیست؟ گفت: هر چه قدر توانستی از آن بردار.

و شیخ طائفه نور الله در باب خمس و غنایم از کتاب تهذیب با سندی صحیح از امام صادق‌ عليه السلام روایت کرده است که گفت: مال ناصبی را هرجا یافتی بردار و خمس آن را برای ما بفرست.

ابن ادریس گفته است: منظور از ناصبی در این دو روایت، اهل حرب هستند زیرا آن‌ها علیه مسلمانان می‌جنگند و اگرنه برداشتن مال مسلمان و اهل ذمه به هیچ وجهی جایز نیست. این سخن جای بررسی دارد زیرا اولا اصطلاح ناصبی به صورت حقیقی برای غیر اهل حرب به کار می‌رود و اگر مراد اهل حرب بود اولی‌تر این بود که به خاطر مراعات تقیه با لفظ خودشان از آن‌ها نام برده شود ولی از آنجایی که امام‌ عليه السلام می‌خواست واقعیت حکم را بیان کند آن را چنانکه دیدی نام برد.

اما اینکه گفته: برداشتن مال مسلمانان و اهل ذمه جایز نیست، این برای مسلمان است در حالی که چنین شخصی ارتباطی با اسلام ندارد زیرا اهل بیت را رها کرده است حال آنکه در کتاب محکم خداوند مأمور به محبت آن‌ها شده است. آنجا که خداوند فرموده: ﴿قُل لَّآ أَسۡـَٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ أَجۡرًا إِلَّا ٱلۡمَوَدَّةَ فِي ٱلۡقُرۡبَىٰۗ﴾ [الشورا: ۲۳]

بنابراین آن‌ها چیزی که از ضروریات اسلام است را انکار کرده‌اند، اما اینکه در برخی از روایات نام اسلام بر آن‌ها ذکر شده به عنوان شباهت و مَجاز و تقیه بوده است.

در روایات آمده که علی بن یقطین وزیر هارون الرشید بوده و گروهی از مخالفین در به زندان انداختن وی توافق کرده بودند. او از خواص شیعه بود و خدمتکارانش را فرمان داد تا سقف زندان را بر سر زندانیان خراب کنند که در نتیجه‌ی آن، همگی که تقریبا پانصد مرد بودند، کشته شدند. وی می‌خواست از پیامد خون آن‌ها رهایی یابد پس نامه‌ای به امام کاظم‌ؑ نوشت.

امام در پاسخ برایش نوشت: اگر پیش از کشتن آن‌ها اجازه می‌گرفتی چیزی از خون آن‌ها بر تو نبود ولی از آنجایی که پیش از آن اجازه نگرفتی در عوض هر یک از آن‌ها یک بز نر کفاره بده در حالی که بز نر از آن‌ها بهتر است.

به خونبهای اندک آن‌ها بنگر که به اندازه‌ی برادر کوچکشان یعنی سگ شکاری هم نمی‌رسد زیرا دیه سگ شکاری بیست درهم است، همچنین به اندازه‌ی دیه برادر بزرگشان یعنی شخص یهودی نمی‌شود چرا که دیه یهودی هشتصد درهم است و اوضاع آن‌ها در آخرت نیز پست‌تر و نجس‌تر خواهد بود[۱].

پس از بیان این مطالب دیگر نمی‌توان گفت که شیعیان رافضی خون و اموال اهل سنت را مباح نمی‌دانند در حالی که این کار یکی از قربت‌هایی است که با آن به الله تقرب می‌جویند.

۱- الأنوار النعمانية ۳۰۷/۲-۳۰۸.

این فصل را با ذکر دو نامه از شیخ احمد مفتی زاده که از علمای بزرگ معاصر اهل سنت در ایران است به پایان می‌برم. وی در این نامه مقدار کینه رافضی‌های موجود در ایران علیه اهل سنت و جماعت و ترور و قتل و آوارگی اهل سنت در ایران را بیان می‌کند و این کاری که آخوندهای ایران انجام می‌دهند ترجمه‌ی عملی اعتقاد فاسدی است که به آن باور دارند.

نامه اول

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

﴿شَرَعَ لَكُم مِّنَ ٱلدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِۦ نُوحًا وَٱلَّذِيٓ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ وَمَا وَصَّيۡنَا بِهِۦٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰٓۖ أَنۡ أَقِيمُواْ ٱلدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُواْ فِيهِۚ﴾ [الشورى: ١٣]

ای علمای بزرگوار، ای مسئولین حکومت در ایران!

من بسیار گفتم و نوشتم، ولی با این همه نگرانم که آیا وظیفه‌ام که **دعوت بسوی الله** با حکمت و اندرز نکوست را بخوبی انجام داده و تلاش کافی در این زمینه را داشته‌ام یا خیر؟ پناه می‌برم بر خداوند از اینکه در ادای این وظیفه بزرگ کوتاهی کرده باشم.

به هر حال، دلتنگی و نگرانی من از آینده امت اسلامی است که ـ نه تنها در ایران بلکه در همه جهان ـ دچار تفرقه زیادی شده‌اند. اوضاع کنونی از طرفی باعث پیدایش دشمنی و افزایش آن در میان مسلمان‌ها شده، و از طرفی هم باعث رغبت و رویگردانی کسانی که در مسائل اسلامی حق را از ناحق تشخیص نمی‌دهند؛ بخصوص اگر توجه کنیم می‌بینیم که دشمنان شرقی و غربی در کمین هستند و دشمنی آن‌ها بطور مخفیانه و آشکار در حال جوشش و تزاید است.

یکی از نگرانی‌ها در دوران نظام شاهنشاهی این بود که شاید سقوط ناگهانی حکومت این اجازه را به جنایت کاران و دشمنان اسلام بدهد تا با از

بین بردن شجاعت مسلمان‌هایی که اجازه فرصت طلبی را به آن‌ها نمی‌دادند، بپردازند. لیکن امروز سازندگان انقلاب خودشان در درگیری با یکدیگر و در نبرد با دیگران مانند برگ‌های درخت طوفان زده بری روی زمین پخش شده‌اند و آثار گام‌های آن تندروان که با توسل به نفاق در تمامی مجالات حکومت وارد شده‌اند نمایان شده است.

در گذشته، این افراد فرصت طلب منافق، با ورود به ارگان‌های حکومت و ارتکاب اعمال زشت سبب نفرت مردم از پیروی از یک نظام واحد می‌شدند [آنان می‌خواستند از طریق سست کردن و سپس سقوط نظام، خود را به حکومت برسانند]، ولی امروز با تمام قوا و توان در حکومت ظاهر شده و در بعضی امور مداخله می‌کنند، این‌ها نه تنها باعث دوری از نظام واحد می‌گردند، بلکه باعث نفرت از دین و علاوه بر آن باعث نفرت از بنیانگذار آن نیز می‌گردند، آنان آژیر خطر ترسناکی را برای خوار کردن قرآن در نزد ما به صدا درآوردند، و به چیزهای غلو آمیز و بدون فایده چنگ زده‌اند، اشخاصی که این کارها را می‌کنند کسانی هستند که القاب علمای دینی دارند.

این‌ها در شهر کامیاران، به جماعتی که در گوشه مسجد مشغول تدریس قرآن بودند حمله کردند، قرآن‌ها را زیر پا نمودند و آن‌ها را پرت کردند، و نمازگزاران را بر روی زمین زدند، بگونه‌ای که بعضی از آنان بعد از ساعاتی بیهوشی بهبود یافتند، معلمین قرآن و شاگردان ایشان را مجروح کرده و از مسجد بیرون انداختند.

ای بزرگواران! من شما را در این نامه به اعتبار اینکه «صاحب مناصب و قدرت هستید» مورد خطاب قرار نمی‌دهم، بلکه به اعتبار اینکه از علمای دین هستید مورد خطاب قرار دادم، خطاب قرار دادن شما با چنین اسمی برای شما ـ بر حسب استطاعت ـ مسئولیت به بار می‌آورد. شما در مقابل

خیر و شر نظام حکومتی و در مقابل اسلام و مردم ایران و بلکه سایر کشورها مسئول می‌باشید.

ای بزرگواران! خداوند دانا و آگاه از نیات باخبر است، از محبت فراوانی که در ایام گذشته و در زمان پیروزی انقلاب نسبت به شما در قلبم داشتم، چیزی کم نشده است، و آن محبت برای خدا و خیر خواهی در دینش و آگاهی از اصول آن بوده است، نه برای نیاز دنیایی بوده و نه برای رقابت و دشمنی، هیچ انتظاری نداشتم مگر اینکه هدفم التزام به دین الله و برپایی آن ـ بر حسب استطاعتمان ـ بدون نقص و خطا بوده است: ﴿ٱللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمۡۖ لَنَآ أَعۡمَٰلُنَا وَلَكُمۡ أَعۡمَٰلُكُمۡۖ لَا حُجَّةَ بَيۡنَنَا وَبَيۡنَكُمُۖ ٱللَّهُ يَجۡمَعُ بَيۡنَنَاۖ وَإِلَيۡهِ ٱلۡمَصِيرُ ١٥﴾ [الشوری: ۱۵] «الله پروردگار ما، و پروردگار شماست، (نتیجۀ) اعمال ما از آنِ ما، و (نتیجۀ) اعمال شما از آنِ شماست، بین ما و شما هیچ جدال (و خصومتی) نیست، الله ما و شما را (دریک‌جا) گرد می‌آورد، و بازگشت (همه) به سوی اوست».

آیا این جای تاسف نیست مسلمانی که باید حب و بغض او برای رضای خدا باشد؛ نسبت به شما ـ که عالم دین می‌باشید ـ بغض بورزد! (و طبیعی است که حب و بعض شما نیز چنان است و برای همین است) ..... (آیا این جای تاسف نیست که من بارها و بارها برای از بین بردن اختلاف و رفع ابهام به هر طریق مختلف ـ مثل مناظره علنی در حضور مردم و در رادیو و تلویزیون و مباهله) پیشنهاد دادم، ولی از جانب شما جز پاره‌ای از اتهامات غیر موجه، دیگر چیزی دیده نشده است؟).

ای بزرگوار......سخنی را که به شما گفتم خالی از بغض و کینه نسبت به شما است، این سخن یا حق است یا باطل، اگر حق است، آیا شایسته نیست که جداً به دگرگونی خود بپردازید؟ و بجای اینکه عیوب خود را اصلاح کنید و خداوند را بیشتر از قبل بر خود خشمگین نسازید، با حرص به قدرت

دنیوی که بعد از مدتی از بین می‌رود چسبیده‌اید؟. و اگر گفته‌هایم باطل است، آیا بر همه ما مومنین بر دین واجب نیست که موافق موازین مسلمانی، خطاها و انحرافات خود را اصلاح کنیم؟ آیا کسی که ﴿عَلَّمَ ٱلۡقُرۡءَانَ ۝٢ خَلَقَ ٱلۡإِنسَٰنَ ۝٣ عَلَّمَهُ ٱلۡبَيَانَ ۝٤﴾ [الرحمن: ۲-٤][1] است و با این قولش: ﴿وَمَا ٱخۡتَلَفۡتُمۡ فِيهِ مِن شَيۡءٖ فَحُكۡمُهُۥٓ إِلَى ٱللَّهِۚ﴾ [الشوری: ۱۰][2] ما را به راه راست هدایت کرده، از ما درباره سهل انگاری به وسایل دینی و هدایات ربانی برای از بین بردن اختلافات سوال نمی‌کند؟

ای بزرگواران! در نامه‌ای که برای دوست قبل از انقلابم مرحوم دکتر "با هنر" نوشتم (سپس آن را با توضیحاتی به آقای مهدوی کنی فرستادم) در آن نگاشتم که بدگویی از بوجود آورندگان انقلاب، میدان را برای نظام حکومتی آمریکا یا ـ شاید ـ روسیه آماده می‌کند. امروز نیز معتقدم ـ نظر به ظروفی که آن موقف تا امروز ادامه دارد ـ بعید می‌دانم که در صورت سقوط دولت شما، قدرت مجموعی از نیروهای غیر اجرایی برای جایگزینی شما به پنجاه درصد قدرت شما هم برسد.

بنا براین، گمان می‌کنم نگرانی من از مسائلی است که حاصل دسیسه‌ها ناجوانمردانه دشمنان شما است، آنان می‌خواهند با ایجاد چنین مسائلی دولت شما را ساقط و جای شما بنشینند؛ نگرانی من از نگرانی شما بیشتر است و اگر بیشتر نباشد پس شکی ندارم که دور بینانه‌تر و خالصانه‌تر است. غالبا قدرتمندان شرایطی که آنان را به زوال می‌کشاند نمی‌دانند، مگر هنگامی که بسیار دیر شده است (چنانکه اینگونه بوده و اینگونه خواهد

۱- «(الله) رحمن، قرآن را تعلیم داد. انسان را آفرید. به او (نطق و) سخن گفتن آموخت».

۲- «و در هر چیزی که در آن اختلاف کنید، پس حکم (و داوری) آن با الله است، این الله، پروردگار من است. بر او توکل کردم، و به (سوی) او باز می‌گردم».

بود)؛ ولی کسانی که گرفتار رهبری و حکومت نیستند، بدان هوی و میلی ندارند، اما از مسئولیت در نزد بندگان خدا و دینشان آگاهی دارند، آنان را در کار یاری می‌نمایند و بدینگونه درک حقایق کار برایشان آسان می‌شود.

ای بزرگواران! خدا را شاهد می‌گیرم که من آنچه را که سبب سقوط این نظام می‌بینم برای شما تذکر می‌دهم، خداوند می‌داند که من ﴿إِنۡ أُرِيدُ إِلَّا ٱلۡإِصۡلَٰحَ مَا ٱسۡتَطَعۡتُۚ﴾ [هود: ۸۸][۱]، و این اسباب در دو چیز خلاصه می‌شود:

اول: سعی برای ادامه سلطه و اجبار اهل سنت برای شیعه شدن.

دوم: عملی کردن برنامه‌هایی که با فقه جعفری نیز منافات دارد.

اما در مورد مسئله دوم، رفع توهم ساده و آسان است، زیرا فقه جعفری مدون بوده و مباحث آن مشروح و مبسوط است و نیازی به کوشش و تامل فراوان ندارد.

اما در مورد مسئله اولی که اصل فتنه و اصل مشکل دوم نیز می‌باشد، روایات و آرای هریک از ما برای دیگری محل نظر و بررسی می‌باشد، ما می‌توانیم مطیع دستور پروردگارمان باشیم، یعنی اینکه کار را به کتاب خدا رجوع دهیم، کتابی که یگانه میزان در آخرت برای محاسبه و آشکار کردن درجات طاعت و عصیان است، همچنین آخرین مرجع موثق برای رفع اختلاف در دنیا می‌باشد ـ (چون در آیات بسیاری از قرآن آمده که در همه زمان‌ها کتاب‌های الهی به عنوان حاکم و داور بین منتسبین خود قرار می‌گرفته است) ﴿وَلِلَّهِ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ وَيَوۡمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ يَوۡمَئِذٖ يَخۡسَرُ ٱلۡمُبۡطِلُونَ ۝٢٧ وَتَرَىٰ كُلَّ أُمَّةٖ جَاثِيَةٗۚ كُلُّ أُمَّةٖ تُدۡعَىٰٓ إِلَىٰ كِتَٰبِهَا ٱلۡيَوۡمَ تُجۡزَوۡنَ

۱- «من جز اصلاح؛- تا آنجا که توانای دارم- نمی‌خواهم».

مَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ۝٢٨ هَٰذَا كِتَٰبُنَا يَنطِقُ عَلَيۡكُم بِٱلۡحَقِّۚ﴾ [الجاثیة: ۲۷-۲۹][۱]، ﴿وَمَا ٱخۡتَلَفۡتُمۡ فِيهِ مِن شَيۡءٖ فَحُكۡمُهُۥٓ إِلَى ٱللَّهِۚ﴾ [الشوری: ۱۰][۲]، و اگر شما متاثر از بعضی روایات «کتاب کافی در اصول» و «البحار» هستید، و با اهل سنت در اعتقاد به اینکه این قرآن عینا همان قرآنی است که خداوند آن را نازل نموده توافق ندارید، پس می‌توانیم ـ با صرف نظر از ادله قاطع – کتاب و سنت–، به مجموعه‌ای که به «نهج البلاغه» موسوم است مراجعه می‌کنیم، کتابی که در آن ده‌ها بلکه صدها جمله معارض با اقوال فریب دهنده وجود دارد، تا هر شک و وسوسه‌ای را که در باره قرآن وجود دارد برطرف کنیم.

بعنوان مثال در باره این جملات که از قول سیدنا علی^ نقل گردیده، فکر کنید: «النُّورُ الْـمُبِينُ، وَالشِّفَاءُ النَّافِعُ، وَالرِّيُّ النَّاقِعُ، وَالْعِصْمَةُ لِلْمُتَمَسِّكِ، وَالنَّجَاةُ لَلْمُتَعَلِّقِ، لاَ يَعْوَجُّ فَيُقَامَ، وَلاَ يَزِيغُ فَيُسْتَعْتَبَ، وَلاَ تُخْلِقُهُ كَثْرَةُ الرَّدِّ، وَوُلُوجُ السَّمْعِ، مَنْ قَالَ بِهِ صَدَقَ، وَمَنْ عَمِلَ بِهِ سَبَقَ». «وَاسْتَنْصِحُوهُ عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَاتَّهِمُوا عَلَيْهِ آرَاءَكُمْ وَاسْتَغِشُّوا فِيهِ أَهْوَاءَكُمْ». و «فَإِنَّهُ حَبْلُ الله الْـمَتِينُ وَسَبَبُهُ الْأَمِينُ» و «نُوراً لَا تُطْفَأُ مَصَابِيحُهُ وَسِرَاجاً لَا يَخْبُو تَوَقُّدُهُ وَبَحْراً لَا يُدْرَكُ

۱- «و فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آنِ الله است، و روزی‌که قیامت بر پا شود، اهل باطل زیان خواهند کرد. و (در آن روز) هرامتی را می‌بینی که به زانو در آمده، هر امتی به سوی نامۀ اعمالش خوانده می‌شود، (و به آن‌ها گفته می‌شود:) «امروز در برابر آنچه می‌کردید، پاداش می‌یابید». این کتاب ماست که به حق بر علیه شما سخن می‌گوید (و گواهی می‌دهد) البته ما آنچه را که می‌کردید، می‌نوشتیم».

۲- «و در هر چیزی که در آن اختلاف کنید، پس حکم (و داوری) آن با الله است».

قَعْرُهُ وَمِنْهَاجاً لَا يُضِلُّ نَهْجُهُ وَشُعَاعاً لَا يُظْلِمُ ضَوْءُهُ وَفُرْقَاناً لَا يُخْمَدُ بُرْهَانُهُ وَتِبْيَاناً لَا تُهْدَمُ أَرْكَانُهُ، و ....».

(و نور آشکار و درمانی سودمند است، که تشنگی را فرو نشاند، نگهدارنده کسی است که به آن تمسک جوید و نجات‌دهنده آن کس است که به آن چنگ آویزد، کجی ندارد تا راست شود، و گرایش به باطل ندارد تا از آن باز گردانده شود، و تکرار و شنیدن پیاپی آیات کهنه‌اش نمي‌سازد، و گوش از شنیدن آن خسته نمي‌شود. کسی که با قرآن سخن بگوید راست گفته و هر کس بدان عمل کند پیشتاز است .... و آن را خیرخواه خود بدانید، و آرای خود را در برابر آن متهم بدانید، و خواهشات خود را با آن درمان کنید....... و آن نوری است که چراغ‌ها آن را خاموش نمی‌نماید، و چراغی است که شعله‌ها آن را خاموش نمی‌سازد، و دریایی است که عمق آن درک نمی‌شود، و راهی است که رهرو آن گم نمی‌شود، و شعاعی است که روشنی آن تاریکی ندارد، و جدا کننده‌ای است که برهانش کاهش نمی‌یابد، و بیان کننده‌ای است که ارکان آن ویران نمی‌شود، و ....).

و اما در باره اتهاماتی که متوجه من نمودید، در کمال اخلاص و تواضع و بدون اینکه قصد جدال و نیت غرض آلودی داشته باشم، به شما می‌گویم: اگر اتهاماتی را که زدید درست است و حقیقتاً در اعمال و اقوال من کجی و انحرافی در دین، یا خصلتی از نفاق، یا علامتی بر خیانت و پیروی از دشمنان دین، یا اثری از شقاق و جدایی و اختلاف در بین مسلمین دیدید، برای یک بار هم که شده دلایل خود را در گفتگویی زنده و رو در رو، خردمندانه و شفاف بجای آن اقوال و نامه‌های مبهم که از یک سوی صادر شده، بیان کنید. شما اتهاماتی کلی وارد کردید که دلیلی ندارد (و اگر مایل نیستید این امر را اهل سنت بدانند، پس در یکی از شهرهای شیعه نشین به

مناظره می‌پردازیم، اگر مایل هستید از کار شما همه شیعیان با خبر شوند، پس اشخاصی مورد اعتماد خویش را برای مناظره بفرستید) و اگر مایل به احتیاط هستید، پس بنویسید. به پروردگار اول و آخر سوگند اگر اتهامات و عیوبی را که وارد کردید ثابت شد، با صراحت تمام از خطای خود رجوع می‌نمایم، و اگر چنانکه خودتان می‌دانید، اتهام‌هایتان باطل بود، پس جای تأسف است که از مجازات الله غافل بمانید، حال آنکه عالم دین نامیده می‌شوید!

و اما در مورد اراده شما در باره ترویج تشیع: کلمه‌ای را که بارها گفته‌ام باز می‌گویم: بیائید تا قضیه را از طریق روش‌های اسلامی برای تبلیغ دینی که واجب است تا شفاف و بر مبنای حق باشد و ظاهر و باطن آن با هم تطابق داشته باشد به داوری ببریم، و چه بسا اگر ثابت نماید که مذهب شیعی محکمتر از مذهب اهل سنت است، بنابراین، با تمام امکاناتم به تبلیغ و ترویج آن می‌کوشم؛ پس اگر به حقانیت مذهب شیعه اطمینان دارید، لایق شما نیست که به وسایل بی‌دینی مانند اکراه و اتهام باطل، بازداشت و دستگیری، تبعید و برکناری کارمندان، هجوم به مدارس قرآن و بستن درِ آن‌ها و...... متوسل شوید.... این همه تنها با این دلیل صورت می‌گیرد که مرتکبین این جنایات به این جمله استدلال می‌کنند: «هدف وسیله را توجیح می‌کند» و این در حالیست که الله عزوجل برای مؤمنانی که کفار مجرم آنان را از دیارشان بیرون کرده و اموال آنان را گرفته و از رفتن به مسجد الحرام باز داشته‌اند، می‌فرماید: ﴿وَلَا يَجۡرِمَنَّكُمۡ شَنَـَٔانُ قَوۡمٍ أَن صَدُّوكُمۡ عَنِ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ أَن تَعۡتَدُواْۘ﴾ [المائدة: ۲][1] و نیز فرموده است:

۱- «دشمنی گروهی که شما از مسجد الحرام باز داشتند، نباید شما را به تعدی و تجاوز وا دار کند».

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُواْ قَوَّٰمِينَ لِلَّهِ شُهَدَآءَ بِٱلۡقِسۡطِۖ وَلَا يَجۡرِمَنَّكُمۡ شَنَـَٔانُ قَوۡمٍ عَلَىٰٓ أَلَّا تَعۡدِلُواْۚ ٱعۡدِلُواْ هُوَ أَقۡرَبُ لِلتَّقۡوَىٰۖ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرُۢ بِمَا تَعۡمَلُونَ ٨﴾ [المائدة: ٨][۱] و در باره کسانی که راه کفر و روش کفار را برگرفتند، ولی با مؤمنان جنگ نکردند و کاری را که دیگران نمودند انجام ندادند، می‌فرماید: ﴿لَّا يَنۡهَىٰكُمُ ٱللَّهُ عَنِ ٱلَّذِينَ لَمۡ يُقَٰتِلُوكُمۡ فِي ٱلدِّينِ وَلَمۡ يُخۡرِجُوكُم مِّن دِيَٰرِكُمۡ أَن تَبَرُّوهُمۡ وَتُقۡسِطُوٓاْ إِلَيۡهِمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُقۡسِطِينَ ٨﴾ [الممتحنة: ٨][۲].

ای بزرگواران! من با صراحت تمام هرگونه راه حل منطقی و مشروعی که برای جدایی حق از باطل و از بین بردن اختلافات به ذهنم می‌رسید پیشنهاد کردم، اما اگر شما روشی شناخته شده و مورد قبول دیگری غیر از آنچه من پیشنهاد کردم می‌دانید، به من نشان دهید تا با سینه‌ای باز از آن استقبال‌کنم؛ ولی شما را به خدا و دین او، و به ذات شیعه‌ای که دوستش دارید و می‌خواهید آن را ترویج دهید، سوگند می‌دهم تا برای رسیدن به هدف از توسل به وسایل غیر مشروع خودداری کنید. این بر شما پوشیده مباد، روشی را که در حال حاضر در پیش گرفته اید، اگر نتیجه فوری آن به ضرر تمام مسلمانان باشد، بدون شک نتیجه نهایی آن به ضرر شیعه نیز

۱- «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! همواره برای الله قیام کنید و به عدالت گواهی دهید، دشمنی با گروهی شما را بر آن ندارد که عدالت نکنید؛ عدالت کنید که به پرهیزگاری نزدیک‌تر است و از الله بترسید، همانا الله به آنچه می‌کنید؛ آگاه است».

۲- «الله شما را از نیکی‌کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی‌که در (امر) دین با شما نجنگیده‌اند و شما را از دیارتان بیرون نکرده‌اند، نهی نمی‌کند، بی‌گمان الله عدالت پیشگان را دوست دارد».

می‌باشد؛ زیرا اهل تشیع بزودی روزی خواهند پرسید که: برای چه یک مسلمان پیرو اهل سنت حاضر است به هر طریق مشروع با علمای شیعه مناظره کند، وی قبول می‌کند که حتی داور از خود شیعیان باشد، ولی با این اوصاف صدها عالم شیعه از مناظره مستقیم و شفاف و آشکار با یک نفر اهل سنت امتناع می‌نمایند؟!

امیدوارم آنچه را که گفتم همان باشد که می‌خواستم با صراحت و صفا و اخلاص و اراده خیرخواهانه‌ام نسبت به دین و مسلمین بیان کنم، مطمئن باشید که وظیفه‌ام را انجام داده‌ام. امیدوارم شما نیز این اخلاص و صفا را در مناقشه و حکمی که در آن خیر مسلمین و صلاح آنان باشد و دین را رو به جلو ببرد رعایت کنید.

﴿۞يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُواْ قَوَّٰمِينَ بِٱلۡقِسۡطِ شُهَدَآءَ لِلَّهِ وَلَوۡ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُمۡ أَوِ ٱلۡوَٰلِدَيۡنِ وَٱلۡأَقۡرَبِينَۚ إِن يَكُنۡ غَنِيًّا أَوۡ فَقِيرٗا فَٱللَّهُ أَوۡلَىٰ بِهِمَاۖ فَلَا تَتَّبِعُواْ ٱلۡهَوَىٰٓ أَن تَعۡدِلُواْۚ وَإِن تَلۡوُۥٓاْ أَوۡ تُعۡرِضُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرٗا ١٣٥﴾ [النساء: ۱۳۵][1].

«من کار خود را به خدا وامی‌گذارم، زیرا خداوند از حال بندگانش آگاه است، و لاحول و لا قوة إلا بالله العلی العظیم».

کرمافتان ـ احمد مفتی زاده

۱۴۰۳/۱۰/۱۳ هجری

۱- «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! برپا دارنده‌ی عدالت باشید، برای الله شهادت دهید؛ اگر چه به زیان خود شما یا پدر و مادر و نزدیکان (شما) باشد، اگر (مدعی علیه) توانگر یا فقیر باشد. (به هر حال) الله به آنان سزاوارتر (و مهربان‌تر) است. پس از هوای نفس پیروی نکنید، که از حق منحرف می‌شوید و اگر زبان را بگردانید (و حق را تحریف کنید) یا (از اظهار حق) اعراض کنید، مسلماً الله به آنچه انجام می‌دهید؛ آگاه است».

نامه دوم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

رهبر انقلاب امام خمینی:

این آخرین نامه‌ای است که در پیروی نامه‌هایی که در تاریخ ۲۳ و ۲۵ و ۲۸ ماه شوال گذشته برایتان فرستادم، می‌نویسم. ضمن اظهار خرسندیم از فرمایشات مثبتتان نسبت به کردستان ـ هرچند نیت و اراده شما برای عملی کردن این فرمایشات میزان مفید بودن آن را مشخص می‌کند - که البته امیدوارم چنین باشد و مضمون بیانات شما اجرایی شود، و همین سببی شود برای دلجویی مردم کرد که از سوی بعضی سرکوب شده‌اند، تا باشد که برادری در بین مسلمین زنده گردد. از وظایف دینی خود می‌دانم که نکاتی را یادآوری کنم:

۱- مسئولین حکومتی فعلی در کردستان توانایی و اختیار اجرای بیانات شما را در جهت مثبت ندارند (شاهد این مدعا بیانات صادره شما در پائیز گذشته می‌باشد)، زیرا نا آرامی‌هایی که درگیری‌های اخیر مصداق آن می‌باشد، از طریق همین مجموعه روی داده است، یا از نیاتی سرچشمه گرفته که یا این گروه ملتزم به آن می‌باشند و یا ملزم به پیروی از آنان می‌باشند، البته همین نیت‌ها در مقابل خیر رساندن به مردم قرار می‌گیرد. اگر تصمیم بر این است که بیانات به صورت اسلامی اجرا گردد، نیکو و واجب است ـ برای وصول به این ـ مشکلاتی که در فوق ذکر آن رفت حل شود. تشکیل مجموعه‌ای از اشخاص مؤمن و خیرخواه مردم و انقلاب، در این میان سودمند خواهد بود.

۲- ظلم و تبعیض بر اهل سنت- نه تنها در کردستان بلکه در سراسر مناطق اهل سنت ـ روا داشته می‌شود. گواه این ادعا اقرار مجله

رسمی «جهاد سازندگی»- تنها مرجع سازمان سیاسی اجتماعی حکومت- می‌باشد؛ یکی از اهدافی که این مجله بدنبال آن است، برگرداندن پیروان اهل سنت رسول‌الله ﷺ از مذهبشان می‌باشد. (این مجله در یکی از شماره‌های نشر شده ادعا کرده که ۹ نفر را از مذهب اهل سنت به تشیع برگردانده‌اند- مترجم). و هچنان تعداد بسیاری از مسلمانان ملتزم به اسلام را در بلوچستان و غیره دستگیر و بازداشت کرده‌اند. زیرا آنان تسلیم ادارات مبارزه با اهل سنت نشده‌اند. این در حالی است که هم اکنون ده‌ها نفر از منتسبین به مکتب قرآن در بسیاری از شهرها و روستاهای کردستان به همین علت دستگیر شده‌اند.

۳- بعد از چند ماه از پیروزی انقلاب فهمیدم که حکومت آمادگی تشکیل «**مجلس شورای اسلامی اعلی**» را ندارد، مجلسی که متشکل از همه علمای مسلمین در جهان باشد و ایران را مرکز عالم اسلام قرار داده و انقلاب را به همه کشورها تعمیم دهد، تمام تلاش‌ها برای داشتن قانونی در بعضی از مسائل اساسی مطابق با شریعت اسلامی باشد، برای جدایی در بین شیعه و اهل سنت موقعیتی فراهم نکند، هدر رفت. نه اینکه این پیشنهاد کوچک مورد قبول واقع نگردید، بلکه علاوه بر آن، سخنرانی بعضی از بزرگان و نمایندگان مجلس خبرگان، نیت سوء آنان را در باره اهل سنت آشکار کرد (از جمله آقای خامنه‌ای که گفت: ممکن نیست قانونی تصویب گردد که به برابری حقوق بین سنی و شیعه صراحت داشته باشد و تصویب گردد). مطابق با امر خداوند که فرموده است: ﴿۞يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُواْ قَوَّٰمِينَ بِٱلۡقِسۡطِ شُهَدَآءَ لِلَّهِ وَلَوۡ عَلَىٰٓ أَنفُسِكُمۡ أَوِ

ٱلۡوَٰلِدَيۡنِ وَٱلۡأَقۡرَبِينَۚ إِن يَكُنۡ غَنِيًّا أَوۡ فَقِيرٗا فَٱللَّهُ أَوۡلَىٰ بِهِمَاۖ فَلَا تَتَّبِعُواْ ٱلۡهَوَىٰٓ أَن تَعۡدِلُواْۚ وَإِن تَلۡوُۥٓاْ أَوۡ تُعۡرِضُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرٗا ١٣٥﴾ [النساء: ۱۳۵][1].

قابل توجه مردم ایران: قانون اساسی مطابق شریعت اسلامی نیست، من این را در یک اصلاحیه به آقای خمینی تذکر دادم که باید نگران مطابقت دستور با موازین شرعی باشد، در این مورد دلایل پیشنهادم را نوشتم. از جمله اینکه بزرگترین اتهامات و افتراءات و دشمنی و کینه از سوی اکثر رؤسای نظام دیده می‌شود؛ حال آنکه من سخن حق را درباره قانون گفتم که اتفاقا شما در این ایام اخیر، به این امر شدیدا تاکید نمودید، حتی نظر شما این بود کسانی که بجای چنگ زدن به شریعت، به این قانون استناد می‌کنند مستحق سرزنش و عقوبت شدید می‌باشند. چیزی که موجب تعجب من شده این است که: اعلان حق در این قضیه (مطابقت قانون با شریعت) توجیهی شده تا به من و هزاران مسلمان از پیروان اهل سنت نسبت کفر و نفاق داده شده و انواع تهمت‌ها زده شود، ولیکن هنگامی که همین مسئله از جانب شما آنهم با شدیدترین تعبیر اعلان می‌گردد، با هیچگونه واکنشی از طرف مدافعان از قانون مواجه نمی‌شود.

۱- «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! برپا دارنده‌ی عدالت باشید، برای الله شهادت دهید؛ اگر چه به زیان خود شما یا پدر و مادر و نزدیکان (شما) باشد، اگر (مدعی علیه) توانگر یا فقیر باشد. (به هر حال) الله به آنان سزاوارتر (و مهربان‌تر) است. پس از هوای نفس پیروی نکنید، که از حق منحرف می‌شوید و اگر زبان را بگردانید (و حق را تحریف کنید) یا (از اظهار حق) اعراض کنید، مسلماً الله به آنچه انجام می‌دهید؛ آگاه است».

حتی سبب تاسیس مجلس «شوری مرکزی اهل سنة» از دل همین نیت و قانون اساسی تفرقه انداز بین شیعه و سنی بیرون آمده است؛ همانگونه که این قانون منشا اتفاقاتی بود که بعد از آن رخ داد. خداوند دانا و آگاه است ﴿يَعۡلَمُ ٱلسِّرَّ وَأَخۡفَى﴾ [طه: ۷][1] که هدف از تاسیس «شوری مرکزی اهل‌سنت» همانگونه که بارها اعلان نمودم و در مقالاتم نوشتم، حداقل برای این است که ظلم را از اهل سنت برطرف نماید و خطاکار و آزار رساننده اهل سنت را معرفی کند، نهایتا آنچه را که در ابتدای روزهای انقلاب امید داشتیم محقق کند ـ منظورم تاسیس مجلس اسلامی اعلی است که به منظور داشتن توانایی که سبب حل مشکل اختلافات مذهبی شده و آن را از بین ببرد، و وحدت امت را زنده نماید ـ . خداوند افترا زنندگان و تهمت زنندگان و آنچه از وساوس که در قلوب دیگران می‌گذرد، می‌داند و ﴿وَهُوَ سَرِيعُ ٱلۡحِسَابِ﴾ [الرعد: ۴۱][2] و ﴿أَلَيۡسَ ٱللَّهُ بِأَحۡكَمِ ٱلۡحَٰكِمِينَ﴾ [التين: ۸] است، و ﴿كَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيدٗا﴾[3] و امیدوارم که خداوند روزی را بیاورد که شما در آن به حق در این قضیه که: سبب دوم برای دشمنی و افتراءات نادانسته نسبت به اهل سنت شد است، به روشنی تمام تصریح نمائید، چنانکه در قضیه اول به شدیدترین روش حق را صراحتا بیان کردید.

۴- اگر قصد اصلاح قانون اساسی و مطابقت آن را با شریعت اسلامی ندارید، لا اقل به مجموعه پیشنهادهایی که در بند اول برای تحقیق گناهان و جنایاتی که اشخاص حکومتی در حق اهل سنت نمودند (و

۱- «بی‌گمان او (راز) نهان و نهان‌تر را می‌داند» .

۲- «بهترین داوران (و حاکم مطلق)».

۳- «کافی است که خداوند گواه باشد».

ما آن‌ها را در نامه‌های متعدد با نمونه‌هایی از آن انتشار دادیم) تحقیقی کامل در هر منطقه و با صراحت انجام شود، چنانکه شأن نظام حکومت اسلامی چنین است، شکی نیست که توقع آن هست نظام اسلامی با همه جوانب مختلف بزودی تشکیل گردد، اگر چه تمام این امتحانات و مشکلات و آشوب‌هایی که با آن روبروی هستید، شما را از واقعیت و حقیقت غافل کرده است. ولیکن مانعی برای توقع داشتن نیست. اول: باید قانون اساسی وسایر قوانین در کشور مطابق با شریعت اسلامی در احترام به اصل «الزام بما هو التزام» و بدون جدایی و تفرقه در بین برادران مسلمان باشد.

دوم: در حق اهل سنت عملاً ظلم و جنایت نشود، یا پیرامون این قضیه تحقیق صورت گیرد، اگر کسی مرتکب آن شد صدای اعتراض کنندگان به حکومتیان برسد، نه اینکه بخواهید معترض را از طریق افتراء و بهتان و دستگیری و تبعید و برکناری از دوایر دولتی و پرخاش کردن و دیگر راه‌های ظالمانه سرکوب و ساکت کند.

در پایان، قضیه‌ای را که بارها به عبارات مختلف بیان کردم، این مرتبه با این عبارت بیان می‌کنم:

من آمادگی دارم تا در این قضایا حق را روشن نمایم، به هر گونه که رؤسای حکومت بخواهند، چه با مناظره علنی در حضور مردم و شنوندگان، چه با گفتگو با اشخاصی که این رؤسا به آنان اطمینان دارند، چه از طریق مکاتبه، و چه با مباهله . برای آخرین بار اعلان می‌نمایم: من گناهی نمی‌بینم که سبب دشمنی آقایان با من و سایر مسلمین اهل سنت که از آنان فرمانبرداری نمی‌کنند بشود، مگر دو قضیه‌ای که قبلا بدان‌ها اشاره کردم (۱ ـ اعتقاد به عدم مطابقت قانون با موازین اسلامی ـ چنانکه در جای دیگر نیز با صراحت اعلام نمودم. ۲ ـ اعتراض بر اجراءات ستمگرانه افراد

حکومت در باره اهل سنت). و اگر گناه دیگری غیر از این دو هست، از آقایان بسیار سپاسگزار خواهیم شد که آن را مفصل و آشکارا با ذکر دلیل بیان کنند. ما هم در اعلان حق با شما شرکت خواهیم کرد؛ و گرنه باید از سرانجامی که دامنگیر سایر ظالمین در این زندگی دنیا شد بترسید ﴿فَمَا بَكَتۡ عَلَيۡهِمُ ٱلسَّمَآءُ وَٱلۡأَرۡضُ وَمَا كَانُواْ مُنظَرِينَ ٢٩﴾ [الدخان: ۲۹] «پس آسمان و زمین بر آن‌ها نگریست، و (به آن‌ها) مهلت داده نشد». و ﴿وَلَعَذَابُ ٱلۡأٓخِرَةِ أَخۡزَىٰۖ وَهُمۡ لَا يُنصَرُونَ ١٦﴾ [فصلت: ١٦] «و بی‌گمان عذاب آخرت خوار کننده‌تر است، و آن‌ها (از هیچ سویی) یاری نخواهند شد».

تهران ـ احمد مفتی زاده
۱۴۳۰/۱۱/۱۵

«اهل تشیع معتقدند که اقتدا کردن به اهل سنت در نماز جایز نیست»

اهل تشیع اقتدا به اهل سنت در نماز را جایز نمی‌دانند مگر به خاطر تقیه که با آن از اهل سنت پرهیز می‌کنند چه سنی در اعتقاد آنان کافر به کفر ارتداد است نه کفر اصلی، و این هم به باور نداشتن آن‌ها به افسانه‌های اهل تشیع ـ که از عصمت امامان دوازده گانه شروع می‌شود و به رجعت مهدی افسانه‌ای خاتمه می‌یابد ـ بر می‌گردد.

و در کتاب‌های اهل تشیع روایات زیادی آمده‌اند که از اقتدا به اهل سنت نهی می‌کنند مگر به خاطر تقیه همانطور که گفتیم، آن هم در کتاب‌های مورد اعتمادی مانند این چهار کتاب: الکافی، من لا یحضره الفقیه، التهذیب، و الاستبصار.

و با توجه به اهمیت این موضوع، چرا که برخی از جوانان مسلمان در اثناء ادا کردن نماز به همراه ایشان در ایالات متحدۀ آمریکا و کانادا، فریب برخی از شخصیت‌ها و جوانان اهل تشیع را خورده‌اند، و حقیقتی که بعضی از برادرانی که در آنجا به تحصیل اشتغال دارند برای من نقل کردند اینست که شیعیان در نماز جماعت مساجد اهل سنت حضور نمی‌یابند مگر به خاطر پخش آثار خمینی و جمع‌آوری مساعدت برای او و جماعت او، و آن هم قبل از رسیدن خمینی از فرانسه به ایران، در حالی که پس از آن هرگز در نماز جماعت مشاهده نشدند.

و اگر خداوند متعال بخواهد، می‌کوشیم در این صفحات کم، پرتویی بر موضوع درستی و یا نادرستی نماز شیعه اگر به اهل سنت اقتدا کند بیفکنیم، و آن هم از کتاب‌های مورد اعتماد از نظر ایشان. و اکنون بیان بخشی از آن:

۱- کلینی در کتاب (الکافی فی الفروع) و ابن بابویه در کتاب (من لا یحضره الفقیه) از زراره روایت کرده‌اند که گفت: از ابا جعفر؈ در رابطه با نماز خوانان پشت سر مخالفین سؤال کردم؟ او گفت: آنان از دید من تنها به منزلۀ دیوار می‌باشند[۱].

۲- حر عاملی در (وسائل الشیعه) از فضل بن یسار روایت نموده که گفت: از اباجعفر؈ دربارۀ ازدواج ناصب و اقتدا به وی در نماز پرسیدم، در جواب گفت: با وی ازدواج نکن و پشت سر وی نماز مخوان[۲].

۱- جامع أحادیث الشیعة ۱۴۰/۱.

۲- جامع أحادیث الشیعة ۱۴۰/۱.

حر عاملی در توضیح این روایت در وسائل ج۳ ص۳۸۳ می‌گوید: این فرمان متعلق به زمانی است که شخص تقیه نکند.

۳- طوسی در (التهذیب): از علی بن سعد بصری روایت کرده که گفت:

به اباعبدالله عليه السلام گفتم: من نزد بنی عدی می‌روم در حالی که مؤذن و امام جماعت و تمام اهل مسجد عثمانی[1] هستند و از شما و پیروانتان تبرّی می‌جویند، و من نزد آنان می‌روم، نظر شما در مورد نماز پشت سر امام آنان چیست؟ او فرمود: به وی اقتدا کن و نیز فرمود: اجرت را برای آنچه که می‌شنوی از خدا بخواه، و اگر به بصره رفتی و از فضیل بن یسار سؤال نمودی، و وی را از فتوای من آگاه ساختی، پس به قول فضیل عمل کن و قول من را رها ساز.

علی گفت: به بصره رفتم و فضیل را از فتوای ابا عبدالله عليه السلام با خبر کردم پس گفت: او داناتر است، ولی من از پدرش شنیدم که می‌گفت: به نماز پشت سر ناصب توجه مکن، و برای خودت بخوان مثل اینکه تنها هستی.

گفت: از آن پس به قول فضیل عمل کردم و قول ابا عبدالله عليه السلام را رها[2] ساختم.

۴- ابن بابویه در (من لا یحضره الفقیه) از اسماعیل جعفی روایت کرده که گفت: به ابا جعفر عليه السلام گفتم: شخصی امیر المؤمنین را دوست دارد ولی از دشمن او بیزاری نمی‌جوید، و می‌گوید او را از کسی که مخالف وی است بیشتر دوست دارم، حکم او چیست؟ گفت: او در

۱- یعنی اهل سنت.

۲- همان: ۴۱۱/۶.

اشتباه است و او دشمن است و در نماز به وی اقتدا نکن و ارزش و احترام ندارد مگر اینکه از وی پرهیز نمائی و تقیه پیشه کنی[۱].

۵- از زراره روایت است که گفت: به ابی عبدالله‌عليه‌السلام گفتم: من با امام نماز می‌خوانم آیا پیش از آنکه وی قرائتش تمام شود، من قرائتم را تمام کنم؟ گفت: یک آیه را بگذار و الله را ثنا و مجد بگو پس هنگامی که امام قرائتش را تمام کرد آن آیه را بخوان و رکوع کن[۲].

۶- اسحاق بن عمار روایت می‌کند که شخصی از اباعبدالله‌عليه‌السلام پرسید: پشت سر کسی نماز می‌خوانم که به او اقتدا نکرده‌ام پس هنگامی که قرائتم را به پایان رساندم در حالی که او قرائتش را تمام نکرده است چه کنم؟ گفت: تسبیح بگو تا اینکه وی تمام کند[۳].

۷- حلبی از ابوعبدالله‌عليه‌السلام روایت می‌کند که گفت: هرگاه پشت سر امامی که به او اقتدا نمی‌کنی نماز خواندی خودت قرائت کن چه صدای قرائت وی را بشنوی یا اینکه نشنوی[۴].

۸- از حمران بن اعین نقل کرده که گفت: به ابا جعفرعليه‌السلام گفتم: ای جانم به فدایت ما با این‌ها[۵] در روز جمعه نماز می‌گذاریم و ایشان هم

۱- همان: ۴۱۱/۶.

۲- الفروع من الکافی ۳۷۳/۱- وسائل الشیعة ج۳ ص ۴۳۲ - التهذیب ج۳ ص۳۹ - الوافی ج۵ ص۱۶۳.

۳- الفروع من الکافی ۳۷۳/۱- وسائل الشیعة ج۳ ص ۴۳۲ - الوافی ج۵ ص ۱۶۳

۴- الفروع من الکافی ۳۷۳/۳، تهذیب الأحکام طوسی ج۳ ص ۳۵، الحدائق الناضرة ج۱۱ ص ۷۴- وسائل الشیعه ج۳ ص۴۲۹- الاستبصار طوسی ج۱ ص۴۲۹ - الوافی، فیض کاشانی ج۵ ۱۶۳

۵- یعنی اهل سنت.

در همان وقت نماز می‌خوانند، پس باید چکار کنیم؟ گفت: با آنان نماز بخوانید.

حمران به سوی زراره رفت و به وی گفت: امام به ما دستور داد که به همراه آنان و با نماز ایشان نماز بگذاریم، زراره گفت: این امکان ندارد مگر به وسیلهٔ تأویل، حمران به وی گفت: بلند شو برویم تا از وی بشنوی، گفت: بر او وارد شدیم و زراره به ایشان گفت: ای جانم به فدایت حمران گمان می‌برد که شما به ما دستور داده‌ای که با آنان نماز بخوانیم و من این را انکار کردم؟ به ما گفت: علی بن حسین‌ﷺ با آن‌ها دو رکعت نماز می‌خواند و هر وقت نماز را به پایان می‌بردند او بر می‌خواست و دو رکعت بدان اضافه می‌نمود[1].

۹- از یعقوب بن یقطین روایت است که گفت: به ابو الحسن‌ﷺ گفتم: فدایت شوم، وقت نماز ظهر فرا می‌رسد ولی ما نمی‌توانیم در وقت آن نماز بخوانیم تا اینکه آن‌ها بیایند و با آن‌ها نماز بخوانیم پس نماز می‌خوانیم سپس آن‌ها شتاب کرده و می‌روند پس ما برخاسته و نماز عصر را می‌خوانیم و وانمود می‌کنیم که نماز نافله می‌خوانیم سپس آن‌ها برای نماز عصر آمده و ما را امامت می‌کنند آیا با آن‌ها نماز بخوانیم؟ گفت: با آن‌ها نماز بخوان، خداوند بر آن‌ها درود نفرستد[2].

۱- الوافی ۱۶۴/۵ فصل: روش نماز جمعه به همراه اهل سنت.

۲- الفروع من الکافی ۲۷۹/۳-۲۸۰، الحدائق الناضرة ج۱۱ ص۷۴، الوافی ج۵ ص۳ ص۱۶۴.

۱۰-حلبی از ابوعبدالله‌عليه‌السلام روایت کرده که گفت: هر کس با آن‌ها در صف اول نماز بخواند مانند کسی است پشت سر رسول الله صلی الله علیه وآله نماز خوانده است[1].

۱۱-حسین بن عبدالله ارجانی از ابو عبدالله‌عليه‌السلام روایت کرده که گفت: هرکس در منزلش نماز خوانده سپس به مسجدی از مساجد آن‌ها آمده و با آن‌ها نماز بخواند نیکی‌های آن‌ها را به دست می‌آورد[2].

۱۲-از اسحاق بن عمار روایت است که گفت: به ابوعبدالله‌عليه‌السلام گفتم: من وارد مسجد می‌شوم و می‌بینم که امام و مأمومین در حال رکوع هستند و نمی‌توانم اذان و اقامه و تکبیر بگویم؟

به من گفت: اگر اینگونه باشد با آن‌ها در رکوع وارد شو و آن را یک رکعت به حساب آور زیرا از بهترین رکعت‌هایت است.

اسحاق می‌گوید: پس هنگامی که اذان مغرب را شنیدم و من در کنار در مسجد نشسته بودم به غلامم گفتم: نگاه کن آیا نماز اقامه شده است؟ پس آمده و گفت: بله. پس من فورا برخاسته و وارد مسجد شدم و دیدم که مردم به رکوع رفته‌اند پس با اولین صفی که یافتم به رکوع رفته و آن را یک رکعت به حساب آوردم سپس بعد از پایان آن چهار رکعت خواندم سپس رفتم. بعد از آن پنج یا شش نفر از همسایگان مخزومی و اموی به سوی من آمده و مرا نشاندند. سپس گفتند: ای ابا هاشم خداوند به تو پاداش نیک عطا کند به خدا سوگند خلاف آنچه درباره‌ی تو فکر می‌کردیم و درباره تو گفته شده بود را مشاهده کردیم.

۱- الفروع الکافی ۳۸۰/۳، الحدائق الناضرة ج۱۱ ص۷۱ ..

۲- الفروع من الکافی ۳۸۱/۳، الحدائق الناضرة ج۱۱ ص۷۲، من لا یحضره الفقیه لابن بابویه القمی ج۱ ص۲۶۵، بحار الأنوار ج۵ ص۱۶۴.

گفتم: چه چیزی بود؟ گفتند: هنگامی که برای نماز برخاستی در پی تو آمدیم و فکر می‌کردیم تو به نماز ما اقتدا نمی‌کنی ولی دیدیم که تو نماز با ما را مقبول به حساب آوردی و با ما نماز خواندی پس خداوند از تو خوشنود باد و به تو پاداش خیر عطا کند.

می‌گوید: گفتم: سبحان الله آیا شخصی چون من چنین بگوید؟!

می‌گوید: پس فهمیدم که که ابا عبدالله‌ﷺ به خاطر این چیزها و شبیه آن نگران من بوده و به همین دلیل مرا به این کار فرمان داده بود.

۱۳- طوسی در (التهذیب): از اسحاق بن عمار روایت کرده که گفت: ابا عبداللهﷺ به من گفت: ای اسحاق، آیا به همراه ایشان در مسجد نماز می‌خوانی؟ گفتم: آری، گفت: با آن‌ها نماز بخوان چه کسی که با آنان در صف اول نماز می‌گذارد همانند کسی خواهد بود که در راه خدا شمشیر کشیده است[1].

بحرانی در حدائق الناضرة ج۱۱ ص۷۱ گفته است: در الوافی آمده: همانا صف اول قید شده است زیرا آمدنشان به مسجد و اینکه از خودشان هستند بیشتر معلوم می‌شود و به شمشیرِ کشیده شده در راه خدا تشبیه نمود زیرا شر دشمن را از آن‌ها دور می‌کند.

۱۴-از امام صادقﷺ روایت است که گفت: اگر با آن‌ها نماز بخوانی به تعداد مخالفانت آمرزیده خواهی شد[2].

۱۵-ابن بابویه در (من لا یحضر الفقیه) از حماد بن عثمان و او از ابا عبداللهﷺ روایت کرده که گفت: کسی که با آن‌ها در صف اول نماز

۱- الحدائق الناضرة ج۱۱ ص۷۱، وسائل الشیعة ج۳ ص۳۸۲ .

۲- الحدائق الناضرة ج۱۱ ص۷۱-۷۲، من لا یحضره الفقیه ج۱ ص۲۶۵.

بگذارد، همانند کسی خواهد بود که پشت سر رسول الله ﷺ در صف اول نماز خوانده باشد[1].

۱۶-ابن بابویه در (من لا یحضره الفقیه) از عمر بن یزید و او از ابا عبدالله عليه السلام روایت کرده که گفت: هر یک از شما نماز فرض را در سر وقت خود بخواند، و سپس به خاطر تقیه نماز را با آنان اعاده نماید در حالی که وضو داشته باشد، حتماً و یقیناً خدا با این کار بیست و پنج درجه برای او می‌نویسد، پس بدان علاقه‌مند باشید[2].

۱۷-ابن بابویه در (من لا یحضره الفقیه) از عبدالله بن سنان و او از ابا عبدالله عليه السلام روایت کرده که او گفت: هر شخصی سر وقت خود نمازش را ادا کند و سپس نزد آنان بیایند و در حالی که وضو دارد با ایشان هم نماز را اعاده نماید یقیناً خدا بیست و پنج درجه برای وی خواهد نوشت[3].

۱۸-و دوباره از وی روایت می‌کند که از ابا عبدالله عليه السلام سؤال نموده، که نزدیک منزل من مسجدی هست در آن گروهی مخالف و منکر، وجود دارند آنان نماز عصر را ادا می‌کنند و من در حالی که نماز عصر را خوانده‌ام سپس از منزل بیرون می‌آیم و با آن‌ها نماز می‌گذارم آیا جایز است؟ او گفت: آیا راضی نیستی که ثواب بیست و چهار نماز برای تو محسوب گردد[4].

۱- وسائل الشیعة ج۳ ص۳۸۱، مستدرک الوسائل ج۱ ص۴۹۰ .

۲- وسائل الشیعة ج۳ ص۳۸۳، الحدائق الناضرة ج۱۱ ص۷۲ .

۳- وسائل الشیعة ج۳ ص۳۸۳، الحدائق الناضرة ج۱۱ ص۷۲، من لا یحضره الفقیه ج۱ ص۲۶۵ .

۴- وسائل الشیعة ج۳ ص۳۸۳-۳۸۴، الحدائق الناضرة ج۱۱ ص۷۲ من لا یحضره الفقیه ج۱ ص۲۶۵ .

۱۹-عمار ساباطی از ابوعبدالله‌؈ روایت کرده که گفت: هر یک از شما امروز نماز فرضی را به خاطر پنهان شدن از دشمنش در وقت آن با جماعت بخواند و آن را کامل کند، الله متعال برای او ثواب پنجاه نماز فرض با جماعت را می‌نویسد و هر یک از شما نماز فرضی را به تنهایی در وقت آن به خاطر پنهان ماندن از دشمن خوانده و آن را کامل کند، خداوند متعال در برابر آن ثواب بیست و پنج نماز فرض به صورت فرادی برایش می‌نویسد. و هر یکی از شما نماز نفلی را در وقت آن بخواند الله متعال در عوض آن برایش ثواب ده نماز نفل می‌نویسد و هر یک از شما یک نیکی انجام دهد الله در عوض آن ده نیکی برایش می‌نویسد و خداوند نیکی‌های مؤمنان شما را چندین برابر می‌کند اگر عملش را نیکو گردانده و با تقیه به خاطر دین و امام و نفسش خداوند را پرستش کند و زبانش را نگاه دارد همانا الله عزوجل بسیار بخشنده است[1].

می‌گویم: شاید به نظر برخی از خوانندگان کتاب این روایت ربطی به نماز پشت سر مخالف رافضی نداشته باشد. بنابراین می‌گویم: حر عاملی این روایت را در کتاب وسائل الشیعه ج۳ ص۳۸۴ در ضمن باب «مستحب بودن انجام نماز فرض پیش از مخالف یا بعد از آن و حضور همراه وی» آورده است و او می‌داند که این روایت از جمله روایت‌هایی است که بر حضور نماز جماعت بر مخالفین بنابر مدارا و تقیه، دلالت می‌کند. و چنانکه می‌گویند: اهل مکه از پیچ و خم‌های آن آگاه‌ترند.

۲۰-نشیط بن صالح از ابوعبدالله نقل کرده و می‌گوید: به وی گفتم: یکی از ما نمازش را در داخل منزل خود در حالی که در را بر خود

۱- وسائل الشیعة ج۳ ص۳۸۴ .

بسته است ادا می‌کند، سپس بیرون می‌رود و با همسایه‌اش دوباره نماز می‌خواند، آیا این نماز خواندن وی، به تنهایی در منزل خود ثواب جماعت را دارد؟ گفت: کسی که در خانۀ خود نماز می‌خواند خداوند دو برابر اجر و پاداش نماز جماعت را به وی عطا می‌کند، پس پنجاه درجه خواهد داشت، و آن کسی که با همسایه‌اش نماز می‌گذارد خداوند کسی را که پشت سر رسول خدا ﷺ نماز خوانده است برای وی می‌نویسد.

و وقتی که با آنان داخل نماز می‌شود گناهانش را برای ایشان بر جای می‌گذارد، و حسنات آن‌ها را با خود بیرون می‌آورد[۱].

۲۱- عبید بن زراره از ابا عبدالله؈ روایت کرده که گفت: من گفتم: من داخل مسجد می‌شوم در حالی که نمازم را خوانده‌ام، با آنان نیز نماز می‌گذارم، آیا با این نماز مأجور می‌شوم؟ گفت: اشکالی ندارد و من با ایشان نماز می‌گذارم و به آن‌ها وانمود می‌کنم که سجده کرده‌ام در حالی که سجده هم نکرده‌ام[۲].

۲۲- ناصح مؤذن روایت می‌کند که به ابا عبدالله؈ گفتم: من در منزل نماز می‌خوانم و بعد بیرون می‌آیم و نزد آنان می‌روم، باید چکار کنم؟ گفت: این نماز را به عنوان سنت انجام بده و با ایشان تکبیر را مگو، که با آن‌ها داخل نماز شوی، زیرا کلید نماز تکبیر است[۳].

۱- الحدائق الناضرة ج۱۱ ص۷۲، وسائل الشیعة ج۳ ص۳۸۴-۳۸۵ .

۲- الحدائق الناضرة ج۱۱ ص۷۴، وسائل الشیعة ج۳ ص۳۸۵ .

۳- الحدائق الناضرة ج۱۱ ص۷۴، وسائل الشیعة ج۳ ص۳۸۵ .

۲۳-ابو الربیع از جعفر بن محمد از پدرش ـ علیهما السلام ـ روایت می‌کند که از وی درباره‌ی امامی که به او اطمینان ندارم پرسیدم که آیا پشت سر او نماز خوانده و قرائت کنم؟

گفت: نه، قبل از او یا بعد از او نماز بخوان.

گفته شد: آیا پشت سر او نماز بخوانم و نیت نماز نفل کنم؟

گفت: اگر نماز نفل پذیرفته می‌شد نماز فرض هم پذیرفته می‌شد ولی آنرا به عنوان تسبیح قرار بده[1].

۲۴-علی بن یقطین می‌گوید: از ابا الحسن عليه السلام درباره‌ی شخصی که پشت سر امامی نماز می‌خواند که به او اقتدا نمی‌شود و امام قرائت را با صدای بلند می‌خواند، پرسیدم؟ گفت: در دل خودت بخوان و اگر خودت هم نشنیدی اشکالی ندارد[2].

۲۵-معاویه بن وهب می‌گوید: از ابو عبدالله عليه السلام درباره‌ی شخصی پرسیدم که در نماز جهری پیشنماز مردم می‌شود و تو از او خشنود نیستی؟

گفت: هنگامی که شنیدی کتاب الله تلاوت می‌شود پس به آن گوش کرده و سکوت کن.

گفتم: او علیه من گواهی شرک می‌دهد؟ گفت: اگر از الله نافرمانی کرد تو از الله اطاعت کن. پس من چند بار این را تکرار نمودم اما وی نپذیرفت

۱- الحدائق الناضرة ج۱۱ ص۷۴، وسائل الشیعة ج۳ ص۳۸۴ .

۲- الحدائق الناضرة ج۱۱ ص۷۴، وسائل الشیعة ج۳ ص۴۲۷، التهذیب ج۳ ص۳۶، الوافی ج۵ ص۱۶۳ .

که به من رخصت دهد. گفتم: پس در خانه‌ام نماز بخوانم و سپس به سوی او بروم؟ گفت: اشکالی ندارد[۱].

۲۶-ابو بصیر می‌گوید: به ابوجعفر علیه السلام گفتم: کسی که به او در نمازش اقتدا نمی‌کنم [تکلیف چیست]؟ گفت: پیش از آنکه او قرائت را تمام کند، تمام کن، زیرا تو در حصار قرار داری پس اگر پیش از تو قرائت را تمام کرد تو قرائت را تمام کرده و با او رکوع کن[۲].

۲۷-بکیر بن اعین می‌گوید: از ابو عبدالله علیه السلام درباره‌ی ناصبی که پیشنماز ما می‌شود پرسیدم که درباره‌ی نماز خواندن با او چه می‌گویی؟

گفت: هنگامی که با صدای بلند خواند سکوت کن و به قرائت گوش بده سپس برای خودت رکوع کرده و سجده کن[۳].

۲۸-زراره از ابوجعفر علیه السلام روایت می‌کند که گفت: اشکالی ندارد که با ناصبی نماز بخوانی ولی هنگامی که با صدای بلند می‌خواند پشت سرش قرائت نکن زیرا هنگامی که قرائت او را بشنوی برایت کافی است[۴].

۱- الحدائق الناضرة ج۱۱ ص۷۵، وسائل الشیعة ج۳ ص۴۳۰، التهذیب للطوسی ج۳ ص۳۵، الاستبصار للطوسی ج۱ ص۴۳۰ .

۲- وسائل الشیعة ج۳ ص۴۳۰ "باب سقوط القراءة خلف من لا یقتدی به مع تعذّرها والاجتزاء بإدراک الرکوع مع شدّة التقیّة.

۳- وسائل الشیعة ج۳ ص۴۳۱، الاستبصار للطوسی ج۱ ص۴۳۰، الوافی ج۵ ص۱۶۳ .

۴- وسائل الشیعة ج۳ ص۴۳۱، التهذیب ج۳ ص۳۵، الوافی ج۵ ص۱۶۴ .

عاملی در توضیح این روایت گفته است: این گفته‌ی شیخ بر تقیه یا ترک قرائت در نماز جهری حمل می‌شود. و کاشانی در الوافی گفته است: این اخبار در التهذیب بر تقیه و ترس شدید حمل شده است.

۲۹-صفوان جمّال می‌گوید: به ابوعبدالله‌ؑ گفتم: نزد ما نمازخانه‌ای است که اهل آن ناصبی بوده و امامشان از مخالفین است آیا به او اقتدا کنم؟ گفت: نه. گفتم: اگر قرائت کرد پشت سر او قرائت کنم؟ گفت: بله.

گفتم: اگر پیش از آنکه او تمام کند، سوره‌ی من تمام شد چه کنم؟ گفت: سبحان الله و الله اکبر بگو که این به جای قنوت به حساب می‌آید و الله اکبر و لاإله إلا الله بگو[۱].

۳۰-احمد بن محمد بن ابی نصر از ابو الحسن رضاؑ روایت می‌کند که گفت: به او گفتم: من با این‌ها وارد نماز مغرب می‌شوم پس آن‌ها شتاب کرده و من نمی‌توانم اذان گفته و اقامه کنم و نمی‌توانم جز سوره‌ی الحمد بخوانم و آن‌ها به رکوع می‌روند آیا نمازم درست است؟

گفت: بله سوره‌ی الحمد به تنهایی تو را کفایت می‌کند[۲].

طوسی در تهذیب این روایت را توضیح داده و می‌گوید: «همچنین احتمال دارد که این خبر مربوط به حالت تقیه باشد زیرا در حال تقیه و ترس اگر انسان به قرائت همراه آن‌ها نرسید اجازه دارد که قرائت را ترک گفته و چون رکوع را دریابد، آن رکعت را به شمار می‌آورد.

۱- وسائل الشیعة ج۳ ص۴۳۳ .

۲- تهذیب الأحکام ج۳ ص۳۷، الاستبصار للطوسی ج۱ ص۴۳۲، الوافی ج۵ ص۱۶۳ .

همچنین در استبصار می‌گوید: احتمال دارد که خبر به حالت تقیه اختصاص داشته باشد زیرا در اینصورت اگر به رکوع و سجود برسد برایش جایز است.

۳۱-محمد بن اسحاق و محمد بن ابو حمزه از ابوعبدالله‌ علیه السلام روایت می‌کنند که گفت: «هنگامی که با آن‌ها بودی، قرائتی مانند سخن گفتن با خودت، برای تو کافی است»[۱].

۳۲-عبدالله بن بکیر از امام صادق‌ علیه السلام روایت می‌کند که گفت: «هر کس در صف اول با آن‌ها (اهل سنت) نماز بخواند مانند این است که با رسول الله‌ صلی الله علیه وسلم در صف اول نماز خوانده است»[۲].

۳۳-تفسیر امام عسکری‌ علیه السلام: امام باقر‌ علیه السلام یکی از پیروانش را دید که در نماز به یکی از مخالفین اقتدا کرده است، و شیعی احساس کرد که امام باقر‌ علیه السلام از این کار وی آگاه شده پس نزد وی آمد و گفت: ای پسر رسول خدا، از اینکه به فلانی اقتدا کردم از تو پوزش می‌طلبم، من از وی پرهیز می‌کنم و اگر این نبود، تنها نماز می‌خواندم، امام باقر‌ علیه السلام به وی گفت: ای برادر من، اگر به وی اقتدا نمی‌کردی تنها محتاج معذرت خواهی بودی، ای بندهٔ مومن خدا و همچنین فرشتگان هفت طبقهٔ آسمان و هفت طبقهٔ زمین بر تو درود می‌فرستند و امام جماعت تو را لعن و نفرین می‌کنند، و خدا نمازت را پشت سر وی به خاطر تقیه به اندازهٔ هفتصد برابر نماز تنهایی برایت محسوب می‌گرداند، پس تقیه پیشه کن[۳].

۱- الاستبصار للطوسی ج۱ ص۴۳۰، الوافی ج۵ ص۱۶۳ .

۲- بحار الأنوار للمجلسی ج۸۵ ص۸۷، أمالی الصدوق.

۳- بحار الأنوار ج۸۵ ص۸۹، مستدرک الوسائل ج۱ ص۴۸۹-۴۹۰ .

۳۴-در کتاب فقه الرضا آمده که ایشان؛ گفته است: «نماز نخوان جز پشت دو نفر: یکی از آن‌ها کسی که به او و دینداری و تقوایش اعتماد داری، و دیگری کسی که از شمشیر و شلاق و شر و آزار و اذیت و زشتی‌اش می‌ترسی پس از روی تقیه و سازش پشت سر او نماز بخوان و برای خودت اذان و اقامه بگو و به جای او قرائت کن زیرا قابل اعتماد نیست پس چون پیش از او از قرائت فارغ شدی یک آیه را بگذار که در هنگام رکوع او بخوانی، در غیر این صورت تا زمانی که او به رکوع می‌رود، تسبیح بگو[1].

۳۵-یونس بن یعقوب می‌گوید که ابو عبدالله؛ به من گفت: ای یونس به آن‌ها بگو: ای مؤلفه[2]! مشاهده کرده‌ام که شما چه می‌کنید، هنگامی که صدای اذان را شنیدید کفش‌هایتان را برداشته و از مسجد خارج شدید[3].

مجلسی در تفسیر این روایت می‌گوید: «به آن‌ها بگو» یعنی به شیعه بگو و اینکه آن‌ها را با لفظ مؤلفه مورد خطاب قرار داد به خاطر ادب کردن آن‌ها بود و هشدار نسبت به به اینکه آن‌ها از شیعیان واقعی نیستند بلکه از کسانی هستند که دل‌هایشان الفت گرفته است چرا که آن‌ها سخنانش در مورد تقیه را می‌شنود ولی به آن عمل نمی‌کنند، زیرا آن‌ها بعد از اذان از مسجد خارج می‌شدند تا با مخالفین (اهل سنت) نماز نخوانند، پس این گفتار بر لزوم نماز پشت سر آن‌ها هنگام تقیه دلالت می‌کند.

۱- فقه الرضا ص۱۴، نقلاً عن بحار الأنوار ج۸۵ ص۱۰۶. مستدرک الوسائل للنوری ج۱ ص۴۹۰.

۲- یعنی ایمان در دل شما جای نگرفته و مانند مؤلفة قلوبهم هستید.

۳- بحار الأنوار ج۸۵ ص۹۴ .

۳۶-ابوعبدالله شاذانی از ابو محمد فضل بن شاذان پرسید: ما گاهی نماز مغرب را با آن‌ها خوانده‌ایم ولی دوست نداریم هنگام خروج از مسجد به خانه‌هایمان برویم که مبادا گمان کنند ما برای اعاده‌ی نمازی که با آن‌ها خوانده‌ایم به خانه رفته‌ایم پس نماز مغرب را تا نماز عشاء به تأخیر می‌اندازیم.

گفت: خودتان را اینگونه دلتنگ نکنید، اگر با آن‌ها نماز خواندید گناهی بر شما نیست پس در یک دفعه سه یا پنج تکبیر بگویید و در هر رکعت بعد از آنکه امامشان قرائت را تمام کرد سوره‌ی حمد و هر سوره‌ای که خواستید بخوانید، و در رکوع به اندازه‌ای که می‌توانید سبحان ربی العظیم و بحمده بگویید و نمازتان کامل شده است، ولی امام شما و دیوار مانند هم هستند پس چون امام نماز فرض را تمام کرد با آن‌ها برخیزید و پس از آن چهار رکعت سنت بخوانید.

گفتم: ای ابومحمد، آیا اگر آنچه گفتی را انجام دهم نمازم درست است؟

گفت: بله.

گفتم: آیا شنیده‌ای که یکی از یاران ما چنین کاری را انجام دهد؟

گفت: بله. من در عراق بودم و سینه‌ام مانند شما از نماز خواندن با آن‌ها تنگ بود. پس به فقیهی که نوح بن شعیب خوانده می‌شد شکوه کردم و او مرا به همان چیزی که تو را امر کردم امر کرد. پس به او گفتم: آیا کسی جز تو نیز این را می‌گوید؟ گفت: بله. بعد از آن در مجلسی که حدود بیست نفر از مشایخ ما حضور داشتند به نوح بن شعیب گفتم که در حضور آن‌ها از آنچه از تو پرسیدم سخن بگو. نوح بن شعیب گفت: ای حضار آیا از این خراسانی نادان تعجب نمی‌کنید که گمان می‌کند که از هشام بن حکم بزرگ‌تر است و از من می‌پرسد آیا نماز خواندن با مرجئه درست است؟ پس

تمام مشایخی که حضور داشتند همان گفته‌ی نوح بن شعیب را گفتند و من خیالم راحت شد[۱].

۳۷-از عبدالله بن حبیب بن جندب روایت است که گفت: به ابوعبدالله‌علیه‌السلام گفتم: من نماز مغرب را با آن‌ها خوانده و آن را اعاده می‌کنم و می‌ترسم هنگامی که نیستم مرا طلب کنید.

گفت: هنگامی که رکعت سوم را خواندی نشیمنگاهت را بر زمین قرار بده سپس برخیز و در حالی که ایستاده‌ای تشهد بخوان سپس رکوع کرده و سجده کن تا آن‌ها فکر کنند که تو نفل می‌خوانی[۲].

۳۸- در جامع الأخبار از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم [به دروغ] روایت شده که گفت: «هر کس به خاطر تقیه پشت سر منافقین نماز بخواند مانند کسی است که پشت سر ائمه نماز خوانده است[۳].

۳۹- از ابو جعفر محمد بن علی‌علیه‌السلام روایت شده که او گفت: به ناصبی اقتدا نکنید، و ناصبی ارزش و احترام ندارد[۴].

۴۰- ابن بابویه قمی در کتاب (من لا یحضره الفقیه): محمد علی حلبی از ابا عبدالله‌علیه‌السلام روایت کرده که او گفته است: در نماز به کسی اقتدا نکن که بر تو گواهی کفر می‌دهد[۵]، و یا تو بر وی گواهی کفر می‌دهی[۱].

۱- بحار الأنوار ج۸۵ ص۹۵ .

۲- بحار الأنوار ج۸۵ ص۱۰۱ .

۳- مستدرک الوسائل للنوری ج۱ ص۴۹۰ .

۴- مستدرک الوسائل ج۱ ص۴۹۰ .

۵- اهل سنت همگی شیعیان را تکفیر نمی‌کنند، بلکه کسانی را که به عقائد فاسد مانند تحریف قرآن و توصیف نودن خداوند پاک و منزه به نادانی و نسبت دادن صفات

۴۱- از ابا عبدالله برقی روایت نموده که گفت: برای ابا جعفر﷣ نوشتم: آیا نماز خواندن پشت سر کسی را که با پدر و پدر بزرگ تو ﷣ مخالفت نموده جایز می‌دانی؟ پس جواب داد: به وی اقتدا مکن[۲].

۴۲- الکافی فی الفروع و ابن بابویه در (من لا یحضره الفقیه): از حفص بن بختری و او از ابا عبدالله﷣ روایت کرده که گفت: اگر نزد آنان رفتی و به ایشان اقتدا نکردی به اندازه‌ای مأجور خواهی شد با کسی باشی که به وی اقتدا می‌کنی[۳]. (اهل بیت و پیروانشان).

۴۳- قمی در (من لا یحضره الفقیه) از امام صادق روایت کرده که گفت: اگر با ایشان نماز خواندی خداوند به تعداد مخالفینت تو را می‌بخشاید[۴].

۴۴- حر عاملی در (الوسائل): از عثمان بن عیسی و او از سماعه روایت کرده که گفت: از ابا عبدالله﷣ در مورد ازدواج با آنان و اقتدا کردن به ایشان در نماز سؤال نمودم؟ پس گفت: این کاری سخت و

خداوند مهربان و بلند مرتبه به امامان و غیر این‌ها از موجبات کفر معتقدند تکفیر می‌نمایند، بر خلاف اهل تشیع که آن‌ها واژه کفر را بر هر کسی که دوست‌دار ابوبکر و عمر و عثمان ﷺ باشد و به امامت ایشان معتقد باشد اطلاق می‌کنند.

۱- جامع أحادیث الشیعة ۱۴۰/۱ بخش: نماز، فصل: عدم جواز اقتدا به کسی که مخالف اعتقادات صحیح باشد، مگر به خاطر تقیه که برای وی مستحب است در جماعت ایشان حضور یابد و به همراه آنان در صف اول بایستند.

۲- جامع أحادیث الشیعه: ۴۱۲/۶.

۳- همان: ۴۱۳/۶.

۴- همان: ۴۱۴/۶.

سنگین است و شما توانائی آن را ندارید، پیامبر خدا ﷺ با آن‌ها ازدواج کرده[۱]، و علی؈ پشت سر آنان نماز خوانده است[۲].

۴۵- علی بن جعفر در کتاب خود از برادرش موسی بن جعفر؈ روایت کرده که گفته است: حسن و حسین؈ پشت سر مروان نماز خوانده‌اند، و ما نیز با آنان نماز می‌خوانیم[۳].

۴۶- (الجعفریات) محمد بن محمد اشعث: از جعفر بن محمد و او از پدرش؈ روایت نموده که گفت: حسن و حسین ؉ به مروان اقتدا می‌کردند، دیگران گفتند: پدرت چطور؟ آیا اگر به خانه بر می‌گشت نماز را اعاده می‌نمود؟ پس گفت: خیر، به خدا سوگند از نماز امامان؛ چیزی اضافه نمی‌کردند، این روایت را فضل راوندی نیز در (نوادر) خود با سند خویش از موسی بن جعفر و او از پدرش مانند آن را نقل نموده است.

۱- منظورش ازدواج پیامبر ﷺ با عائشه صدیقه دختر ابوبکر صدیق و حفصه دختر عمر فاروق؄ است، چه شیعیان گمان برده‌اند این ازدواج‌های رسول اکرم ﷺ تنها به علت تقیه بوده است که به واسطه این ازدواج‌ها از گزند پدرانشان پرهیز نموده است. و این افترا در طعنه زدن به رسول خدا ﷺ کفایت می‌کند، شیعیان همیشه و پی‌درپی ادب و ارادت به شخص پیامبر ﷺ و نیز پیامبران دیگر؛ را در سخنانشان کاهش می‌دهند، و افسانه‌ای را که وجودی ندارد به مقام و منزلتی بالاتر از پیامبران؛ رفعت داده‌اند، همانطور که خمینی در هنگام بزرگداشت میلاد مهدی افسانه، چنین عمل نمود.

۲- منبع گذشته: ۴۱۵/۶ و خمینی در (التقیه) ص ۱۹۸.

۳- جامع أحادیث الشیعه: ۴۱۵/۶.

۴۷- طوسی در (التهذیب) و کلینی در (الفروع): از زراره روایت کرده‌اند که گفت: روزی در حالی که نزد ابا جعفر؈ نشسته بودم مردی پیش وی آمد و داخل شد و به او گفت: جانم به فدایت، من همسایگانی دارم اگر آنان نماز بخوانند، و من با ایشان نماز نگذارم از من بدگویی کرده و می‌گویند او چنین و چنان است، پس راه چاره چیست؟ او گفت: اما در رابطه با قول تو، امیر المؤمنین؈ گفته است: کسی که اذان را بشنود، و بدون عذر بدان پاسخ ندهد نماز وی جایز نمی‌باشد، پس آن مرد بیرون رفت و ابا جعفر؈ به او گفت: نماز گزاردن با آنان و پشت سر هر امامی را ترک نکن، وقتی که بیرون رفت، به او گفتم: ای جانم به فدایت سخن شما به این مرد بر من سنگین آمد هنگامی که از شما طلب فتوا کرده پس اگر آن قوم مؤمن نباشند[1]. پس امام؈ خندید و سپس گفت: ای زراره، تا به حال در غیر این مورد شما را اینگونه ندیده‌ام پس چه علت بزرگتری از این می‌خواهی که او به ایشان اقتدا نمی‌کند، سپس گفت: ای زراره، مگر نشنیدی که به وی گفتم: در مساجد خودتان و به همراه امامانتان نماز بخوانید[2]. یعنی زراره شگفت زده شده که چگونه امام نماز پشت سر کسی را که به عقائد شیعیان باور ندارد برای او جایز می‌شمارد، پس معصوم به وی پاسخ داده که جواب او به آن مرد از روی تقیه بوده است و مقصود وی پشت سر امامان معصوم است نه آن کسانی که به ناحق ادعای امامت کرده‌اند.

۱- یعنی شیعه نباشند.

۲- جامع أحادیث الشیعة: ۴۱۶/۶.

۴۸- زراره و او از حمران روایت کرده که گفت: ابو عبدالله‰ به من گفت: این گفته در نوشتهٔ علی‰ موجود است: اگر آنان در سر وقت خود نماز جمعه را خواندند با ایشان نماز بگذارید، زراره گفت: این غیر ممکن است آیا به کسی که دشمن خداست اقتدا کنم؟ حمران گفت: چگونه از سر تقیه این را به من گفته در حالی که من از وی سؤال نکردم، و او خود شروع کرد و به من گفت در نوشتهٔ علی‰ موجود است که گفته: اگر ایشان نماز جمعه را سر وقت خود ادا نمودند، شما هم با آنان نماز بگذارید، چرا این سخن را به خاطر تقیه می‌گوید؟!

زراره گفت: به وی گفتم: از تو تقیه کرده است؟ این اصلاً جایز نمی‌باشد، تا اینکه قضاء نزد ابا عبدالله‰ گرد آمدیم، حمران به وی گفت: خداوند صالحت گرداند حدیثی را که برای من نقل کردی و فرمودی: که در نوشتهٔ علی‰ موجود است، اگر آنان نماز جمعه را سر وقت خود ادا نمودند شما هم با ایشان نماز بگذارید، دوباره بازگو بنما، چون زراره گفت: این غیر ممکن است، جایز نیست که به شخص فاسق و دشمن خدا اقتدا کرد و با وی نماز گذارد، ابو عبدالله‰ گفت: در کتاب علی‰ این سخن وجود دارد: اگر آنان در سر وقت خود نماز جمعه بر پا داشتند، شما هم با آن‌ها نماز بگذارید و اکیداً نباید از جای خویش بلند شوی تا اینکه دو رکعت دیگر نماز می‌خوانی، گفتم: در این صورت برای خودم چهار رکعت خوانده‌ام و به وی اقتدا نکرده‌ام؟ گفت: آری، راوی می‌گوید: من و رفیقم هر دو سکوت کردیم و آن را پذیرفتیم[1].

۱- الوافی: ۱۶۴/۵.

۴۹-ارکان اسلام: از ابو جعفر محمد بن علی‌ؑ روایت شده که او گفت: به ناصبی اقتدا نکنید، و ناصبی ارزش و احترام ندارد مگر اینکه بیمناک باشید که شناخته شوید و به شما اشاره گردد، پس در خانه‌هایتان نماز بگذارید، سپس به همراه ایشان نماز بخوانید و نمازتان را با آن‌ها به عنوان سنت ادا کنید[۱].

۵۰-کلینی در الفروع و طوسی در (التهذیب) از محمد بن اسماعیل روایت کرده‌اند که گفت: شخصی برای ابو الحسن نوشته بود: من با همسایگانم و غیر ایشان نیز در مساجد حضور می‌یابم، به من می‌گویند که پیش نماز آنان شوم، در حالی که قبل از آمدنم به سوی آن‌ها نمازم را خوانده‌ام، و شاید کسانی از مستضعفان و نادانان به من اقتدا کنند و من دوست ندارم که امام جماعت شوم و در این وضعیت پیش نماز آن‌ها شده‌ام و آن کسانی که برایت نام بردم با نماز من نمازشان را می‌خوانند.

در این خصوص به من دستور بده تا آن را انجام دهم و ان شاء الله بدان عمل نمایم، ابو الحسنؑ نوشت پیش نمازی آنان را بپذیر[۲].

پس از تمام این روایاتی که ذکر شد گمان نمی‌کنم که خواننده‌ی گرامی نیاز به توضیح درباره‌ی درستی یا نادرستی نماز پشت سر اهل سنت داشته باشد[۳].

۱- جامع أحادیث الشیعة:۴۲۰/۶.

۲- همان: ۴۲۰/۶.

۳- آنچه از روایات سابق الذکر فهم می‌شود اینست که اقتدا به اهل سنت در نماز جایز نیست و کفایت نمی‌کند، و رفتن به مساجد ایشان پس از ادای فریضه در منزل به خاطر تقیه، ثواب و پاداش زیادی دارد. و خمینی این مطلب را در رساله‌اش (التقیه)

«اهل تشیع و ازدواج با اهل سنت»

رافضی‌ها در پی حکم بر کافر بودن یا فاسق و گمراه بودن اهل سنت، تمامی احکام فقهی خود را بر اساس این نتیجه مرتب کرده و بر اهل سنت تطبیق داده‌اند.

به همین‌دلیل است که می‌بینیم آن‌ها ازدواج با اهل سنت را جایز ندانسته بلکه ازدواج با یهودی و مسیحی و مجوس را بر ازدواج با سنی ترجیح می‌دهند؛ زیرا اهل سنت نزد رافضی‌ها کافر به شمار می‌روند، اگر چه به گمان آن‌ها لباس اسلام را بر تن کرده‌اند.

این موضوع را در اینجا ذکر کردم زیرا برخی از فریب‌خوردگان می‌گویند که این از اعتقاد رافضه نیست و از آنجایی که این امر نیاز به دلیل‌هایی از کتاب‌های رافضه دارد من این موضوع را در کتاب‌های مورد اعتماد رافضه مورد بررسی قرار دادم تا برخی از غافلان اهل سنت نگویند که این تهمتی آشکار است.

رافضی حسین آل عصفور در کتابش «المحاسن النفسانية في أجوبة المسائل الخراسانية» ص ۱۵۴ می‌گوید: «و اما پاسخ به پرسش دومی که می‌گوید بنا بر قول به کافر و نجس بودن آن‌ها آیا ازدواج با دخترها و زنانشان جایز است یا نه؟ آشکار است که هر کس آن‌ها را کافر و نجس می‌داند در منع ازدواج با دختران و زنانشان هیچ شکی ندارد. و ظاهر این است که عطف زن‌هایشان به دخترهایشان از باب عطف عام بر خاص است؛

ص ۱۹۸ بیان داشته است و می‌گوید: روایات ویژه‌ای راجع به نماز خواندن با مردم و تشویق به حضور یافتن در مساجد ایشان و اقتدا کردن به آنان و اهتمام بدان آمده است ... تا اینکه گفته است: و شکی نیست که ادای نماز با آن‌ها درست و حاوی فضیلت و ثواب بسیاری است، و همینطور ادای نماز با ایشان در حال تقیه.

اصحاب ما ازدواج با ناصبی را منع کرده‌اند اما دو قول دارند: برخی از آن‌ها به صورت مطلق این امر را منع کرده‌اند و برخی دیگر آن را مقید به نواصبی می‌دانند که دشمنی خود را آشکار کرده‌اند. ظاهراً منظور آن‌ها کسی است که ناصبی بودنش را با معنایی که درباره‌ی آن‌ها ذکر کردیم، اثبات کند یعنی با اهل بیت علیهم السلام دشمنی کند، به غیر از کسانی که فقط مخالف هستند، چنانکه این قول را برگزیدیم. در اینجا قول حق و درست، عمومیت دادن این منع بر همه است زیرا دلالت روایات اینگونه است و از کسانی که به صراحت عام بودن را بیان کرده‌اند شیخ مفید در رسالة المتعة می‌باشد و روایات در این زمینه بسیار زیاد می‌باشند..

و پس از آنکه روایات در مورد ازدواج با اهل سنت را ذکر می‌کند در صفحه‌ی ۱۵۷ می‌گوید: اگر به این احادیث از اول تا آخرش بیندیشی برایت آشکار می‌شود که حرام بودن ازدواج با ناصبی قطعی است و هیچ تردیدی درباره‌ی آن وجود ندارد زیرا پیش از این دانستی که مقدم داشتن کسی بر علی علیه السلام برای ناصبی بودن کافی است چه دشمنی با آن‌ها یا شیعیانشان را اعلام کند یا نه، بنابراین مقید کردن تحریم به اعلام دشمنی، چنانکه اکثر فقهای ما گفته‌اند یا محقق شدن دشمنی چنانکه برخی دیگر چنین نظری را دارند، در واقع مقید کردن این نصوص است که نیازی به آن وجود ندارد.. او همچنین در ص ۱۶۱ می‌گوید: قولی که می‌گوید اگر آن‌ها اعلام دشمنی نکنند ازدواج با آن‌ها حلال یا مکروه است یا اینکه حکم میان زنان و مردانشان متفاوت است و ازدواج با زنان آن‌ها جایز بوده ولی زنان ما جایز نیست با مردان آن‌ها ازدواج کنند، این قول بسیار ضعیف است؛ بنابراین قول به حرام بودن ازدواج با آن‌ها به صورت مطلق و همیشگی است و شامل

هر دو طرف می‌شود و این قول معتمد است مگر اینکه موضوع تقیه در کار باشد...»[۱].

از آنجایی که رافضی‌ها ازدواج با اهل سنت را حرام می‌دانند برخی از علمای رافضه این حقیقت را که رقیه و ام کلثوم ﭭ از دختران پیامبر ﷺ بوده‌اند و او ﷺ آن‌ها را به ازدواج عثمان بن عفان ﭬ در آورده است را انکار می‌کنند.

نعمت‌الله جزائری در کتابش «الأنوار النعمانية» ج۱ ص۸۰-۸۱ می‌گوید: «اما اینکه می‌گوید عثمان که در داماد [پیامبر ﷺ] بودن با [علی] مشارکت دارد.. می‌گویم: دو دختری که عثمان آن‌ها را گرفت: یکی رقیه بود که عتبة بن ابی‌لهب با او ازدواج کرد و پیش از یکجا شدن او را طلاق داد و رقیه از او آزار و اذیت دید. پس پیامبر ﷺ علیه عتبه دعا کرد که خداوندا سگی از سگ‌هایت را بر او مسلط بگردان پس شیری او را در حالی که میان دوستانش بود درید. پس از وی، عثمان بن عفان با او ازدواج کرد که عبدالله را برای وی به دنیا آورد و او در کودکی وفات یافت، خروسی در چشمانش نوک زد و او بیمار شده و فوت کرد. رقیه در زمان جنگ بدر در مدینه وفات یافت پس عثمان به خاطر دفن او از حضور در جنگ بدر باز ماند و هنگامی که عثمان به حبشه هجرت کرده بود رقیه با او بود. دختر دیگر ام کلثوم بود که عثمان پس از وفات خواهرش رقیه با او ازدواج کرده بود و نزد او وفات یافت.

علما بر سر این موضوع که آیا آن دو دختران پیامبر ﷺ از خدیجه بوده‌اند یا اینکه دخترهای یکی از همسران پیشین خدیجه بوده‌اند اختلاف نظر دارند چراکه روایات مختلف می‌باشند؛ زیرا در ابتدا عتیق بن عائد مخزومی

۱- المحاسن النفسانية ص۱۵۴ - ۱۵۷- ۱۶۱.

با خدیجه ازدواج کرده و یک دختر برایش متولد شده سپس ابو هاله اسدی با خدیجه ازدواج کرده و هند بنت هاله از او متولد شده بود. سپس رسول الله ﷺ با خدیجه رضي الله عنها ازدواج نمود.

این اختلاف مؤثر نیست زیرا عثمان در زمان پیامبر ﷺ از جمله کسانی بود که در ظاهر مسلمان شده و نفاقش را پنهان کرده بود و پیامبر ﷺ مکلف بود بر اساس ظاهر حکم کند مانند ما؛ و او به وصلت با منافقان تمایل داشت به امید اینکه آن‌ها ایمان واقعی بیاورند زیرا اگر پیامبر ﷺ ایمان واقعی را مد نظر داشت خیلی اندک بودند زیرا اغلب صحابه بر نفاق بودند ولی در زمان او آتش نفاق درونشان مخفی بود و به همین دلیل عليه السلام فرمود: مردم همه بعد از پیامبر ﷺ مرتد شدند جز چهار نفر: سلمان و ابوذر و مقداد و عمار، و در این مورد خلافی نیست..».

ابوالقاسم کوفی در کتابش «الاستغاثة في بدع الثلاثة» [ج۱ ص۷۵ به بعد] می‌گوید: «اما آنچه عامه[۱] می‌گویند که رسول الله ﷺ رقیه و زینب را به ازدواج عثمان درآورد، در مورد درستی ازدواج اختلافی وجود ندارد، بلکه اختلاف ما در این است که آیا رقیه و زینب، دختران رسول الله ﷺ می‌باشند یا نه؟ انسان صاحب رأی و اهل پژوهش هنگامی که اختلافی میان دو گروه مشاهده کرد که هر کدام از آن‌ها ادعا می‌کنند حق با آن‌هاست و خودش بی‌هیچ دلیل و مدرکی به یکی از دو گروه تمایل دارد، بر او لازم است که با نگرش و امتحان، جستجو و سنجش درباره‌ی درستی سخن هریک از دو گروه تحقیق کند؛ پس هرگاه حقیقت و درستی یکی از آن‌ها برایش آشکار شد از میان دو گروه قول صاحب حق را بپذیرد و قول فاسد را به‌گوشه‌ای

۱- یعنی اهل سنت.

افکند و زیاد بودن مخالفان و اندک بودن طرفداران او را منصرف نسازد زیرا اهل بینش، فهم، علم و تمییز، حقیقت را بر اساس فراوانی پیروانش نمی‌سنجند و به علت کمی قائلین به آن قول آن را باطل نمی‌دانند به جستجو و تحقیق پرداخته و با نگاه درست و تمییز و پرداختن به شواهد و نشانه‌های مجاب کننده به حقیقت دست می‌یابند ... قطعاً رقیه و زینب همسران عثمان، دختران رسول الله ﷺ و خدیجه همسر رسول الله ﷺ نبوده‌اند و این شبهه به خاطر کمی‌شناخت به نسب‌ها و فهم اسباب برای عوام به وجود آمده است[۱].

وی همچنین در صفحه‌ی ۸۰ می‌گوید: مشایخ ما از اهل بیت روایت‌های صحیحی درباره‌ی آن دو نقل کرده‌اند که می‌گوید خدیجه بنت خویلد از جهت مادر، خواهری داشته به نام هاله که مردی از بنی مخزوم با او ازدواج کرده بود و از او دختری به نام هاله متولد شد و پس از ابوهاله مردی از تمیم که ابوهند نام داشت با خواهر خدیجه ازدواج کرده و پسری به نام هند بن ابی‌هند و دو دختر برایش به دنیا آورد که این دو دختر به رسول الله ﷺ نسبت داده شدند...

شارح کتاب که در پس نام «کاتب» خود را پنهان کرده است، زحمت پاسخگویی به این هذیان را از دوش ما برداشته است و علت و توجیه مخفی نمودن نامش را نمی‌دانم، در حالی که کتاب کوفی همه‌اش توهین و لعنت به صحابه ـ رضوان الله تعالی علیهم ـ است. وی در شرح بر کتاب (ج۱ ص۸۹-۹۱) می‌گوید: «نظر صاحب کتاب در مورد زینب و رقیه را مشاهده کردم و اینکه می‌گوید آن‌ها دختران رسول الله ﷺ و خدیجه نیستند و

۱- منظور اهل سنت و جماعت است زیرا اصطلاح عوام یا عامه که در کتاب‌های رافضه بسیار به‌کار می‌رود منظور از آن اهل سنت می‌باشد.

می‌گوید اینکه رسول الله ﷺ رقیه و زینب را پس از عتبه بن ابی‌لهب و ابی‌العاص بن ربیع به ازدوج عثمان﷛ درآورد صحیح است و اختلافی در آن نیست.

اما صاحب کتاب با این سخن، با نظر گروهی از فقها و نسب‌شناسان بزرگی که نمی‌توان آن‌ها را نادیده گرفت مخالفت کرده است، از جمله علامه شیخ مفید در کتابش «أجوبة المسائل الحاجبية» هنگامی که در این باره سؤال شد، می‌گوید: زینب و رقیه دختران رسول الله ﷺ بودند و مخالف این قول شاذ است اما اینکه پیامبر ﷺ آن‌ها را به ازدواج دو کافر در آورده این پیش از تحریم ازدواج با کفار بوده و پیامبر ﷺ اجازه داشته آن‌ها را به ازدواج هر کس که صلاح می‌دیده، درآورد، و ابوالعاص و عتبه از لحاظ نسب با رسول الله ﷺ خویشاوند بوده‌اند و آن هنگام جایگاه بزرگی داشته‌اند و شرع عقد با آن‌ها را منع نکرده بود که رسول الله ﷺ به خاطر آن بخواهد از این کار خودداری کند.

وی همچنین در کتاب «أجوبة المسائل السروية» می‌گوید: «رسول الله ﷺ دو دخترش را پیش از بعثت به ازدواج دو کافر که بت‌پرست بودند در آورد و آن دو: عتبة بن ابولهب و دیگری ابوالعاص بن ربیع بودند. هنگامی که رسول الله ﷺ مبعوث شد میان آن‌دو و دو دخترش جدایی انداخت. عتبه بر کفر از دنیا رفت و ابوالعاص پس از اینکه از اسلام آوردن خودداری می‌کرد، مسلمان شد پس پیامبر دخترش را با همان ازدواج اول به او برگرداند. پیامبر ﷺ در هیچ حالتی کافر یا دوستدار و یاور اهل کفر نبوده که بخواهد دخترانش را به کسی بدهد که از دینش برائت جسته و دشمن او باشد. آن دو دختر (زینب و رقیه) همان‌هایی هستند که پیامبر ﷺ آن‌ها را پس از هلاکت عتبه و وفات ابوالعاص، به ازدواج عثمان بن عفان درآورد و پیامبر ﷺ

بر اساس ظاهر عثمان که مسلمان بود آن‌ها را به ازدواج وی در آورد سپس او تغییر کرد و در مورد اموری که در آینده رخ داده پیامبر ﷺ مسؤول نبوده است و این قول اصحاب ما است. گروه دیگر بر این قول‌اند که وی آن‌ها را بر اساس ظاهر به ازدواج عثمان در آورده و باطن او از پیامبر پنهان بوده است و این‌که خداوند عزوجل نفاق بسیاری از منافقان را از پیامبرش‌ عليه السلام پنهان کند، امری ممکن است، زیرا خداوند ـ سبحان ـ فرموده: ﴿وَمِنۡ أَهۡلِ ٱلۡمَدِينَةِ مَرَدُواْ عَلَى ٱلنِّفَاقِ لَا تَعۡلَمُهُمۡۖ نَحۡنُ نَعۡلَمُهُمۡ﴾ [التوبة: ۱۰۱] «و از ساکنان مدینه [نیز عده‌ای] بر نفاق خو گرفته‌اند. تو آنان را نمی‌شناسی، ما آنان را می‌شناسیم».

بنابراین در میان اهل مکه نیز اینچنین بوده و ازدواج بر اساس ظاهر است نه بر اساس باطن چنانکه بیان کردیم.. [سپس می‌گوید] و ممکن است که خداوند ـ متعال ـ ازدواج با کسی که تظاهر به اسلام می‌کند را برای او مباح کرده بود حتی اگر می‌دانست که در باطن آن شخص نفاق وجود دارد و این را از ویژگی‌هایش قرار داده همانگونه که از ویژگی‌هایش این بود که می‌توانست بیش از چهار زن آزاده را در یک زمان به ازدواج خود در آورد و برایش مباح بدون که بدون مهریه با آن‌ها ازدواج کند، و مواصله[1] در روزه و خواندن نماز پس از برخاستن از خواب بدون وضو و مانند آن برایش ممنوع نبود، و این امور مخصوص او بوده و بر عموم مردم ممنوع شده است. این سه پاسخ درباره‌ی این بود که چرا پیامبر ﷺ دخترانش را به ازدواج عثمان درآورد و هر یک از پاسخ‌ها به تنهایی بسنده بود».

عجیب‌تر از همه این است که رافضه ادعا می‌کنند عمر بن خطاب رضی الله عنه علی رضی الله عنه را مجبور کرده تا ام کلثوم دخترش را به ازدواج او در آورد و علی رضی الله عنه

۱- وصل کردن روزه‌ی یک روز به روز دیگر بدون افطار کردن.

نتوانست قبول نکند و عباس بن عبدالمطلب‬ چندین بار تلاش نمود تا علی‬ را راضی کند زیرا اگر چنین نمی‌شد عمر‬ مسئولیت آب دادن به حجاج و زمزم را از عباس‬ می‌گرفت. نمی‌خواهم در این باره سخن را به درازا بکشم بگذارید کتاب‌های رافضه خود از این ازدواج برایمان سخن بگویند، آن‌ها ادعا می‌کنند که عمر‬ با جنی که خود را به شکل ام کلثوم بنت علی ‬ در آورده ازدواج کرده و نام این جن سحیفة بنت جریریه از اهل نجران و یهودی بوده است.

از عمر بن أذینه روایت می‌کنند که گفت: به ابوعبدالله‬ گفته شد: مردم علیه ما حجت آورده و می‌گویند: امیر المؤمنین‬ دخترش ام کلثوم را به ازدواج فلانی[1] در آورد؛ ابوعبدالله در حالی که تکیه زده بود نشسته و گفت: آیا چنین می‌گویند؟ همانا گروهی که چنین ادعا می‌کنند راه به جایی نمی‌برند، سبحان الله، امیرالمؤمنین نمی‌توانست از این کار جلوگیری کرده و دخترش را نجات دهد. آن‌ها دروغ می‌گویند آنگونه که می‌گویند نشده است. فلانی از علی‬ دخترش ام کلثوم را خواستگاری کرد ولی او‬ نپذیرفت. پس او به عباس گفت: به خدا سوگند اگر مرا به ازدواجش در نیاوری سقایه و زمزم را از تو می‌گیرم. پس عباس نزد علی آمده و با او صحبت کرد اما علی نپذیرفت. عباس اصرار کرد و چون امیرالمؤمنین دید که آن شخص به عباس فشار آورده است و آنچه در مورد سقایه گفته را عملی خواهد کرد، امیرالمؤمنین‬ نزد زنی جنی از اهل نجران که یهودی بود فرستاد که نامش سحیفة بنت جریریة بود پس به او فرمان داد که به شکل ام کلثوم در آید و دیده‌ها را از ام کلثوم بپوشاند و او را برای آن مرد

۱- عمر بن خطاب‬

فرستاد.پس پیوسته نزدش بود تا اینکه روزی به او شک کرده و گفت در روزی زمین هیچ خانواده‌ای جادوگرتر از بنی‌هاشم نیست. سپس خواست این را برای مردم فاش کند که کشته شد و آن جنی میراث را گرفته و به نجران رفت و امیرالمؤمنینعليه السلام ام کلثوم را ظاهر کرد[۱].

همچین زراره از ابوعبداللهعليه السلام درباره‌ی ازدواج ام کلثوم روایت کرده که گفت: «آن فرجی بود که از ما غصب کردند»[۲].

مجلسی این روایت را توضیح داده و می‌گوید: این اخبار با داستان جنی که پیش از این گذشت منافاتی ندارد زیرا آن داستان مخفیانه بوده و تنها خواص از آن مطلع بودند و نمی‌توان با آن علیه مخالفین حجت آورد و همچنین ائمه از آشکار کردن چنین داستان‌هایی برای اکثریت شیعه نیز جانب احتیاط را رعایت می‌کردند چه بسا عقل‌هایشان[۳] این را نپذیرد و تا اینکه در مورد آن‌ها غلو نکنند. پس معنای این روایت چنین است: در ظاهر و به گمان مردم آن را از ما غصب کردند اگر این داستان درست باشد.

بزرگ رافضه که نزدشان به شیخ مفید معروف است در جواب المسائل السروریة می‌گوید: «روایتی که می‌گوید امیرالمؤمنینعليه السلام دخترش را به ازدواج عمر در آورد ثابت نیست... حتی اگر صحیح باشد به دو صورت است که با مذهب شیعه در مورد گمراهی پیشی‌گیرندگان بر امیرالمؤمنینعليه السلام منافاتی ندارد. یکی اینکه این ازدواج بر اساس ظاهر اسلام یعنی شهادتین و نماز به سوی کعبه و اقرار به کلیت شریعت بوده است و اگر چه افضل این

۱- بحار الأنوار ج۴۲ ص۸۸.

۲- بحار الأنوار ج۴۲ ص۱۰۶، الفروع من الکافی للکلینی.

۳- اگر شیعیان از عقل خود استفاده می‌کردند که این خرافات و اوهام را در آغوش نکشیده و دین خود قرار نمی‌داند.

است با کسی ازدواج شود که ایمان دارد و ازدواج با آنکه در کنار ظاهر اسلام مرتکب گمراهی‌هایی شده که او را از ایمان خارج می‌کند مکروه است، مگر اینکه ضرورت سبب شود با کسی که در ظاهر اقرار به اسلام می‌کند، ازدواج شود و در این حالت کراهت از بین می‌رود و امیرالمؤمنین ناچار به پذیرش ازدواج دخترش با آن مرد بوده زیرا او را تهدید کرده است و در مورد جان و شیعیانش در امان نبوده است پس بر اساس ضرورت درخواست او را پذیرفته است و در هنگام ضرورت اظهار کلمه‌ی کفر نیز مشروع است ...».[۱]

سید مرتضی یکی از دو نفری که به دروغ بر زبان امیر المؤمنین خطبه‌هایی را نوشته و در کتابی که نامش را «نهج البلاغه» گذاشته‌اند و به دروغ و بهتان به علی رضی الله عنه نسبت داده‌اند می‌گوید: «اگر آنچه ذکر کردیم درست نباشد این غیر ممکن نیست که امیرالمؤمنین علیه السلام این کار را جایز دانسته باشد زیرا او (عمر) در ظاهر مسلمان بوده و به شریعت پایبندی داشته و اسلامش را آشکار کرده است و این حکمی است که بر اساس شریعت صادر شده و از نظر عقلی نیز ناجایز و اشتباه نیست زیرا از نظر عقلی جایز است که الله متعال نکاح با مرتدین با درجات مختلفی که دارند، را برای ما مباح کند و جایز است که ازدواج با یهود و نصاری را برای ما مباح کند همانگونه که نزد اکثر مسلمانان ازدواج با آن‌ها را برای ما مباح کرده است، اگر چه این امر از نظر عقلی روا می‌باشد مرجع در حلال و حرام بودنش شریعت است و کار امیرالمؤمنین علیه السلام برای ما حجتی شرعی است و ما می‌توانیم فعل او را اصلی در جواز به ازدواج در آن آنچه ذکر شد قرار دهیم. آن‌ها نمی‌توانند از این قضیه ما را الزام کنند که ازدواج با یهود و

۱- نقل از بحار الأنوار ج۴۲ ص۱۰۷-۱۰۸، الاستغاثة فی بدع الثلاثة ج۱ ص۹۲-۹۴ .

نصاری و بت‌پرستان جایز است، و اگر از نظر عقلی بپرسند، می‌گوییم جایز است اما اگر از نظر شرع بپرسند، اجماع آن را ناجایز دانسته و از آن منع می‌کند.

مجلسی در توضیح کلام دو رافضی یعنی مفید و مرتضی می‌گوید: «من می‌گویم: پس از انکار نص آشکار توسط عمر و دشمنی با اهل بیت عليهم السلام درست نیست که بگوییم ازدواج بدون ضرورت یا بدون تقیه بوده است، مگر اینکه گفته شود ازدواج با هر مرتدی جایز است و هیچ‌یک از اصحاب ما چنین چیزی نگفته است و شاید این دو بزرگوار به خاطر شکست دادن مخالف این را گفته‌اند و همچنین انکار اصل این اتفاق توسط شیخ مفید نشان می‌دهد که این امر از طریق آن‌ها ثابت نشده است وگرنه بعد از آمدن روایاتی که ذکر آن‌ها گذشت، انکار این قضیه عجیب است»[۱].

ما به مجلسی و پیروانش و آنهایی که عقاید فاسد او را دارند می‌گوییم: از این امر تعجب نکن بلکه سزاوارتر است که از اصول عقاید خود و سرگردانی‌تان در گمراهی و جهل تعجب کنی و از انتظار غایب و سرگشته‌ای که هیچ دلیلی بر وجود آن نیست به شگفت آیید؛ مگر دین رافضه چیزی جز مجموعه‌ای از تناقضات و وام‌گیری‌هایی از ادیان و مذاهب دیگر، است؟ خلاصه اینکه شما لباس‌های چهل‌تکه‌ای بر تن کرده‌اید که هر رنگی در آن یافت می‌شود.

رافضی بدبخت نعمت الله جزائری در کتابش «الأنوار النعمانية»[۲] می‌گوید: مشکل در مورد اینکه علی عليه السلام ام کلثوم را به ازدواج عمر بن خطاب در آورده آن هم پس از تخلف وی، این است که از عمر چیزهای

۱- بحار الأنوار ج۴۲ ص۱۰۸و۱۰۹.

۲- الأنوار النعمانية، ج۱ ص۸۱-۸۴.

زشتی آشکار گشته و ارتداد او بزرگ‌تر از هر ارتداد دیگری بوده حتی در روایات خاصه[۱] آمده که شیطان با هفتاد بند از بندهای آهنین جهنم به بند کشیده شده و به سوی محشر آورده می‌شود پس چون نگاه می‌کند مردی را در برابر خود می‌بیند که فرشتگان عذاب او را می‌آورند و در گردنش صد و بیست بند از بندهای جهنم است، شیطان به او نزدیک شده و می‌گوید: این بدبخت چه کاری کرده که عذابش از من بیشتر شده در حالی که من خلایق را فریب دادم و آن‌ها را به راه‌های هلاکت رساندم. پس عمر به شیطان می‌گوید: من کاری نکردم جز اینکه خلافت علی بن ابی‌طالب را غصب کردم[۲]. و در ظاهر او سبب بدبختی‌ها و افزایش عذاب خود را کم شمرده است، و نمی‌دانسته که تمام کفر و نفاق و ظلم و ستمی که در دنیا تا قیامت اتفاق می‌افتد به خاطر همین یک کار او بوده است... پس هنگامی که او اینگونه مرتد شده است چگونه در شریعت (ابن سبأ) ازدواج با او جایز بوده

۱- منظور رافضه است.

۲- اگر بنا بر ادعای رافضه خداوند متعال بر خلافت و ولایت علی‌ﷺ نص صریحی بیان نموده و از پیامبران عهد و پیمان ولایت او را گرفته است آیا عمر بن خطابﷺ که مخلوقی از مخلوقات الله متعال است می‌توانسته از این امر جلوگیری کرده و سدی محکم در برابر اجرای این فرمان باشد. پس خدای شیعه چقدر عاجز و ناتوان است که نمی‌تواند آنچه اراده کرده را اجرا کند یا شاید برایش بدا پیش آمده و به این نتیجه رسیده که باید با عمرﷺ آتش‌بس اعلام کرده و در آخرت او را عذاب کند. ای قوم شما چقدر کم حیا و کم عقل هستید اگر واقعا ذره‌ای عقل برای شما مانده باشد. برای توضیحات بیشتر به فصل «خدای اهل سنت غیر از خدای شیعه است» از همین کتاب مراجعه بفرمایید که در آنجا حقیقت خدایی که رافضه به آن ایمان دارد بیان شده است.

است در حالی که خداوند ـ متعال ـ ازدواج با اهل کفر و ارتداد را حرام نموده و علمای خاصه بر این اتفاق نظر دارند.

می‌گوییم: اصحاب ما به صورت عام و خاص این مسئله را حل کرده‌اند:

اول: روایات از امام صادق‌ؑ درباره‌ی این ازدواج، فراوان و مشهور است و او گفته: «او فرجی بود که از ما غصب شد».

در توضیح این گفته‌اند که جایگاه خلافت نزد امیرالمؤمنین علی‌ؑ از همسر و فرزندان و اموال با ارزش‌تر بود[1]، چرا که نظام دین و کمال سنت و رفع ستم و زنده کردن حق و میراندن باطل و تمامی فواید دنیا و آخرت به خلافت وابسته است. به همین خاطر است که در زمان معاویه هنگامی که نتوانست از این امر مهم و بزرگ دفاع کند جان‌ها را به خاطر آن فدا کرده و در راهش خون‌ها ریخت تا جایی که به خاطر آن شصت هزار نفر در نبرد صفین کشته شدند که بیست هزار نفر آن‌ها از لشکریان او بودند و حادثه‌ی کربلا مشهورتر از آن است که ذکر شود و اگر ما بپذیریم که او در ترک این امر بزرگ معذور بوده همچنین باید بپذیریم که وی در زمان سه خلیفه نیز در عدم جنگ معذور بوده است .. و تقیه دروازه‌ای است که الله ـ سبحانه ـ برای بندگانش گشوده و آن‌ها را به انجام آن فرمان داده و ملزم کرده است[2] و پیامبر ـ علیه الصلاة والسلام ـ آن را واجب نموده و از ائمه طاهرین‌ؑ وارد شده که:«هرکس تقیه نکند دین ندارد». بنابراین عذر او ؑ در مورد این امر جزئی و کوچک پذیرفتنی است. همچنین کلینی از ابن ابی عمیر از شام بن سالم از ابوعبدالله‌ؑ روایت کرده که گفت: هنگامی که وی را

۱- همین گفته برای توهین به علی‌ؓ کافی است چرا که حتی یک شخص عادی حاضر به خواری در مورد ناموسش نمی‌شود.

۲- ﴿كَبُرَتۡ كَلِمَةٗ تَخۡرُجُ مِنۡ أَفۡوَٰهِهِمۡۚ إِن يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبٗا ٥﴾ [الکهف: ۵].

خواستگاری کرد امیرالمؤمنین‌ﷺ به او گفت: او دختربچه است. پس وی به دیدن عباس رفته به او گفت: در من مشکلی وجود دارد. عباس گفت: موضوع چیست؟ عمر گفت: برای خواستگاری نزد برادرزاده‌ات رفتم و او مرا نپذیرفت. به خدا سوگند باید زمزم را به ما برگردانی و هر فضیلتی که داری را نابود خواهم ساخت و دو شاهد خواهم آورد که شهادت دهند او دزدی کرده و دست راستش را قطع می‌کنم. پس عباس نزد او رفته و او را از موضوع با خبر ساخت و درخواست کرد که این موضوع را به او بسپارد پس علی قبول کرد.

اما شبهه‌ای که بر این روایت وارد می‌شود این است که: در اینصورت لازم است عمر در این ازدواج زناکار باشد و عقل چنین چیزی را در مورد ام کلثوم نمی‌پذیرد، اما پاسخ آن به صورت است: یکی اینکه بر ام کلثوم هیچ گناهی نیست نه از لحاظ ظاهر و نه از لحاظ واقعیت و بر عمر از لحاظ ظاهر گناهی نیست و او از نظر شریعت زناکار نیست زیرا ازدواج او بر اساس عقد با اجازه‌ی ولیِ شرعی صورت گرفته است؛ اما از نظر واقعیت عذاب زناکار بر او جاری می‌شود بلکه عذاب همه‌ی بدکاران و اهل زشتی بر گردن اوست. دوم اینکه: وضعیت به گونه‌ای بود که منجر به تقیه شده پس جایز بوده که علی‌ﷺ به این ازدواج رضایت دهد تا مبادا او وارد ازدواج غیر مباح شود.

دوم: که توجیه خاص است، بهاء الدین علی بن عبدالحمید حسینی نجفی در جلد از اول از کتابش به نام «الأنوار المضيئة» آن را آورده می‌گوید: من از محمد بن محمد بن نعمان مفید روایت می‌کنم که او از عمر بن أذینه روایت کرده که گفت: به ابوعبداللهﷺ گفتم: مردم علیه ما حجت آورده و می‌گویند: امیر المؤمنین‌ﷺ دخترش ام کلثوم را به ازدواج فلانی[1]

۱- عمر بن خطاب‌ﷺ .

در آورد؛ ابوعبدالله در حالی که تکیه زده بود نشسته و گفت: آیا چنین می‌گویند؟ همانا گروهی که چنین ادعا می‌کنند راه به جایی نمی‌برند، سبحان الله، امیرالمؤمنین نمی‌توانست از این کار جلوگیری کرده و دخترش را نجات دهد. آن‌ها دروغ می‌گویند آنگونه که می‌گویند نشده است. فلانی از علی‌ﷺ دخترش ام کلثوم را خواستگاری کرد ولی او ﷺ نپذیرفت. پس او به عباس گفت: به خدا سوگند اگر مرا به ازدواجش در نیاوری سقایه و زمزم را از تو می‌گیرم. پس عباس نزد علی آمده و با او صحبت کرد اما علی نپذیرفت. عباس اصرار کرد و چون امیرالمؤمنین دید که آن شخص به عباس فشار آورده است و آنچه در مورد سقایه گفته را عملی خواهد کرد، امیرالمؤمنین‌ﷺ نزد زنی جنی از اهل نجران که یهودی بود فرستاد که نامش سحیفة بنت جریریة بود پس به او فرمان داد که به شکل ام کلثوم در آید و دیده‌ها را از ام کلثوم بپوشاند و او را برای آن مرد فرستاد.پس پیوسته نزدش بود تا اینکه روزی به او شک کرده و گفت در روزی زمین هیچ خانواده‌ای جادوگرتر از بنی‌هاشم نیست. سپس خواست این را برای مردم فاش کند که کشته شد و آن جنی میراث را گرفته و به نجران رفت و امیرالمؤمنین‌ﷺ ام کلثوم را ظاهر کرد[۱].

و می‌گویم: حدیثی که می‌گوید او اولین فرجی بوده که از ما غصب شده بر تقیه با عوام شیعه حمل می‌شود چنانکه پنهان نیست...

ابوالقاسم کوفی همچنین در کتابش «الاستغاثة في بدع الثلاثة»[۲] شبیه همین سخن را آورده و در بعضی از قسمت‌ها چیزهایی را افزوده است که اگر از اطاله‌ی کلام نمی‌ترسیدم سخنانش را حرف به حرف نقل می‌کردم

۱- بحار الأنوار ج۴۲ ص۸۸ .

۲- ج۱ ص۹۰-۹۶.

ولی فکر می‌کنم مطالبی که پیش از این ذکر شد جهت آگاهی شخص مسلمان در مورد موضع‌گیری رافضه از ازدواج عمر با ام کلثوم کافی باشد.

پس از بحث پیرامون ازدواج عمر با ام کلثوم و عثمان با رقیه و ام کلثوم ـ رضی الله عنهم جمیعا ـ به ذکر روایاتی که بیانگر عدم جواز ازدواج با اهل سنت از منابع رافضه است می‌پردازم.

۱- از فضیل بن یسار روایت شده که گفت: از ابوجعفر علیه السلام درباره‌ی زن عارفه (شیعه) پرسیدم که آیا او را به ازدواج ناصبی در آورم؟ گفت: نه، زیرا ناصبی کافر است. گفتم: پس آیا او را به ازدواج شخصی که نه ناصبی است و نه شیعه است در آورم؟ گفت: اگر غیر از این باشد بیشتر دوست دارم[۱].

۲- فضیل بن یسار از ابوعبدالله علیه السلام روایت می‌کند که گفت: نباید شخص مؤمن با ناصبی که به این امر معروف است ازدواج کند[۲].

۳- ربعی از فضیل بن یسار از ابوعبدالله علیه السلام روایت می‌کند که گفت: فضیل به او گفت: آیا با زن ناصبی ازدواج کنم؟ گفت: نه و کرامتی ندارند. گفتم: فدایت شوم به خدا سوگند من این را گفتم ولی اگر خانه‌ای پر از درهم برایم بیاورد چنین نمی‌کردم[۳].

۴- از عبدالله بن سنان روایت شده که گفت: از ابا عبدالله علیه السلام در رابطه با ناصبی که ناصبی بودن و دشمنی وی مشهور است سؤال کردم که آیا مؤمن با وی ازدواج می‌کند در حالی که می‌تواند آن را رد کند

۱- وسائل الشیعة للحر العاملی ج۷ ص۴۳۱، التهذیب ج۷ ص۳۰۳ .

۲- وسائل الشیعة ج۷ ص۴۲۳، التهذیب للطوسی ج۷ ص۳۰۲ الاستبصار للطوسی ج۳ ص۱۸۳ .

۳- وسائل الشیعة ج۷ ص۴۲۳ .

و ناصبی آگاه نشود؟ گفت: ازدواج زن ناصبی با مرد مؤمن و نیز ازدواج مرد ناصبی با زن مؤمنه و همچنین ازدواج مستضعف با زن مؤمنه جایز نمی‌باشد[۱].

۵- از فضیل بن یسار نقل شده که گفت: به ابا عبدالله علیه السلام گفتم: همسرم خواهری دارد که بر اعتقاد ماست و تعداد اندکی از اهل بصره عقیدهٔ ما را دارند آیا او را به ازدواج کسی که بر رأی و نظر او نیست در آورم؟ گفت: خیر، مصلحت نیست چه خداوند عزوجل می‌گوید: ﴿فَلَا تَرۡجِعُوهُنَّ إِلَى ٱلۡكُفَّارِۖ لَا هُنَّ حِلّٞ لَّهُمۡ وَلَا هُمۡ يَحِلُّونَ لَهُنَّ﴾ [الممتحنة: ۱۰] «آن زنان را به کفار بازنگردانید، نه آن زنان برای آن‌ها حلال هستند و نه ایشان برای آن زنان حلال می‌باشند»[۲].

۶- و دوباره از وی روایت شده که گفت: از ابا عبدالله علیه السلام در خصوص ازدواج با ناصبی سؤال کردم، پس گفت: نه، به خدا سوگند حلال نیست، فضیل گفت: سپس بار دیگر از وی پرسیدم و گفتم: ای جانم به فدایت، در مورد ازدواج با ایشان چه می‌فرمایی؟ گفت: آیا آن زن زنی عارفه[۳] است؟ گفتم: آری، گفت: زن عارفه تنها نزد مرد عارف قرار داده می‌شود[۴].

۷- عبدالله بن سنان از ابا عبدالله علیه السلام روایت کرده که گفت: پدرم از او دربارهٔ ازدواج با یهودی و نصرانی سؤال می‌کرد و من شنیدم که

۱- المحاسن النفسانية: ص ۱۵۵.

۲- همان: ص ۱۵۵.

۳- زن عارفه: یعنی زن شیعه.

۴- همان: ص ۱۵۵.

گفت: ازدواج با آن‌ها از ازدواج با نواصب از دید من خوشایندتر است[۱].

۸- ابو بصیر از ابا عبدالله ﷵ روایت کرده که گفت: اگر با یهودی ازدواج کنی از ازدواج با نواصب بهتر است[۲].

۹- حلبی از ابا عبدالله ﷵ نقل می‌کند و می‌گوید: دسته‌ای از اهل خراسان از ماوراء النهر نزد وی آمدند، به آنان گفت: آیا با هم‌شهری‌هایتان مصافحه و ازدواج می‌کنید؟ اما اگر شما با آن‌ها مصافحه کنید و دست دهید پیوندی از پیوندهای اسلام با شما قطع می‌شود، و اگر با ایشان ازدواج کنید حجاب میان شما و خداوند عزوجل قطع خواهد شد[۳].

۱۰-سلیمان حمار از ابا عبدالله ﷵ روایت کرده که گفت: برای هیچ یک از شما مردان مسلمان جایز نیست که زنی ناصبی را به همسری برگزینند و نیز درست نیست که دخترش را به نکاح مرد ناصبی در آورد و صحیح نیست که دخترش را به وی بسپارد[۴].

۱۱-فضیل بن یسار می‌گوید: از ابوجعفر ﷵ درباره‌ی زن عارفه پرسیدم که آیا او را به ازدواج ناصبی در آورم؟ گفت: نه، زیرا ناصبی کافر است[۵].

۱- همان: ص ۱۵۵.

۲- المحاسن النفسانية: ص ۱۵۵.

۳- همان: ص ۱۵۵.

۴- همان: ص ۱۵۵.

۵- وسائل الشیعة ج۷ ص۴۲۷، الاستبصار ج۳ ص۱۸۴ .

۱۲-فضیل بن یسار روایت می‌کند که درباره‌ی ناصبی‌ها سخن به میان آمد پس ابوعبدالله‌علیه‌السلام گفت: با آن‌ها ازدواج نکن و ذبیحه‌ی آن‌ها را مخور و با آن‌ها ساکن مشو[1].

۱۳-یونس از ابوعبدالله‌علیه‌السلام روایت می‌کند که گفت: مرد منافق نباید با زن مؤمن ازدواج کند و مرد مؤمن نباید با زن منافق ازدواج کند[2].

۱۴-فضیل بن یسار می‌گوید: از ابوجعفرعلیه‌السلام درباره‌ی ازدواج با ناصبی و نماز خواندن پشت سر او پرسیدم. گفت: با او ازدواج نکن و پشت سرش نماز نخوان[3].

۱۵-عبدالله بن بکیر از فضیل بن یسار روایت می‌کند که گفت: به ابو جعفرعلیه‌السلام گفتم: زن من خواهری دارد که رأی و نظر او مشکلی ندارد (شیعه است) و در بصره هیچ کسی نیست نظرت درباره‌ی ازدواج او با مردم چیست؟

گفت: او را تنها به ازدواج کسی در آور که هم‌رأی او باشد و ازدواج با زنی که ناصبی نیست اشکالی ندارد[4].

۱- وسائل الشیعة ج۷ ص۴۲۷، التهذیب ج۷ ص۳۰۳، الاستبصار ج۳ ص۱۸۴ .

۲- وسائل الشیعة ج۷ ص۴۳۴ .

۳- بحار الأنوار ج ۱۰۰ ص۳۷۸ .

۴- بحار الأنوار ج۱۰۰ ص۳۷۸ . و خمینی می‌گوید: برای زن مؤمنه جایز نیست که به نکاح مرد ناصبی در آید و همچنین برای مرد مؤمن درست نیست که زن ناصبی را به همسری برگزیند چه مرد و زن ناصبی حکم کفار را دارند و لو اینکه اسلام آورده باشند.

و اهل تشیع معتقدند که اهل سنت پس از مرگ زبانشان منقلب گشته و با زبان دوزخیان سخن می‌گویند بدین علت که آنان دوستدار ابوبکر و عمر و عثمان‌رضی‌الله‌عنهم هستند، محمدرضا طبسی نجفی در کتاب خود (الشیعه و الرجعه) جزء دوم ص ۱۴۸

«تکفیر نمودن اهل سنت از جانب شیعیان»

اهل تشیع هنگام تکفیر کردن کسی که پیرامون عقائد فاسدشان با ایشان مخالفت می‌نماید با روال معمولشان طی اثبات مذهب گمراه خویش به واسطۀ دروغ بافی و جعل روایات در تأیید اعتقادشان، روشی متعصبانه و بی‌اعتناء به دلیل در پیش گرفته‌اند. که آن روایات را با تزویر و بهتان به

به نقل از بحار الانوار۵۵۴/۹ در فصل: (از جان بخشی‌هایی که وی‌؛ ابراز داشته است) از امام صادق؛ نقل می‌کند که گفت: علی؛ خویشاوندانی از بنی مخزوم داشت روزی یکی جوانان ایشان نزد وی آمد و گفت: ای دائی برادری داشتم با وفات وی بسیار محزون و غمگین شدم، علی؛ گفت: دوست داری آن را ببینی؟ گفت: آری، گفت: با هم عازم قبر آن شخص شدیم، و علی؛ گفت: ای فلانی بر خیز به أذن خدا، صاحب قبر فوراً بر سر قبرش نشست در حالی که می‌گفت: ونیه، ونیه، از وی پرسیدند معنی این سخن چیست؟ گفت: یعنی لبیک، لبیک، پس علی؛ گفت: مگر در حال مرگت مردی از قوم عرب نبودی؟ گفت: چرا، ولی بر ولایت و دوستی فلانی و فلانی۴ وفات یافتم، لذا زبانم به زبان دوزخیان تبدیل شد. و دوباره در ص ۱۴۹ از جزء دوم از بصائر الدرجات ۵۰۵ بیان کرده است: از سلمة بن خطاب و او از عبدالله بن محمد و او از عبدالله بن قاسم و او نیز از عیسی شلقان روایت نموده که گفت: از ابا عبدالله؛ شنیدم که می‌گفت: امیر المؤمنین؛ خویشاوندانی از میان بنی مخزوم داشت، جوانی از ایشان نزد وی آمد و گفت: ای دائی برادر ناتنی من وفات یافت و من بر وی بسیار محزون و غمگین شدم، علی؛ به وی گفت: دوست داری او را ملاقات کنی؟ گفت: آری، گفت: قبر او را به من نشان بده، پس با وی بیرون رفتند در حالی که ردای حضرت پیامبر ج را به همراه داشت، وقتی که به قبر آن شخص رسید زیر لب سخنانی گفت: سپس با پایش به قبر او زد، از قبر بیرون آمد در حالی که می‌گفت: رمیکا، رمیکا، با لغت فارسی، پس علی؛ گفت: مگر در حال مرگت مردی از قوم عرب نبودی؟ گفت: چرا، ولی من بر روش فلانی و فلانی وفات یافتم، لذا زبانم به زبان دوزخیان مبدل گشت.

کسانی نسبت داده‌اند که ادعای امامتشان را دارند، در حالی که همانند برائت گرگ از خون پسر یعقوب، آنان نیز از این روایات بری و بیزارند.

و ابراز داشتن چنین احادیثی - بر حسب گمان ایشان - از جانب امامانی که دینشان تقواست نه نفاق و تقرب جستن به واسطهٔ اعمال صالح به سوی خداست نه اینکه ناسزا گفتن و طعنه زدن به حاملین اسلام و یاران رسول خدا ﷺ بعید به نظر می‌رسد.

و حالا با هم مجموعه‌ای از احادیث ساختگی ایشان را باز بینی می‌نمائیم بدین خاطر که ببینیم، شیطان تا چه اندازه اعتقاد غلط آنان را راجع به تکفیر مخالفینشان، برای آن‌ها تزئین نموده است.

۱- از ابو مسلم روایت شده و او از ابا عبدالله‌؈ نقل می‌کند و می‌گوید: از وی شنیدم که می‌گفت: ما آن کسانی هستیم که خداوند اطاعت ما را فرض نموده است و مردم چاره‌ای جز شناخت ما ندارند، و در ناآگاهی نسبت به ما معذور نیستند، کسی که ما را می‌شناسد و باور دارد مؤمن است و کسی که منکر ما شود کافر خواهد شد، و کسی که به ما باور نداشته باشد و ما را انکار کند او تا زمانی که به راه هدایتی که خداوند فرمانبرداری از ما را بر آن فرض نموده است باز می‌گردد، سرگشته و گمراه می‌باشد و اگر بر گمراهیش بمیرد خداوند هر چه میل داشته باشد با وی انجام می‌دهد.[۱]

۲- از اسماعیل بن جابر روایت شده که گفت: به ابا جعفر؈ گفتم: آن باوری را که به خداوند عزوجل دارم بر تو عرضه می‌نمایم، او گفت: آن را بیاور.

۱- الکافی ۱۸۷/۱.

گفت: پس گفتم: گواهی می‌دهم که هیچ معبودی جز الله وجود ندارد و بی‌شریک و بی‌همتاست و نیز گواهی می‌دهم که محمد بنده و فرستادۀ اوست و به آنچه از جانب خدا نازل شده باور دارم و اقرار می‌کنم که علی و حسن حسین‌ﷺ به ترتیب امام بوده‌اند و خداوند اطاعت از ایشان را فرض نموده است، سپس اطاعت از امامان دیگر را مطرح کردم تا اینکه به خود وی رسیدم و سپس گفتم: شما امام هستی ... رحمت خدا بر تو باد؟ او گفت: این اعتقاد، آئین خدا و فرشتگان می‌باشد.[۱]

۳- علی بن ابی حمزه از ابو بصیر روایت می‌کند و می‌گوید: از وی شنیدم به ابوعبدالله گفتم: مرا از دینی که خداوند بر بندگان فرض نموده و چاره‌ای جز آن ندارند و از آنان غیر از آن دین پذیرفته نمی‌شود آگاه ساز، که آن دین چیست؟

او گفت: سؤال را برایم بازگو کن، سؤال را برایش تکرار کرد، در جواب گفت: گواهی دادن به اینکه هیچ معبودی جز الله وجود ندارد و اقرار به اینکه محمد ﷺ فرستادۀ اوست، و بر پا داشتن نماز و ادای زکات و زیارت خانۀ خدا برای کسی که توان انجام آن را داشته باشد، و روزه ماه رمضان، سپس اندکی سکوت کرد و بعد گفت: و ولایت اهل بیت - و دوبار آن را تکرار نمود.[۲]

۴- از عمرو بن حریث روایت شده که گفت: در حالی که ابا عبداللهﷺ در منزل برادرش محمد بن عبدالله بود بر وی وارد شدم و به او گفتم: ای جانم به فدایت به چه خاطر به این منزل آمده‌ای؟ گفت: به خاطر دوری گزیدن از گناهان و کارهای زشت، گفتم: فدایت شوم

۱- منبع گذشته ۱۸۸/۱.

۲- همان: ۱۲/۲ فصل ارکان اسلام.

آیا دینم را بر تو عرضه دارم؟ او فرمود: آری، گفتم: به خدا ایمان دارم و گواهی می‌دهم که هیچ معبودی بر حق جز الله وجود ندارد او یکتا و بی‌همتاست، و نیز گواهی می‌دهم که محمد بنده و فرستادۀ اوست، و بر این باورم که قیامت بر پا خواهد شد و شکی در آن نیست، و خداوند مردگان را زنده می‌گرداند، و به بر پا داشتن نماز و ادای زکات و روزۀ ماه رمضان و زیارت خانه خدا ایمان دارم و به ولایت امیر المؤمنین پس از رسول خدا ﷺ و ولایت حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی و نیز ولایت شما پس از وی (درود خدا بر همگی شماها) معتقدم، و اینکه شما امام و پیشوای من هستید، بر این عقیده می‌زیم و می‌میرم و با آن ایمان خویش را به خدا کامل می‌گردانم.

او گفت: ای عمرو به خدا سوگند آئین خدا و دین نیاکان من که در نهان و آشکار به وسیله آن خدا پرستی می‌کنم همین می‌باشد.[1]

۵- از ابو بصیر روایت شده که گفت: نزد ابا جعفر علیه السلام بودم و به وی گفتم: خیثمة بن ابی خیثمه دربارۀ شما برای ما نقل می‌کرد که در مورد اسلام از شما سؤال نموده و شما به او فرموده‌ای: مسلمان کسی است که به قبلۀ ما رو کند و همانند گواهی ما گواهی دهد و مانند عبادت ما پرستش کند و ولایت ولی ما را بپذیرد وبا دشمن ما دشمنی نماید، چنین کسی مسلمان می‌باشد او فرمود: خیثمه راست گفته است.[2]

۱- همان: ۲۲/۲.

۲- همان: ۳۸/۲ فصلی در مورد اینکه ایمان در میان همه اعضای بدن پراکنده می‌باشد.

۶- از هشام صاحب البرید روایت شده که گفت: من و محمد بن مسلم و ابو الخطاب با هم جمع شده بودیم ابو الخطاب به ما گفت: نظر شما دربارۀ کسی که چنین شناختی نداشته باشد چیست؟ من گفتم: کسی که به این امر آگاهی نداشته باشد کافر است، ابو الخطاب گفت: تا بر وی اتمام حجت نشود کافر نمی‌گردد، پس اگر حجت بر وی اقامه گردید و بدان آگاهی نیافت پس کافر خواهد شد. محمد بن مسلم به وی گفت: سبحان الله پس اگر آن را نشناخت و آن را هم انکار ننمود آیا کافر می‌شود؟ اگر منکر آن نشود کافر نیست، و گفت: هنگامی که به زیارت خانۀ خدا رفتم با ابا عبدالله‌ؑ دیدار کردم و وی را از این قضیه آگاه نمودم، او گفت: شما حضور داری ولی آن دو اینجا نیستند، اما موعد ما شب حمره الوسطی در منی باشد. وقتی که آن شب فرا رسید با ابو الخطاب و محمد بن مسلم نزد وی گرد آمدیم، بالشی را برداشت و زیر سینه‌اش گذاشت و سپس به ما گفت: نظرتان در مورد خدمتکاران و زنان و خانواده‌تان چیست آیا گواهی می‌دهند که هیچ معبود بر حقی موجود نیست مگر خدا؟ گفتم: آری، گفت: آیا گواهی می‌دهند که محمد ﷺ فرستادۀ خداست؟ گفتم: آری، گفت: آیا نماز می‌خوانند و روزه می‌گیرد؟ آیا به شهادتین اقرار نمی‌کنند؟ گفتم: آری، گفت: آیا آنچه را که شما بدان معتقدید می‌دانند؟ گفتم: خیر، گفت: پس دیدگاه شما چیست؟ گفتم: باورمان اینست که اگر کسی از این امر ولایت آگاه نباشد آن شخص کافر است، گفت: سبحان الله آیا خانۀ خدا (کعبه) و طواف بر دور آن و اهالی یمن و چسبیدنشان به پرده‌های کعبه را نمی‌بینی؟ گفتم: چرا، گفت: آیا به شهادتین اقرار نمی‌نمایند و نماز و روزه و حج را بر پا نمی‌دارند؟ گفتم: چرا، گفت: آیا از اعتقاد

شما مطلع هستند؟ گفتم: خیر، گفت: پس نظرتان دربارۀ آن‌ها چیست؟

گفتم: کسی که از این امر ولایت اهل بیت آگاه نباشد آن شخص کافر است، گفت: سبحان الله این سخن خوارج می‌باشد، سپس گفت: اگر مایل باشید شما را آگاه می‌سازم، گفتم، تمایل نداریم، گفت: ولی اگر چیزهایی بگویید که از من نشنیده باشید برای شما بد خواهد بود، راوی می‌گوید: گمان بردم که او می‌خواهد ما را بر سخن محمد بن مسلم برگرداند.[۱]

یعنی امام معصوم با قول راوی منبی بر کفر کسی که از امر آنان بی‌آگاه باشد موافقت کرده است ولی تقیه از طریق طفره روی و اغوا مانع تصریح وی بدان گشته است.

۷- از اسماعیل جعفی روایت شده که گفت: از ابا جعفر ﷺ دربارۀ اعتقادی که عدم آگاهی از آن برای بندگان امکان‌پذیر نیست پرسیدم، او گفت: دین گسترده است ولی خوارج به علت ناآگاهیشان آن را بر خود تنگ نموده‌اند، گفتم: ای جانم به فدایت آیا دینی را که من بر آنم برایت بیان کنم؟ گفتم: آری، پس گفتم: گواهی می‌دهم به اینکه هیچ معبودی بر حق بجز خدا وجود ندارد و گواهی می‌دهم که محمد بنده و فرستادۀ اوست و به آنچه که از جانب خدا آورده اقرار می‌نمائیم و ولایت شما را می‌پذیرم و از دشمنتان و نیز از کسانی که برگردن شما سوار شده و با شما مستبدانه رفتار کرده و حقتان را به ناروا غصب نموده‌اند بیزاری می‌جویم، پس گفت: از هیچ چیزی بی‌اطلاع نمی‌باشی. و به خدا سوگند این همان عقیده‌ای است که ما بدان معتقدیم.

۱- همان: ۱/۲-۴ فصل: ضلال.

پس اهل تشیع کسی که ولایت امامان را نپذیرد و از دشمنان ایشان بیزاری نجوید تکفیر می‌کنند، ولی موالاتی که مورد نظر آن‌هاست چگونه است؟ آیا آن موالات به واسطهٔ اعتقاد به نصوص درباره آنان و زیاده‌روی کردن در مورد آن‌ها و بالا بردن ایشان به مقام الوهیت می‌باشد؟ مگر دشمنان اهل بیت چه کسانی هستند؟ آیا آن‌ها کسانی هستند که به اسلام و پیامبر اسلام ﷺ طعنه می‌زنند؟ هرگز این‌ها از دید اهل تشیع دشمنان ائمه نیستند، بلکه اصحابی می‌باشند که فرمانروایی را از امامان غصب کرده‌اند و بر دوش ایشان سوار شده‌اند، بنابر گمان شیعیان، آن اصحاب پلیدند[۱] و از یهودی و نصرانی و مجوسی بدترند و آنان با اجماع دانشمندان امامیه کافر و ناپاکند.[۲]

و بزرگترین روحانی ایران خمینی می‌گوید: برای دوشیزهٔ[۳] دارای ایمان جایز نمی‌باشد که با ناصبی ازدواج نماید، و همین طور درست نیست برای مرد مؤمن که با زن ناصبه[۴] ازدواج کند، چه حکم ایشان حکم کفار است با وجود اینکه اسلام آورده باشند.[۵]

آیا روشن‌تر از این سخن پیدا می‌شود که دعوتگر تقریب بین مذاهب بر زبان رانده است؟

۱- به نجاست و پلیدی اهل سنت در این کتاب نگاه کن.

۲- الأنوار النعمانیة ۳۰۶/۲.

۳- این‌ها بنا بر دستورات رافضی‌های منحرف و در انتظار افسانه‌ای که از سردابش بیرون می‌آید.

۴- به اهل تشیع و ازدواج با اهل سنت از این کتاب نگاه کن.

۵- تحریر الوسیلة ـ خمینی ۲۸۶/۲.

پس عقیدۀ شیعیان مبتنی بر افراط و زیاده‌روی دربارۀ امامان و طعنه‌زدن به اصحاب کرام ﷺ می‌باشد، و هر کسی که چنین اعتقادی را نداشته باشد و بدان ایمان نیاورد و باور به خداوند متعال را با آن کامل نگرداند آن شخص کافر است.

و چون اهل سنت به افسانه‌هائی که شیعیان در رابطه با نص بر امامان و زیاده‌روی در مورد ایشان و بالا بردن آنان به بلندترین مقام و طعنه زدن به کسانی که اسلام را به ما رسانده‌اند و این دین از طریق آن‌ها به ما رسیده است، مقرر داشته‌اند، ایمان ندارند، پس آنان را از کفار به شمار می‌آورند.

«اهل سنت از دید شیعیان پلید هستند»

شیعیان دوازده امامی بر این باورند که اهل سنت از یهودیان و نصاری بدترند، بله آنان همانند سگ‌ها و گرازها و سایر نجاست‌های حسی کثیف هستند.

و بعضی از کسانی که از حقیقت اندیشۀ منحرف شیعی اطلاع ندارند. متعجب گشته و شاید بگویند: که در این سخن زیاده‌روی هست و نیز اینکه آن سخن قولی است که به صحت نیازمند است چه رسد به اثبات آن. و ما می‌گوییم این را از نوشته‌های دشمنانشان نقل نمی‌کنیم بلکه آن را از کتاب‌های مورد اعتماد خودشان بیان می‌داریم، و اکنون برخی از این نصوص را بنگرید:

کلینی در کافی از خالد قلانسی نقل کرده که گفت: به ابا عبدالله‌ؑ گفتم: به شخصی در حال ذمه می‌رسم با من دست می‌دهد، من باید چکار کنم؟ گفت: دستت را با خاک و دیوار پاک کن، گفتم: ناصبی چطور؟ گفت:

باید آن را بشوئی.[1]

بلکه از این هم تجاوز نموده و اهل سنت را به بدتر از سگ‌ها توصیف می‌کنند، فیض کاشانی در کتابش (الوافی) ۱۴۳/۱ فصل (ناصب و همنشینی با آن) بیان کرده: ابن یعفور از ابا عبدالله‌علیه السلام روایت می‌کند که گفت: با آب چاهی که آب چرک حمام در آن جمع شده باشد غسل مکن، زیرا در آن آب چرک ولدالزنا وجود دارد و آن هم تا هفت چاه پاک نمی‌گردد و در آن آب چرک ناصبی هست که او از هر دو بدتر می‌باشد.

خداوند مخلوقی را بدتر از سگ نیافریده است و ناصبی نزد خدا از سگ هم بی‌ارزش‌تر می‌باشد.

نعمت الله الجزائری در کتاب خویش (الأنوار النعمانية) جزء دوم ص ۳۰۶ می‌گوید: او[2] پلید است و از یهودی و مسیحی و مجوسی بدتر است، و نیز او به اجماع دانشمندان امامیه کافر و کثیف می‌باشد، و در همان صفحه اضافه می‌کند و می‌گوید: و دانشمندان در باب طهارت و نجاست و کفر و ایمان و درستی و یا نادرستی ازدواج برناصبی با توجه به این معنی حکم داده و ابواب را تنظیم نموده‌اند.

و شاید چنین به نظر بعضی از خوانندگان برسد که آن سخنان از غلاه شیعه صادر شده است و این قول، جلوه‌گر عقیدۀ شیعیان نیست و اینکه شیعیان قرن بیستم در این نظریه در رابطه با اهل سنت با پیشینیانشان اختلاف نظر دارند.

۱- الکافی ۶۵۰/۲ فصل سلام کردم بر ملت‌ها، و الشافی ۲۵۲/۷، و کاشانی در (الوافی) ۴۴۳/۲ فصل پاک سازی و تطهیر از تماس حیوانات، پس نگاه کن ای برادر خواننده که چگونه مسلمان سنی را در ردیف حیوانات قرار می‌دهند.

۲- یعنی ناصبی.

ولی من می‌گویم: این سخن را تنها کسی ابراز می‌دارد که به حقیقت مذهب اهل تشیع از حیث اصل و منهج آگاهی ندارد، بدین دلیل که عقیدهٔ ایشان از زمانی که بزرگترین رئیسشان عبدالله بن سبأ سنگ بنیادین آن را قرار داده تا به امروز تغییر نکرده است. و آنچه در کافی آمده که یکی از کتاب‌های موثق و مورد اعتماد همگی شیعیان دوازده امامی است کافیست.

و فرض بر اینکه صحت این قول نمایانگر عقیدهٔ اهل تشیع در مورد اهل سنت نیست، پس سخن دربارهٔ شخصیت خمینی رهبر انقلاب ایران چیست که برجسته‌ترین شخصیت در آن می‌باشد، او از دیدگاه اهل تشیع نائب و جانشین افسانه‌ای که چشم به راه آن هستند می‌باشد و یکی از آیت الله‌ها و مراجع بزرگ و مورد اعتماد ایشان است.

خمینی این عقیده را مقرر می‌دارد بلکه اعتقاد بدان را بر مقلدینش واجب می‌نماید. و ما بر وی دروغ نمی‌بافیم و به وی افترا نمی‌زنیم بلکه این عقیده را از دو کتاب از کتاب‌های مورد اعتماد پیروان و مریدان وی نقل می‌نمائیم.

یک: تحریر الوسیله جلد اول ص ۱۱۸ فصل بیان نجاسات: و اما نواصب و خوارج خداوند متعال لعنتشان کند هر دو گروه پلیدند، بدون بستگی این موضوع به اینکه جحود ایشان به انکار رسالت بر می‌گردد.[۱]

۱- آنچه در خور شأن وی است خداوند به وسیله امامت و ولایت او را مجازات نماید، چون نزد اهل سنت یک حدیث هم درباره تثبیت امامان دوازده گانه و عصمت آن‌ها به اثبات نرسیده است، که این مورد نظر وی است، و اما اینکه بر اهل سنت افتراء کند مبنی بر اینکه آنان رسالت محمد مصطفی ﷺ را انکار می‌کنند، اهل سنت بالاتر از این افتراهاست و کتاب‌هایشان بهترین گواه بر این حقیقت هستند، و دوستی با اهل بیت پیامبر ﷺ نزد ایشان از نشانه‌های ایمان می‌باشد، و اما گستاخی کردن بر خاتم انبیاء و مرسلین ؈ از عادات شیعیان است، و این گستاخی بر زبان شخص

خمینی آمد هنگامی که مهدی افسانه را بر رسول اکرم ﷺ برتری داد، و آن هم در موقع برگزار کردن جشن میلاد مهدی افسانه‌ای، در پانزدهم ماه شعبان سال ۱۴۰۰ هـ. ق. و آژانس‌های خبری آن را بازگو نمودند، و از سوی حکومت ایران تکذیبی برای بیهوده گویی‌هایی که خمینی بر زبان راند صادر نشد، آنجا که گفت: پیامبران همگی به خاطر ترکیب پایه‌های عدالت در جهان آمده‌اند، ولی آن‌ها موفق نشده‌اند، و حتی پیامبر اکرم محمد ﷺ که خاتم الانبیاء است و برای اصلاح بشریت و اجرای عدالت ارسال گشته، در دوران خود به پیروزی در این مورد دست نیافت، و آن کسی که در این میدان پیروز می‌شود و پایه‌های عدالت را در اطراف و اکناف جهان تحکیم می‌بخشد، و انحرافات و کج‌روی‌ها را اصلاح می‌کند همان امام مهدی موعود می‌باشد، و مسأله غایب شدن امام مهدی؛، جانمان به فدای ایشان، مسأله‌ای با ارزش است که چیزهای زیادی را به ما می‌آموزد، از جمله اینکه: در دنیا به جز وی کسی برای اجرای عدالت به معنی حقیقی آن یافت نمی‌شود و خداوند متعال وی را به عنوان ذخیره‌ای به خاطر بشریت باقی گذاشته است، امام مهدی؛ عدالت و داد پروری را در سراسر دنیا منتشر می‌کند، و پیروز خواهد شد، و انبیاء و اولیاء به سبب مشکلاتی که بر سر راه ایشان بوده نتوانسته‌اند بدان تحقق بخشند، و علتی که خداوند پاک و منزه و متعال بخاطر آن عمر امام مهدی؛ را طولانی نموده این است که در میان بشریت کسی وجود نداشته که بتواند چنین کار بزرگی را انجام دهد، حتی انبیاء و اولیاء و نیاکان امام مهدی؛ در محقق نمودن آنچه که به خاطر آن آمده‌اند پیروز نشده‌اند و اگر امام مهدی؛ به جوار پروردگارش می‌پیوست، برای بر پایی عدالت و اجرای آن در دنیا، در میان انسان‌ها کسی وجود نداشت، امام مهدی؛ به عنوان ذخیره برای انجام این وظیفه باقی مانده است، و بدین علت جشن میلاد وی جانمان فدایش باد از بزرگترین جشن‌های مسلمین و بزرگترین جشن برای بنی آدم می‌باشد، چه او زمین را از دادپروری و عدالت پر می‌کند، و بدین خاطر واجب است که بگوییم جشن میلاد و مهدی؛ بزرگترین جشن بشریت است، تا جایی که گفته است: این عید که عید بزرگیست به نسبت مسلمانان از جشن میلاد پیامبر ﷺ بزرگتر است.

دوم: زبدة الاحكام ص ۵۲: اما نواصب و خوارج لعنت خداوند متعال بر آنان باد هر دوی آن‌ها پلید و کثیفند.

و با توجه به اعتقاد اهل تشیع به این قضیه، شاه عباس صفوی جنایتکار از قبر امام ابو حنیفه‌؆ جایی برای قضای حاجت (دستشویی) قرار داده است و در این جنایت پدر بزرگ وی شده اسماعیل از او سبقت گرفته است هنگامی که استخوان‌های امام ابو حنیفه را بیرون آورده و سگی سیاه رنگ را در جای آن‌ها گذاشته است.

الجزائری این را در کتابش (الأنوار النعمانية) ۳۲۴/۲ نقل کرده و می‌گوید: فرمانروای بزرگ، شاه عباس اول هنگامی که بغداد را فتح نمود امر کرد که قبر امام ابو حنیفه، به دستشویی تبدیل گردد، و دو قاطر را وقف شرعی کرد و دستور داد که آن‌ها را در آغاز بازار مهار کرده و به چیزی ببندند تا اینکه هر کس خواست قضای حاجت کند بر آنان سوار شده و برای انجام دادن قضای حاجت به قبر امام ابو حنیفه برود، و روزی خدمتگزار قبر او را احضار کرد وبه وی گفت: در این قبر چه چیزی هست که آن را خدمت می‌کنی در حالی که ابو حنیفه حالا در پایین دوزخ می‌باشد؟ پس او گفت: در این قبر سگ سیاهی وجود دارد که پدر بزرگ تو شاه اسماعیل هنگامی که قبل از تو بغداد را فتح کرد استخوان‌های ابو حنیفه را بیرون آورد و سگی سیاه رنگ در جای آن‌ها گذاشت من خدمتگزار آن سگ هستم.

و پس از این مزخرفات کدام یک از دو گروه به امنیت سزاوارتر می‌باشد؟ آیا آن کسی که پیامبر اکرم ﷺ را دوست دارد و به وی ارج می‌نهد؟ یا کسی که افسانه‌ای را قرار می‌دهد که وی را از تمام بنی آدم برتر می‌داند؟

«مخالفت با اهل سنت از نظر شیعیان واجب می‌باشد»

از دید همگی اهل تشیع مخالفت با اهل سنت در اخبار و روایات، چه رسد به عقائد، از مسائل قطعی و مسلم به شمار می‌آید، حتی مقیاس درستی هر روایتی نزد شیعیان اینست که مخالف باور اهل سنت در آن مورد باشد.

و ما این را کور کورانه عرضه نمی‌داریم و نیز آن را از کتاب‌های گذشتگان نقل نمی‌کنیم، بلکه آن را از کتاب یکی از دانشمندان شیعیان رافضی ارائه می‌نمائیم، آن کسی که نزد ایشان به نائب مهدی موعود نامگذاری می‌شود و برجسته‌ترین شخصیت آیت الله‌های ایران می‌باشد: او آیت الله خمینی است، وی به قصد شرح و توضیح سبب ضرورت این مخالفت می‌گوید: ابی اسحاق ارجانی بصورت مرفوع روایت می‌کند که گفت: ابو عبدالله‌ﷺ گفت: آیا می‌دانی چرا به مخالفت آنچه که عامه می‌گوید امر شده‌اید؟ گفتم: نمی‌دانم، گفت: هر چیزی که علی به خاطر خدا بدان حکم می‌داد، عوام با وی مخالفت نموده و برای ابطال دستور وی به غیر باور او معتقد می‌شدند، و آنان از امیر المؤمنین دربارۀ چیزی سؤال می‌کردند که نمی‌دانستند نظر او چیست، پس هر وقت برای آن‌ها اظهار نظر می‌کرد، ایشان نزد خودشان خلاف آن رأی را اخذ می‌نمودند تا اینکه آن را بر مردم مشتبه گردانند[1].

پس به نظر خمینی و کسانی که همانند وی هستند و دین تحریف گشتۀ او را دارند سبب این مخالفت اینست که اصحاب ﷺ از امام علیﷺ دربارۀ مشکلات خود طلب فتوا می‌کردند، سپس خلاف آن را قرار می‌دادند، و بدین

۱- التعادل والترجیح - خمینی ص ۸۲.

علت روایت اهل تشیع با روایت اهل سنت موافقت نمی‌کند مگر بر حسب تقیه که شرح و توضیح آن خواهد آمد.

بر خورد اصحاب ﭫ با پسر عمو و داماد رسول خدا ﷺ براساس کینه و نفرت نبوده همانطور که خمینی و همهٔ شیعیان آن را اینگونه به تصویر می‌کشد، بلکه ایشان در بعضی اوقات علی را بر خودشان برتری می‌دادند، و اهل تشیع حقایق تاریخ را زیرورو کرده و با قلم کینه و نفرت آن را نگاشته‌اند، آن هم برای این بزرگانی که ارحام مجوس و غیر آنان از اینکه امثال ایشان را به وجود آورند، عقیم و نازا گشته‌اند؛ و من نمی‌دانم اصحابﭫ از نظر اهل تشیع چه جنایتی را بزرگتر از یاری دادن پیامبر ﷺ و انتشار نمودن اسلام و فدا کردن مال و جان خود برای آن و ریشه‌کنی کافران و خاندان مجوسی مرتکب شده‌اند که خمینی که یکی از نوادگان آنان به شمار می‌آید و خواسته است به واسطهٔ تحریف کردن شرح حال این بزرگان انتقام پیشینیان خود را بگیرد، ولی هر چه باشد پارس کردن سگ‌ها هرگز به کاروان در حال حرکت زیانی نمی‌رساند.

تاریخ بر خلاف میل مجوسی‌ها و کسانی که پیوسته از یاد آن‌ها خشمگین می‌شوند، سرگذشت ایشان را بازگو می‌نمایند، مواضع درخشانی را که یاران رسول خدا ﷺ در دفاع از اسلام و رسول الله ﷺ اتخاذ کرده‌اند برای ما ثبت و ضبط نموده است، و نیز مواضع شرم‌آور کسانی را که شیعه‌گری را به عنوان سرپوشی برای لطمه زدن به اسلام و پیامبر و مردان آن به کار برده‌اند برای ما بایگانی کرده است.

و همچنین می‌گوید: بحث دوم دربارهٔ وضعیت روایات وارده راجع به مخالفت عامه (اهل سنت) می‌باشد، و آنهم نیز دو دسته‌اند:

اولی: آنچه در خصوص دو خبر متعارض وارد شده است[۱].

دوم: آنچه از آن لزوم مخالفت با عامه نمایان می‌گردد و به صورت عمومی رها کردن روایتی که با آنان موافق باشد.

از جمله دستهٔ اول:

کتاب مصححة عبدالرحمن بن ابی عبدالله است و در آن می‌گوید: اگر آن مطلب را در کتاب خداوند نیافتید آن را بر اخبار عامه عرضه دارید آنچه که موافق اخبار آن‌ها باشد آن را رها کنید و آنچه که با اخبار ایشان در تضاد باشد بدان عمل نمائید.

از رساله القطب نیز با سندی مرسل روایت کرده و او از حسن بن ری نقل می‌کند که گفت: ابو عبدالله‌ﻋﻠﻴﻪ‌السلام گفت: هر وقت دو حدیث بر شما ارائه گردید آنچه را که مخالف قوم (اهل سنت) باشد انتخاب نمائید.

و دوباره از آن رساله با اسناد خود و او از حسن بن جهم روایت کرده که گفت: به بندهٔ صالح[۲] گفتم: آیا در آنچه از جانب شما به ما رسیده چاره‌ای جز خضوع و تسلیم در برابر شما داریم؟ گفت: خیر، به خدا سوگند چاره‌ای جز تسلیم برای ما ندارید، پس گفتم: از ابا عبدالله‌ﻋﻠﻴﻪ‌السلام چیزی روایت می‌شود و در جایی دیگر خلاف آن نقل می‌گردد کدام یک از آن‌ها را بپذیریم؟ گفت: آنچه را که مخالف قوم (اهل سنت) است قبول کن و آنچه را که موافق قوم باشد از آن اجتناب و دوری گزین.

۱- به کتاب ما (موقف الخمینی من أهل السنة) ص ۲۷ مراجعه کن، و تا اینکه شخصیت او را بشناسی.

۲- نگا: کتاب نویسنده را بنام «موقف الخمینی من أهل السنة» ص ۲۷ تا بدانی که منظور از «بنده صالح» کیست.

و خمینی بر روایت گذشته تعلیق نموده می‌گوید: بدیهی است که روشنی دلالت اخبار بر اینکه مخالفت با عامه در دو روایت متضاد رجحان دارد با اینکه سند یکی معتبرتر باشد، بلکه با وجود صحت یکی از آن‌ها ظاهراً و معروف و مشهور بودن محتوی آن در میان اصحاب بلکه با اینکه در تمامی ابواب فقه و سنت فقهاء ترجیح یافته و معمولی و شایع گشته در میان عموم باشد[۱].

و ترجیح یکی از اخبار متعارض به باور اهل تشیع با مقیاس مخالفت با اهل سنت، تنها نتیجهٔ ناسازگاری و ناموافق بودن دلایل احکام و عقائد ایشان می‌باشد، چه برخورد و تضاد اخبار، موجب اختلاف در مدلول روایات می‌شود، و ساده‌ترین راه حل به نظر آنان همان پذیرفتن آن چیزیست که مخالف اهل سنت باشد.

و دوباره می‌گوید:

و از دستهٔ دوم:

از عیون با سند خود از علی بن اسباط روایت می‌کند که گفت: به امام رضا‌ؑ گفتم: حادثه‌ای پیش می‌آید و من آن را نمی‌دانم و در شهری که من هستم از پیروان شما کسی آنجا نیست که از وی طلب فتوی نمایم پس باید چه کار کنم؟ گفت: نزد فقیه شهر برو و از وی در خصوص کارت طلب فتوی کن، اگر برایت به چیزی فتوی داد بر خلاف آن عمل کن، چه حق در آن می‌باشد.

خمینی آن را تفسیر کرده و می‌گوید: مورد این کار، صورتی اجباری و ناچاری و ناهمواری راه به سوی حق و واقعیت است، فلذا وی را به سوی

۱- مصدر گذشته ص ۸۳.

راهی راهنمائی کرده که در هنگام بسته بودن راه واقعی، بدان باز گردد[۱].

پس راه شناخت احکام شرعی صحیح نزد فرد شیعی در حالی که در مکانی باشد که مردمان آنجا مخالف عقیدهٔ وی باشند، اینست که از دانشمندان آنجا طلب فتوی کند و بر خلاف فتوی عمل نماید: چه حق در خلاف آن می‌باشد.

و خمینی و همهٔ شیعیان معتقدند که اگر از امام معصوم فتوایی صادر گردید و موافق نظر اهل سنت بود فتوای او به خاطر تقیه بوده است بدین علت که امامان معصوم و اهل سنت با هم در تضاد هستند و به هم پیوستگی میان آن‌ها غیر ممکن است، همانند عدم اجتماع شب و روز و گمراهی و هدایت.

و در این رابطه خمینی می‌گوید:

عبید بن زراره از ابا عبدالله‌ؑ روایت کرده که گفت: آنچه را که از من شنیده‌ای که با سخن مردم (اهل سنت) شباهت دارد در آن تقیه هست، و آنچه را که از من شنیده‌ای و مشابه سخن مردم نیست تقیه‌ای در آن وجود ندارد.

خمینی آن را تفسیر کرده به اینکه: بعید به نظر نمی‌رسد که مقصود وی شباهت با سخن مردم در آراء و اهواء ایشان مانند اعتقاد به جبر و قیاس و فتاوای باطل معروف از طرف آنان مانند باور به عول و تعصیب باشد[۲].

و از دید آن‌ها ایمان شیعی کامل نمی‌شود مگر اینکه با اهل سنت مخالفت نماید و در غیر این صورت مجرم و گناه کار است و اعتقادش ناقص و ناتمام. خمینی می‌گوید: و اما قول او در روایتی که گفته است: شیعیان ما

۱- همان: ص ۸۳.

۲- همان: ص ۸۲.

کسانی هستند که ولایت ما را می‌پذیرند و به قول ما عمل می‌کنند و با دشمنان ما مخالفت می‌ورزند، کسی که این طور نباشد از ما نیست.

و نیز قول او در روایتی دیگر که می‌گوید: آنچه که آن‌ها بر طبق آن عمل می‌کنند شما بدان معتقد نمی‌باشید. و نیز آنان به موجب چیزی که شما از آن برخوردار هستید عمل نمی‌نمایند، پس با آن‌ها مخالفت کنید چون ایشان از دین حنیف و پاک و اسلام چیزی نمی‌فهمند، پس ظاهر این دو قول مخالفت با اهل سنت در رابطه با اعتقاد ایشان و در مورد قضیهٔ امامت و آنچه بدانها ارتباط دارد می‌باشد.[1]

و بدتر از این‌ها اینست که خمینی می‌پندارد اهل سنت به هر چیزی روی آورند، آن چیز باطل و یاوه است، خواه عبادت باشد و یا غیر آن.

و می‌گوید: و اما قول او در صحیح اسماعیل بن بزیع که می‌گوید: اگر مردم را دیدی که به چیزی روی می‌آورند از آن چیز پرهیز کن.

نشانهٔ اینست که علاقه‌مند بودن اهل سنت به چیزی و مصر بودن آن‌ها بر آن بر بطلان آن چیز دلالت دارد، و به هر حال شکی نیست که مخالفت با عامه از روش‌های ترجیح در باب تعارض است[2].

پس تمسک جستن اهل سنت به کتاب خداوند مهربان و والامقام و عمل کردن به سنت پیامبر خدا ﷺ از دیدگاه کسانی که خود را در جامهٔ دوستی با اهل بیت پیچیده‌اند در حالی که به خدا و رسول خدا ﷺ طعنه می‌زنند باطل و یاوه می‌باشد.

۱- همان: ص ۸۳.

۲- همان: ص ۸۳.

سپس می‌خواهد چکیدهٔ بحث گذشته را بیان دارد، پس می‌گوید: حاصل تمام آنچه از اول بحث تا اینجا بیان داشتیم اینست که آنچه رجحان دارد و نصی دربارهٔ آن آمده در دو امر خلاصه می‌شود:

موافقت با قرآن و سنت و مخالفت با عامه (اهل سنت) است[۱].

و دوباره می‌گوید: در حقیقت روشن شد (که در باب تعارض روایات) تنها روایتی قابل قبول و مرجح است که با کتاب (قرآن) موافق، و با عامه (اهل سنت) مخالف باشد، بنابراین هر یک از آن دو می‌توانند گزینه‌ای ثابت و ترجیح‌دهنده به دست دهند، آن هم بخاطر انتشار آن، یا به نفع و جهت خویش و امکان دارد که هر یک از آن‌ها آن را بر جهت خود بکشد.

نوهٔ ابن سبأ برای ما بیان نکرده که قرآن چیست و سنت کدام، آیا آن سنت همان سخنان و افعال و تقریرات رسول خداست ﷺ که عقائد اهل تشیع را نابود و متلاشی می‌کنند، یا دروغ پردازی‌های زراره و جعفی و غیر ایشان از کسانی که به واسطهٔ شیعه‌گری امرار معاش می‌کنند و ملحدان نژادپرست است.

و امیدوارم ای برادر خواننده، بیان وجوب مخالفت میان اهل سنت و شیعیان را بر تو طولانی نکرده باشم، و حالا سخن خود را با کلام شیخ محمد بن عبدالوهاب رحمه الله به پایان می‌رسانم آنجا که می‌گوید: ایشان[۲] مخالفت با اهل سنت و جماعت را، آن کسانی که عقیدهٔ رسول الله ﷺ و اصحاب وی را داشتند به عنوان اصلی برای نجات خویش قرار داده‌اند، اهل سنت هر چیزی را انجام داده باشند آن‌ها آن را رها کرده‌اند. و هر چیزی را

۱- همان: ص ۸۳.

۲- یعنی اهل تشیع.

ترک کرده باشند آنان بدان عمل نموده‌اند، پس با این کار خود مستقیماً از دین خارج گشته‌اند.

شیطان ایشان را اغوا نموده و به آنان املا کرده و مدعی شده‌اند که این مخالفت علامت و نشانۀ فرقۀ ناجیه می‌باشد، در حالی که پیامبر خدا ﷺ فرموده: فرقۀ نجات یافته عموم مؤمنان و معتقدان به آنچه من و یارانم بدان باور داریم می‌باشند.

پس باید به گروه‌ها و اعتقادات و اعمال آن‌ها نگریست، هر کدام از آن‌ها با پیامبر ﷺ و یاران او موافق باشد داخل فرقۀ ناجیه قرار می‌گیرد، و اهل سنت هستند که از آثار پیامبر ﷺ و آثار اصحاب او پیروی می‌کنند، همانطور که بر هیچ منصفی که با چشم حق و راستی می‌نگرد پوشیده نیست، پس آنان سزاوارترند که فرقۀ نجات یافته باشند و نشانه‌های نجات در ایشان نمایان است، چه آنان همچنان بر دین خدا بدون تحریف، استوار و پا بر جا هستند، و مذهب و شوکت آن‌ها در بیشتر جاها ظهور یافته است و دانشمندان پژوهشگر و محدثین و اولیاء و صالحان زیادی در میان آن‌ها وجود داشته است، در حالی که رافضی‌ها از ولایت و دوستی با پروردگار بی‌بهره بوده‌اند و هرگز کسی نشنیده که یک ولی در میان ایشان موجود بوده باشد[1].

۱- رسالة فی الرد علی الرافضة ـ شیخ محمد بن عبدالوهاب؛ ص ۳۰-۳۱.

«شیعیان می‌گویند اهل سنت خداوند متعال را نمی‌شناسند»

کلینی در کافی ۱۸۰/۱ روایت نموده است:

ابو حمزه می‌گوید: ابو جعفر‌ عليه السلام به من گفت: تنها کسی خدا را پرستش می‌کند که او را بشناسد، اما کسی که خدا را نمی‌شناسد وی را به‌گونه‌ای اشتباه پرستش می‌نماید، گفتم: ای جانم به فدایت شناخت خدا چیست؟ گفت تصدیق خداوند عزوجل و رسول او ﷺ و دوستی با علی‌ عليه السلام و پیروی از او و امامان هدایت‌ عليهم السلام و بیزاری جستن به خدا از دشمنان ایشان، اینگونه خدای عزوجل شناخته می‌شود. و از عمرو بن ابی مقدام و او از جابر روایت کرده که گفت: از ابا جعفر‌ عليه السلام شنیدم که می‌گفت: تنها کسی خداوند عزوجل را می‌شناسد که به همراه شناخت خدا امام خویش را از میان ما اهل بیت بشناسد و کسی که خداوند عزوجل و امام خود را از اهل بیت نشناسد بدین ترتیب او غیر خدا را می‌شناسد و پرستش می‌کند و به خدا سوگند در گمراهی قرار دارد.[1]

پس به اعتقاد روافض، انسان خداوند پاک و بلند مرتبه را نمی‌شناسد مگر هنگامی که از امامان دوازده گانه پیروی کند و معتقد باشد که خداوند تبارک و تعالی اطاعت از آنان را بر مردمان فرض نموده است، و ایشان آن دری می‌باشند که باید از آن داخل شد، و آن‌ها ... و آن‌ها .... الخ و با این مقیاس اهل سنت آن طور که سزاوار خداست وی را نمی‌شناسند بدین علت که آنان چنین اعتقادی ندارند و امامت کسانی که به گمان روافض امام هستند نزد ایشان ثابت نشده است ... در حالی که اهل سنت محبتی کامل

۱- اصول کافی - کلینی ۱۸۱/۱.

و احترامی زیاد برای تمامی اهل بیتﷺ در دل دارند، و آنان را از حیث ارج نهادن و محبت در مقامی که در خور آن می‌باشند قرار می‌دهند. اما اینکه ایشان را از سطح بشریتشان بالاتر ببرند این سرشت کسانی نیست که از سرچشمۀ پاک اسلام نوشیده‌اند.

«شیعیان و نکوهش اهل سنت در تفسیرهایشان»

شیعیان دوازده امامی تقریر نموده‌اند که اعتراف به امامت علیس و امامانی که پس از وی آمده‌اند و وابستگی به محبت و دوستی ایشان، و کینه و دشمنی با مخالفین و دشمنان آن‌ها، اصلی از اصول ایمان و اعتقاد می‌باشد، بگونه‌ای که ایمان شخص درست نیست مگر اینکه چنین باوری برای وی حاصل گردد، با وجود اینکه به اصول دیگر اعتراف نماید؛ آنان همچنین وجوب اطاعت از امامان و باور به برتری و مزیت ایشان را بر همگی مخلوقات اثبات کرده‌اند، امامیه تمام این‌ها را مقرر داشته و سپس به بافتن نصوص قرآن بر آنچه که نصب نموده و مقرر داشته می‌پردازد، بلکه بر این هم افزوده و گفته‌اند: تمام آیات مدح و ثنا، دربارۀ امامان و دوستداران ایشان نازل شده‌اند و همۀ آیات سرزنش و توبیخ، در رابطه با مخالفین و دشمنان آن‌ها فرود آمده‌اند[1].

و در این صفحات اندک، برخی از این نمونه‌ها را از تفسیر آیات نکوهش و ملامت به اعتقاد اهل تشیع از تفاسیر ایشان ارائه می‌کنیم که می‌گویند مقصود این آیات همان (نواصب) یا به معنی شامل‌تر اهل سنت می‌باشد، بدون اینکه به منهج و خط مشی آن‌ها دربارۀ تفسیر آن آیات مداخله کنیم، چه این را در کتابمان (الشیعة والقرآن) که چهارمین کتاب از سلسله

۱- التفسیر و المفسرون ۳۳/۲.

کتاب‌های (بررسی‌هایی درباره طرز تفکر شیعیان) بیان داشته‌ایم از خداوند تبارک و تعالی مسئلت داریم که چاپ کردن آن را برای ما میسر گرداند.

و هم‌اکنون آنچه را که ما در صدد بیان آن هستیم عرضه می‌داریم و به بر شمردن آن بدون شرح و توضیح اکتفا می‌کنیم مگر چیزی که به علت مبهم و مرموز بودن نیازمند توضیح باشد.

فرموده خداوند متعال:

﴿غَيۡرِ ٱلۡمَغۡضُوبِ عَلَيۡهِمۡ وَلَا ٱلضَّآلِّينَ﴾ [الفاتحة: ۷]

«نه راه آنان که بر ایشان خشم گرفته‌ای، و نه راه گمراهان و سرگشتگان».

ابن ابی عمیر بصورت مرفوع دربارۀ این فرموده روایت می‌کند و می‌گوید: این فرموده: «غير المغضوب عليهم وغير الضالين»[۱] این گونه نازل شده است. گفت: المغضوب علیهم: فلانی[۲] و فلانی[۳] و فلانی[۴] و نواصب هستند و الضالین: شبهه افکنانی هستند که امام را نمی‌شناسند[۵].

فرموده خداوند متعال:

﴿وَلَقَدۡ أَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ءَايَٰتِۭ بَيِّنَٰتٖۖ وَمَا يَكۡفُرُ بِهَآ إِلَّا ٱلۡفَٰسِقُونَ﴾ [البقرة: ۹۹]

«بی‌گمان ما آیه‌های روشنی برای تو فرستادیم و جز بیرون روندگان از حق و حقیقت کسی بدان‌ها کفر نمی‌ورزد».

۱- به کتاب ما (الشیعة و تحریف القرآن) نگاه کن.

۲- منظورش ابوبکرس می‌باشد.

۳- منظورش عمرس می‌باشد.

۴- منظورش عثمانس می‌باشد.

۵- تفسیر البرهان بحرانی ۵۲/۱، تفسیر قمی ۲۹/۱، فصل الخطاب ۲۰۲، تفسیر صافی ۱/۵۵.

امام عسکری گفته است: خداوند متعال فرموده: ﴿وَلَقَدۡ أَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ﴾ ای محمد، نشانه‌ها و آیه‌هایی دال بر صداقت نبوت بر تو فرستادیم و ﴿بَيِّنَٰتٖۖ﴾ و براهینی آشکار در خصوص امامت برادر، و وصی، و رفیق شفیقت نازل کردیم که روشن کنندۀ کفر کسی که دربارۀ تو و برادرت شک داشته باشد، و با دستور و حکم هر کدام از شماها به جای پذیرفتن و تسلیم مخالفت نماید هستند، سپس فرموده ﴿وَمَا يَكۡفُرُ بِهَآ﴾ یعنی به این نشانه‌های دال بر برتری و مزیت تو و علی پس از تو بر تمامی کائنات ﴿إِلَّا ٱلۡفَٰسِقُونَ﴾ یعنی بیرون روندگان از آئین خدا و اطاعت و فرمانبرداری وی اعم از یهودی‌ها و نواصب شبهه افکن در میان مسلمانان[1].

فرمودۀ خداوند متعال:

﴿قُلۡ مَن كَانَ عَدُوّٗا لِّـجِبۡرِيلَ فَإِنَّهُۥ نَزَّلَهُۥ عَلَىٰ قَلۡبِكَ بِإِذۡنِ ٱللَّهِ مُصَدِّقٗا لِّمَا بَيۡنَ يَدَيۡهِ وَهُدٗى وَبُشۡرَىٰ لِلۡمُؤۡمِنِينَ ٩٧ مَن كَانَ عَدُوّٗا لِّلَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَرُسُلِهِۦ وَجِبۡرِيلَ وَمِيكَىٰلَ فَإِنَّ ٱللَّهَ عَدُوّٞ لِّلۡكَٰفِرِينَ﴾ [البقرة: ۹۷-۹۸]

«بگو: کسی که دشمن جبرئیل باشد زیرا که او به فرمان خدا قرآن را بر قلب تو نازل کرده است، قرآنی که کتاب‌های آسمانی پیشین را تصدیق می‌کند، و هدایت و بشارت برای مؤمنان است، کسی که دشمن فرشتگان و فرستادگان او و جبرئیل و میکائیل باشد، چه خداوند دشمن کافران است».

امام عسکری گفت: حسن بن علی گفت: خداوند متعال قوم یهود را به خاطر دشمنی با جبرئیل ـ آن فرشته‌ای که حکم خداوند بلند مرتبه را که آنان از آن کراهت داشتند در میان ایشان اجرا می‌کرد ـ مورد

۱- تفسیر البرهان ۱۳۵/۱.

نکوهش و ملامت قرار داده است، و دوباره آن‌ها و نیز نواصب را به علت کینه‌توزیشان با جبرئیل و میکائیل و فرشتگانی که به خاطر تأیید و نصرت علی‌ﷺ بر کافرین و خوار و ذلیل کردن آنان با شمشیر قاطع و برنده‌اش نازل شدند، سرزنش نموده است.

گفته است (قل) بگو: ای محمد (من کان عدوا لجبریل) از ملت یهود به علت نجات دادن بختنصر از دست دانیال که می‌خواست وی را به خاطر جنایتی که مرتکب شده بود به قتل برساند تا اینکه حکم خداوند در رابطه با عذاب قوم یهود به موعد خود رسید و عذابی را که در علم ازلی جریان داشت بر آنان فرود آورد، و نیز کسی که دشمن جبرئیل باشد اعم از سایر کفار دشمنان محمد و علی‌ﷺ چه خداوند متعال جبرئیل را برای تأیید و نصرت علی‌ﷺ فرستاده است، و کسی که به خاطر پشتیبانی و یاری دادن جبرئیل برای محمد و علی‌ﷺ و اجرای حکم پروردگارش در رابطه با نابودی دشمنان خدا بدست بندگانی که برمی‌گزیند، دشمنی می‌کند باید بداند که (فإنه) یعنی جبرئیل (نزله) یعنی قرآن را بر قلب تو نازل کرده‌ای محمد (بإذن الله) این نزول به امر و دستور خدا بوده است و این همانند این فرموده‌ی است. که می‌گوید:

﴿نَزَلَ بِهِ ٱلرُّوحُ ٱلۡأَمِينُ ١٩٣ عَلَىٰ قَلۡبِكَ لِتَكُونَ مِنَ ٱلۡمُنذِرِينَ ١٩٤ بِلِسَانٍ عَرَبِيّٖ مُّبِينٖ﴾ [الشعراء: ۱۹۳-۱۹۵]

«جبرئیل آن را بر قلب تو فرود آورده است تا از زمرۀ بیم دهندگان باشی با زبان عربی روشن و آشکاری».

(مصدقاً) «تصدیق می‌کند» یعنی موافق است با (لما بین یدیه) «کتاب‌های آسمانی پیشین» اعم از تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و شیث و غیر ایشان از انبیاء، و رسول خدا ﷺ فرموده است: این قرآن نوری آشکار، و

ریسمانی محکم، و پیوندی استوار، و مرتبه‌ای بلند، و درمان شفا بخش، و بخشش بزرگ، و خوشبختی با شکوه می‌باشد، کسی که به واسطۀ او روشنی بخواهد خدا وی را منور می‌گرداند، و کسی که وظایف و کارهایش را با آن منعقد نماید خدا وی را محفوظ می‌دارد، و کسی که به وی تمسک جوید خدا او را نجات می‌دهد، و کسی که از احکام آن جدا نشود خدا وی را رفعت می‌بخشد، و کسی که با آن طلب شفا کند خدا او را شفا می‌دهد، و کسی که آن را بر چیزهای دیگر ترجیح دهد خدا وی را هدایت می‌کند.

و کسی که هدایت را از غیر آن طلب کند خدا وی را گمراه می‌سازد، و کسی که آن را شعار و روپوش خود قرار دهد خدا وی را سعادتمند می‌گرداند، و کسی که آن را امام و مقتدی و معلول منتهی الهی خویش کند خدا وی را در باغ‌های پر از نعمت خود و زندگی مطمئن پناه خواهد داد، و بدین خاطر گفته است: (وهدی) یعنی این قرآن هدایت است (وبشری للمؤمنین) یعنی در آخرت برای آنان بشارت و مژده خواهد شد، و این هم بدین سبب است که قرآن در روز قیامت، مرد رنگ پریدۀ ضعیف را می‌آورد و به پروردگار عزوجل می‌گوید: ای خدایا، روزها وی را تشنه نگه داشته‌ام و شبها او را بیدار کرده‌ام و اشتیاق او را به رحمت تو تقویت کرده‌ام و خانوادۀ او را در مغفرت تو جا داده‌ام پس بر حسب گمان من و او نسبت به خودت با وی رفتار کن، خداوند متعال می‌فرماید: ملک را به دست راست وی بدهید، و ماندگاری را در دست چپ وی بگذارید، و او را به همسرانش از حورعین نزدیک گردانید، و پدر و مادرش را با جامه‌ای بپوشید که ارزش و قیمت آن با دنیا و مافیها قابل مقایسه نمی‌باشد، تا اینکه مخلوقات به آنان بنگرند و مورد احترام و تکریم قرار دهند، و به خود نگاه می‌کنند از خویش شگفت زده می‌شوند و می‌گویند: پروردگارا این‌ها از کجا به ما رسیده در حالی که اعمال ما بدان نرسیده است، پس خداوند عزوجل می‌فرماید: و به همراه

این‌ها تاج کرامت را بر سر ایشان بگذارید، که هیچ بیننده و شنونده‌ای مانند آن را ندیده و نشنیده و اندیشمندان و شبیه آن نیندیشیده‌اند، و به آنان گفته می‌شود: که این‌ها به خاطر تعلیم دادن قرآن به فرزندتان و نشان دادن آئین اسلام به وی، و تربیت دادن وی بر محبت و دوستی محمد رسول خدا ﷺ و علی ولی خدا، و آموزش دادن وی به دانش و فهم ایشان، چه آن‌ها آن کسانی هستند که خدا عملی را از هیچ کس نمی‌پذیرد مگر به واسطهٔ ولایت آنان و دشمنی نمودن با دشمنان ایشان، با وجود اینکه به مقدار آنچه ما بین زمین تا عرش هست محض رضای خدا طلا به عنوان صدقه پخش کند، این‌ها از مژده‌هایی است که بدان نوید داده می‌شوید، و این است قول خدای عزوجل (وبشری للمؤمنین) هواداران محمد و علی و کسانی که از آنان پیروی کرده‌اند اعم از جانشینان و اهل بیت ایشان، سپس گفته (من کان عدوا لله) به علت انعام وی بر محمد و علی و اهل بیت پاکشان، و این‌ها آن کسانی هستند که به سبب نادانیشان گفته‌اند: ما با خداوند وی، که بر محمد و علی آنچه را که ادعا می‌کنند عطا نموده است، و کسی که دشمن جبرئیل است بدین علت که خداوند متعال وی را به عنوان پشتیبان محمد و علی بر دشمنانشان قرار داده، و نیز پشتیبان سایر انبیاء و مرسلین نموده است. (وملائکته) یعنی و کسی که دشمن فرشتگان خدا باشد که خداوند آن‌ها را برای نصرت دینش و تأیید و پشتیبانی دوستانش فرستاده است، و این سخن برخی از منکرین نواصب است که از جبرئیل به سبب نصرت و دوستیش با علی بیزاری جسته‌اند، (ورسله) و کسی که با رسولان خدا، موسی و عیسی و سایر پیامبرانی که به سوی نبوت محمد و امامت علی دعوت کرده‌اند دشمنی کند، و این هم قول نواصب است که گفته‌اند: ما از آن دسته از پیامبرانی که به سوی امامت علی دعوت کرده‌اند بیزار و متنفریم، سپس فرموده: (وجبرئیل ومیکائیل) و کسی که دشمن جبرئیل و

میکائیل باشد، و این همانند سخن ناصبی‌هایی است که هنگام شنیدن فرموده‌ای از طرف پیامبر در خصوص علی آن را گفته‌اند، پیامبر ﷺ فرموده است: جبرئیل در طرف راست علی قرار دارد، و میکائیل در طرف چپ وی، و اسرافیل پشت سر وی و ملک الموت در جلوی او و خداوند متعال از بالای عرش خود نگاه رضایت به وی دارد و یاریش می‌دهد، بعضی از نواصب گفته‌اند ما از خدا و جبرئیل و میکائیل و فرشتگانی که در چنین وضعیتی با علی‌ؑ قرار دارند که پیامبر ﷺ از آن بحث می‌کند تبری می‌جوئیم، و فرموده: کسی که به علت تعصب بر علی بن ابی طالبؑ با آن‌ها دشمنی کند (فإن الله عدو للكافرين) و با آنان همانند برخورد دشمن با دشمنش رفتار می‌نماید، اعم از نازل کردن مصائب، و تشدید مجازات، و سبب نازل شدن این دو آیه سخنان دشمنان خدا از قوم یهود و نواصب بود که یهودی‌ها سخنان بدی را دربارۀ جبرئیل و میکائیل و سایر فرشتگان خدا می‌گفتند، و نواصب بدتر و زشت‌تر از این سخنان را راجع به خدا و جبرئیل و میکائیل و سایر فرشتگان خدا بر زبان می‌راندند، اما اقوال بد نواصب بدین خاطر بوده که پیامبر خدا ﷺ هنگامی که مدام در مورد فضایل و خصوصیات علی‌ؑ سخن می‌گفت که خداوند عزوجل وی را بدان‌ها مزیت داده، و از شرافتی بحث می‌کرد که خداوند متعال اهلیت آن را به وی عطا نموده است، و در تمامی این‌ها می‌گفت: جبرئیل از جانب خدا به من خبر داده، از جمله این سخنان می‌گفت: جبرئیل در سمت راست علی و میکائیل در طرف چپ وی قرار دارند، و جبرئیل بر میکائیل فخر فروشی می‌کند در مورد این که او در سمت راست علی‌ؑ واقع شده که سمت راست بر سمت چپ مزیت و برتری دارد، همانطور که همنشین پادشاهی در طرف چپ واقع شده فخر فروشی می‌کند، و هر دو بر اسرافیل که پشت سر وی مشغول

خدمت است و نیز بر ملک الموت که در جلو او به خدمت اشتغال دارد مباهات می‌کنند، چه سمت راست و یا چپ بر این طرف‌ها مزیت دارند، همانند افتخار ملازمان پادشاه به خاطر نزدیکتر بودن مکان، آن‌ها از پادشاهشان، و پیامبر خدا ﷺ در برخی از فرموده‌هایش می‌گفت برجسته‌ترین فرشتگان نزد خدا فرشته‌ای است که علی‌ؑ را بیشتر دوست داشته باشد، و اینکه سوگند فرشتگان در میان خودشان اینگونه است: سوگند به کسی که علی را پس از محمد مصطفی بر تمام مخلوقات برتری دارد، و یک بار فرموده است: فرشتگانِ آسمان‌ها و دربانان آن، همانند اشتیاق مادری مهربان به فرزند صالح و دلسوزش، پس از دست دادن و به خاک سپردن ده تا از فرزندانش، علاقه مند و شیفتهٔ دیدار علی بن ابی طالب‌ؑ هستند، پس آن نواصب می‌گفتند: تا کسی از جبرئیل و میکائیل و فرشتگان دیگر بحث می‌کند، تمام این‌ها برتری دادن علی و بالا بردن منزلت وی است. و خداوند متعال منحصراً از علی بحث می‌کند بدون سایر مخلوقات دیگر، لذا ما از خدا و فرشتگان و به ویژه جبرئیل و میکائیل که علی را پس از محمد بر همهٔ کائنات برتری می‌دهند تنفر داریم، و نیز از پیامبرانی که برای علی پس از محمد مزیت قائلند بیزاری می‌جوییم[۱] ... الخ.

فرمودهٔ خداوند متعال:

﴿وَٱتَّبَعُواْ مَا تَتۡلُواْ ٱلشَّيَٰطِينُ عَلَىٰ مُلۡكِ سُلَيۡمَٰنَۖ وَمَا كَفَرَ سُلَيۡمَٰنُ وَلَٰكِنَّ ٱلشَّيَٰطِينَ كَفَرُواْ يُعَلِّمُونَ ٱلنَّاسَ ٱلسِّحۡرَ وَمَآ أُنزِلَ عَلَى ٱلۡمَلَكَيۡنِ بِبَابِلَ هَٰرُوتَ وَمَٰرُوتَۚ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنۡ أَحَدٍ حَتَّىٰ يَقُولَآ إِنَّمَا نَحۡنُ فِتۡنَةٞ فَلَا

۱- تفسیر البرهان ۱۳۳/۱-۱۳۴.

تَكۡفُرۡۖ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنۡهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِۦ بَيۡنَ ٱلۡمَرۡءِ وَزَوۡجِهِۦۚ وَمَا هُم بِضَآرِّينَ بِهِۦ مِنۡ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذۡنِ ٱللَّهِۚ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمۡ وَلَا يَنفَعُهُمۡۚ وَلَقَدۡ عَلِمُواْ لَمَنِ ٱشۡتَرَىٰهُ مَا لَهُۥ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِنۡ خَلَٰقٖۚ وَلَبِئۡسَ مَا شَرَوۡاْ بِهِۦٓ أَنفُسَهُمۡۚ لَوۡ كَانُواْ يَعۡلَمُونَ﴾ [البقرة: ۱۰۲]

«و از آنچه شیاطین در [عهد] فرمانروایی سلیمان می‌خواندند، پیروی کردند. سلیمان کفر نورزید بلکه شیاطین کفر ورزیدند. به مردم جادو می‌آموختند. و [نیز از] آنچه در بابل بر دو فرشته، هاروت و ماروت فرو فرستاده شد. و [آن دو فرشته] به هیچ کسی [جادو] نمی‌آموختند مگر آنکه می‌گفتند: ما تنها [مایه] آزمونی هستیم. پس [با به کارگیری جادو] کافر مشو. آن گاه [مردم] از آن دو چیزی می‌آموزند که با آن بین شخص و همسرش جدایی می‌اندازند. و آنان با آن به کسی زیان رسان نبودند مگر به اراده خداوند. و آنچه را که می‌آموختند به آنان زیان می‌رساند و به آنان سود نمی‌بخشید و به راستی دانسته‌اند که هر کس خریدارش باشد در آخرت هیچ بهره‌ای ندارد و اگر می‌دانستند، بد چیزی است آنچه خودشان را به [بهای] آن فروختند».

امام عسکری علیه السلام در تفسیرش گفته که امام صادق علیه السلام گفت:

(واتبعوا) یعنی این‌ها و نواصب (ما تتلوا) قرائت می‌کنند (الشیاطین علی ملک سلیمان) و گمان برده‌اند که سلیمان آن قدرت زیاد را با این جادو و تدبیر بدست آورده است پس آنان را به واسطهٔ آن از کتاب خدا منع کرده‌اند، و این هم بدین خاطر است که یهودیان ملحد و ناصبیان همکارشان در الحاد و بی‌دینی وقتی که فضایل و خصوصیات علی ابن ابی طالب را از پیامبر خدا شنیده‌اند، و از محمد و علی معجزاتی را که خداوند متعال بر دست آن‌ها ظاهر کرده مشاهده نموده‌اند برخی از یهودیان و نواصب برای بعضی دیگر ابراز داشته‌اند و گفته‌اند: محمد تنها دنیا طلب است، نیرنگ‌ها و تردستی‌ها و جادوییهایی یاد گرفته و بخشی از آن را به علی نیز آموخته است، او

می‌خواهد در طول زندگیش بر ما پادشاهی کند و پس از خود سلطنت را به علی واگذارد، و آنچه می‌گوید ارتباطی به خدا ندارد، و سخن خودش است و می‌خواهد به وسیلۀ آن بر ما و بر همۀ بندگان بیچارۀ خدا رهبری کند. و در میان مردم سلیمان بن داود تمام دنیا و جنیان و انسان‌ها و اهریمن را زیر دست خود ساخت، و اگر ما هم بعضی از آنچه که سلیمان می‌دانست فرا می‌گرفتیم می‌توانستیم چیزهایی را که محمد و علی اظهار می‌دارند ما نیز انجام دهیم و آنچه را که محمد بن علی می‌دهد برای خود ادعا می‌نمودیم و از خضوع برای علی‌؈ بی‌نیاز می‌شدیم، پس در آن هنگام خداوند متعال همۀ یهودی‌ها و نواصب را نکوهش کرده و فرموده است: (نبذوا کتاب الله) «کتاب الله را انداختند» که به ولایت محمد و علی دستور می‌دهد (وراء ظهورهم) «پشت سرشان» بدان عمل ننموده‌اند و از جادوهایی که شیاطین بر ملک سلیمان قرائت می‌کنند پیروی کرده‌اند ... الخ[۱].

فرمودۀ خدا:

﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمۡ كَحُبِّ ٱللَّهِۖ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَشَدُّ حُبّٗا لِّلَّهِۗ وَلَوۡ يَرَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ إِذۡ يَرَوۡنَ ٱلۡعَذَابَ أَنَّ ٱلۡقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعٗا وَأَنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلۡعَذَابِ﴾ [البقرة: ١٦٥]

«برخی از مردم هستند که غیر از خدا، خدا گونه‌هائی بر می‌گزینند و آنان را همچون خدا دوست می‌دارند، و کسانی که ایمان آورده‌اند خدا را سخت دوست می‌دارند، آنان که ستم می‌کنند اگر می‌شد عذابی را مشاهده نمایند که هنگام رستاخیز می‌بینند، می‌فهمند که قدرت و عظمت همه از آن خداست، و خدا دارای عذاب سختی است».

۱- تفسیر البرهان ۱۳۶/۱.

از جابر روایت شده که گفت: از ابا جعفرؑ راجع به این فرمودۀ خداوند عزوجل ﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمۡ كَحُبِّ ٱللَّهِۖ﴾ سؤال کردم، او گفت: آنان به خدا سوگند، دوستداران فلان و فلان[1] هستند، که آنان غیر از آن امامی که خدا وی را برای مردم به عنوان امام منصوب کرده، برگزیده‌اند[2]، و بدین علت فرموده است:

﴿وَقَالَ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُواْ لَوۡ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنۡهُمۡ كَمَا تَبَرَّءُواْ مِنَّاۗ كَذَٰلِكَ يُرِيهِمُ ٱللَّهُ أَعۡمَٰلَهُمۡ حَسَرَٰتٍ عَلَيۡهِمۡۖ وَمَا هُم بِخَٰرِجِينَ مِنَ ٱلنَّارِ﴾ [البقرة: ۱۶۷]

«و پیروان می‌گویند: کاش بازگشتی به دنیا می‌داشتیم تا از آنان بیزاری جوئیم، همانگونه که آنان از ما بیزاری جستند، این چنین خداوند کردارهایشان را بگونۀ حسرت‌زا و اندوهباری نشان ایشان می‌دهد، و آنان هرگز از آتش دوزخ بیرون نخواهند آمد».

سپس ابو جعفرؑ گفته است: آنان ای جابر به خدا سوگند پیشوایان ظالمان و پیروانشان هستند[3].

۱- ابوبکر و عمر رضی الله عنهما.

۲- اهل سنت اصحاب رضی الله عنهم را همانند خداوند متعال دوست ندارند و من تمام شیعیان را به مبارزه می‌طلبم که مبنی بر ادعای روحانیشان تنها یک نص را ارائه نمایند، بر خلاف اهل تشیع که خداوند متعال در اعتقاد ایشان از هیچ چیزی آگاهی ندارد مگر پس از به وقوع پیوستن آن در حالی که امامان را به آگاهی به تمام اشیاء و حتی علم غیب توصیف می‌کنند، و می‌گویند خدا از دستورات ایشان پیروی می‌کند، و اینجا جای شرح و توضیح اعتقاد شیعیان درباره خداوند متعال نیست، و قسمتی از معتقداتشان را در این رابطه در بحث (إله السنة غیر إله الشیعة) از این کتاب توضیح داده‌ایم.

۳- تفسیر البرهان: ۱۷۲/۲ و الکافی ۳۷۴/۲.

فرمودۀ خداوند متعال:

﴿ٱللَّهُ وَلِيُّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ يُخۡرِجُهُم مِّنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِۖ وَٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَوۡلِيَآؤُهُمُ ٱلطَّٰغُوتُ يُخۡرِجُونَهُم مِّنَ ٱلنُّورِ إِلَى ٱلظُّلُمَٰتِۗ أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ﴾ [البقرة: ۲۵۷]

«خداوند متولی و عهده‌دار کسانی است که ایمان آورده‌اند ایشان را از تاریکی‌های گمراهی بیرون می‌آورد و به سوی نور حق رهنمون می‌شود و اما کسانی که کفر ورزیده‌اند، طاغوت متولی و سرپرست ایشانند، آنان را از نور ایمان بیرون آورده به سوی تاریکی‌های کفر می‌کشانند، اینان اهل آتشند و در آنجا جاویدان می‌مانند».

از عبدالله بن یعفور روایت شده که گفت: به ابا عبدالله‌؈ گفتم: ما با مردم معاشرت و آمد و شد داریم و از این بسیار شگفت زده هستیم که چرا کسانی که ولایت شما را نمی‌پذیرند و دوستدار فلان[۱] و فلان[۲] هستند صاحب امانتداری و صداقت و وفادارینده[۳]، و گروهی که هوادار شمایند دارای چنین امانت‌داری و وفاداری و صداقت نمی‌باشند[۴]؟ گفت: ابا عبدالله‌؈ برخاست و نشست و مانند شخصی عصبانی به من رو کرد و سپس گفت: آن کسی که زیر سلطۀ ولایت امام ستمکاری برود که از جانب خدا تعیین نشده

۱- ابوبکرس.

۲- عمرس.

۳- شکر و سپاس خداوندی را که این راوی را به سخن در آورده تا فضیلت مردمانی را بیان دارد که سرپرستی و دوستی بهترین مخلوقات پس از انبیاء و مرسلین؋ را پذیرفته‌اند.

۴- این همان دین و اعتقاد شیعیان می‌باشد.

باشد، دین ندارد، و کسی که مطیع ولایت و سرپرستی امامی می‌باشد که از طرف خدا منصوب گردیده مورد سرزنش قرار نمی‌گیرد.

گفتم: آن‌ها بی‌دین هستند و این‌ها ملامت نمی‌شوند.

گفت: آری آن‌ها بی‌دین هستند و این‌ها مورد ملامت و نکوهش واقع نمی‌گردند، سپس گفت: مگر به فرمودۀ خداوند عزوجل گوش فرا نمی‌دهی که می‌فرماید: ﴿ٱللَّهُ وَلِيُّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ يُخۡرِجُهُم مِّنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِۖ﴾ یعنی به واسطۀ اعتراف به ولایت هر امام دادگری که از سوی خدا تعیین گردیده از تاریکی‌های گناهان به سوی نور و روشنایی توبه و مغفرت، آن‌ها را بیرون می‌آورد، و فرموده: ﴿وَٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَوۡلِيَآؤُهُمُ ٱلطَّٰغُوتُ يُخۡرِجُونَهُم مِّنَ ٱلنُّورِ إِلَى ٱلظُّلُمَٰتِۗ﴾ [البقرة: ۲۵۷] مقصود خداوند به این فرموده تنها این است که آن‌ها بر روشنایی اسلام بودند ولی هنگامی که ولایت هر امام ستمگر و تعیین نشده از جانب خدا را قبول کرده‌اند، به علت دوستی با آن امامان از روشنایی اسلام بیرون رفته و به سوی تاریکی‌های گمراهی رهسپار گشته‌اند، پس مستوجب این شده‌اند که به همراه کفار به دوزخ بروند، آنان دوزخیان و بصورت همیشگی در آنجا خواهند ماند[1].

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَٱسۡتَفۡتِهِمۡ أَهُمۡ أَشَدُّ خَلۡقًا أَم مَّنۡ خَلَقۡنَآۚ إِنَّا خَلَقۡنَٰهُم مِّن طِينٖ لَّازِبِۭ﴾ [الصافات: ۱۱]

«به منکران بعث و قیامت بگو و از ایشان پرس‌وجو کن که آیا آفرینش دوبارۀ ایشان سخت‌تر و دشوارتر است یا آفرینش (آسمان‌ها و زمین و سایر) چیزهائیی که آفریده‌ایم؟ ما که ایشان را از گل چسبندۀ ناچیز آفریده‌ایم».

۱- تفسیر البرهان: ۱۴۱/۳ و الکافی: ۳۷۵/۱.

عبدالغفار جازی از ابا عبدالله‰ روایت می‌کند که گفت: خداوند مؤمن را از گل بهشت و کافر را از گل دوزخ آفریده است، و گفت: اگر خداوند به بنده‌اش ارادۀ خیر کند بوی او و بدن او را پاک می‌گرداند، پس هر چیز خیری را بشنود حتماً آن را می‌شناسد و هر چیز منکر و بدی را بشنود یقیناً از آن دوری می‌گزیند و آن را ناپسند می‌شمارد.

و گفت: از وی شنیدم که می‌گفت: گِلها سه گونه‌اند: گل پیامبران، و شخص مؤمن نیز از آن گل می‌باشد، مگر اینکه پیامبران از خالص آن هستند و آنان اصلند و دارای فضیلت و برترند و مؤمنان فرع ایشان هستند و از گل چسبنده آفریده شده‌اند و خداوند عزوجل میان آن‌ها و پیروانشان تفاوت نمی‌گذارد.

و گفته است: گل ناصبی از نوع گل سیاه و لجن تغییر یافته است، و اما مستضعفان از خاک آفریده شده‌اند، ایمان مؤمن تغییر نمی‌یابد و متحول نمی‌گردد و اعلان دشمنی ناصبی هم مبدل نمی‌شود و خداوند در مورد ایشان مختار می‌باشد و به میل خود با آنان رفتار می‌کند[1].

و این فرموده:

﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا جَآءَكُمُ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ مُهَٰجِرَٰتٖ فَٱمۡتَحِنُوهُنَّۖ ٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِإِيمَٰنِهِنَّۖ فَإِنۡ عَلِمۡتُمُوهُنَّ مُؤۡمِنَٰتٖ فَلَا تَرۡجِعُوهُنَّ إِلَى ٱلۡكُفَّارِۖ لَا هُنَّ حِلّٞ لَّهُمۡ وَلَا هُمۡ يَحِلُّونَ لَهُنَّۖ﴾ [الممتحنة: ۱۰]

«ای مؤمنان! هنگامی که زنان مؤمنه به سوی شما مهاجرت کردند ایشان را بیازمائید، خداوند از ایمان آنان آگاه‌تر است، هرگاه ایشان را مؤمنه یافتید، آنان را به سوی کافران بر نگردانید، این زنان برای آن مردان، و آن مردان برای این زنان حلال نیستند».

۱- تفسیر البرهان ۱۶/۴.

از فضیل بن یسار روایت شده است که گفت: به ابا عبداللهؑ گفتم: همسرم خواهری آگاه دارد که بر عقیدۀ ماست و تنها اندکی از مردم بصره به معتقدات ما باور دارند، آیا وی را به نکاح کسی که با او هم رأی نیستند در آورم؟ گفت: خیر، و برکتی در آن نیست، چه خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿فَلَا تَرۡجِعُوهُنَّ إِلَى ٱلۡكُفَّارِ﴾[1] زنان مؤمنه را به کافران باز نگردانید، و این فرمودۀ خدا:

﴿أَفَمَن يَمۡشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجۡهِهِۦٓ أَهۡدَىٰٓ أَمَّن يَمۡشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ﴾ [الملك: ۲۲]

«آیا آن کسی که نگونسار و بر رخساره راه می‌رود راهیاب‌تر است، یا کسی که بر پا ایستاده و درست در راه راست گام بر می‌دارد».

از فضیل روایت شده که گفت: نزد ابی جعفرؑ در مسجد الحرام رفتم و او در حالی که بر من تکیه کرده بود به مردم نگاه کرد و ما بر باب بنی شیبه بودیم و پس گفت: ای فضیل مردم در جاهلیت که حقی نمی‌شناختند و به آیین معتقد نبودند بدین شیوه طواف می‌کردند، ای فضیل به ایشان نگاه کن چه آنان هستند که بر رخساره راه می‌روند لعنت خدا بر آن‌ها باد، ایشان مردمانی مسخ شده و نگونساره هستند، سپس این آیه را تلاوت نمود. ﴿أَفَمَن يَمۡشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجۡهِهِۦٓ أَهۡدَىٰٓ أَمَّن يَمۡشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ﴾. به خدا سوگند مقصود وی علیؑ و اوصیاءؑ می‌باشد، سپس این آیه را تلاوت کرد:

۱- تفسیر البرهان ۳۲۴/۴، و به بحث (شیعیان و ازواج با اهل سنت) از این کتاب نگاه کن.

﴿فَلَمَّا رَأَوۡهُ زُلۡفَةٗ سِيٓـَٔتۡ وُجُوهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَقِيلَ هَٰذَا ٱلَّذِي كُنتُم بِهِۦ تَدَّعُونَ﴾ [الملك: ٢٧]

«هنگامی که این وعدهٔ را از نزدیک مشاهده کردند، چهره‌های کافران درهم و زشت می‌گردد، و بدیشان گفته می‌شود، این همان چیزی است که خود می‌خواستید».

گفت: منظور وی امیر المؤمنین است، و ای فضیل، تا روز قیامت هیچ کس غیر علی را به این نام، نامگذاری نمی‌کند مگر بدگوی دروغ‌پرداز، اما به خدا سوگند ای فضیل زیارت کنندگانی خالص برای خدا غیر از شما وجود ندارد و فقط گناهان شما را می‌بخشاید، و آن را فقط از شما می‌پذیرد، و شما مشمول این آیه می‌باشید:

﴿إِن تَجۡتَنِبُواْ كَبَآئِرَ مَا تُنۡهَوۡنَ عَنۡهُ نُكَفِّرۡ عَنكُمۡ سَيِّـَٔاتِكُمۡ وَنُدۡخِلۡكُم مُّدۡخَلٗا كَرِيمٗا﴾ [النساء: ٣١]

«اگر از گناهان کبیره‌ای بپرهیزید که از آن نهی شده‌اید، گناهان صغیرهٔ شما را از شما می‌زداییم و شما را به جایگاه بزرگوارانه‌ای وارد می‌گردانیم».

و گفت: ای فضیل، مگر راضی نیستید که نماز را ادا کنید و زکات را پرداخت نمائید و زبان‌هایتان را مهار کنید و داخل بهشت شوید؟ سپس این آیه را خواند:

﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ قِيلَ لَهُمۡ كُفُّوٓاْ أَيۡدِيَكُمۡ وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ﴾ [النساء: ٧٧]

«آیا نمی‌بینی کسانی که بدیشان گفته می‌شد دست از جنگ بردارید و نماز را برپا دارید و زکات مال را بدر کنید».

و گفت: به خدا سوگند این آیه شما را در بر می‌گیرد[1].

۱- تفسیر البرهان ۶۳۶/۴.

قول خداوند متعال:

﴿عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ ۝٣ تَصۡلَىٰ نَارًا حَامِيَةً﴾ [الغاشية: ٣، ٤]

«دائماً خواهند کوشد و رنج خواهند کشید، به آتش بس سوزان و گدازان دوزخ در خواهند آمد و خواهند سوخت».

عمرو بن مقداد می‌گوید: از ابا عبدالله‌؈ شنیدم که می‌گفت: هر ناصبی اگر هم پرستش و کوشش کند این آیه شامل وی می‌شود، (عاملة ناصبة) و هر ناصبی کوشا اعمالش از بین می‌رود و نابود می‌شود[1].

حنان از ابا عبدالله‌؈ روایت کرده که گفت: برای ناصبی اهمیتی ندارد نماز بخواند و یا زنا کند، و این آیه در رابطه با ایشان نازل گشته است ﴿عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ﴾[2]. دائماً خواهند کوشید و رنج خواهند کشید.

و این فرمودۀ خداوند متعال است:

﴿فَأَنذَرۡتُكُمۡ نَارًا تَلَظَّىٰ ۝١٤ لَا يَصۡلَىٰهَآ إِلَّا ٱلۡأَشۡقَى ۝١٥ ٱلَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ﴾ [الليل: ١٤-١٦]

«من شما را از آتش هولناکی بیم می‌دهم که شعله‌ور می‌شود و زبانه می‌کشد، بدان داخل نمی‌شود و نمی‌سوزد مگر بدبخت‌ترین انسان‌ها، همان کسی که حق را تکذیب می‌کند و به آیات آسمانی پشت می‌کند».

عبدالرحمان بن کثیر از ابا عبدالله‌؈ در مورد این فرموده: (فأنذرتکم ناراً تلظی...) روایت کرده که گفت: در دوزخ دره‌ای هست که در آن آتش وجود دارد، بدان داخل نمی‌شود و نمی‌سوزد مگر فلان[3]، آن کسی که پیامبرص را در سخنانش در مورد علی‌؈ تکذیب کرد و از ولایت وی

۱- تفسیر البرهان ۴۵۳/۴.

۲- تفسیر البرهان ۴۵۳/۴.

۳- مقصود وی ابوبکر؄ است.

اجتناب نمود، سپس گفت: آتش‌ها با هم تفاوت دارند، هر اندازه آتش در آن دره باشد برای نواصب مهیا گشته است[۱].

«یاری رساندن شیعیان به کفار بر علیه اهل سنت»

شیخ مفید در (الاختصاص) ص ۲۵۵ از مسلم مولی ابو الحسن‌ عليه السلام روایت کرده که گفت: مردی از ابو الحسن سؤال کرد و به وی گفت: ملت ترک بهترند یا این‌ها[۲]؟ به وی گفت: اگر نزد ترک‌ها رفتید به شما اجازه می‌دهند که به آئینتان رفتار نمائید؟ مسلم گوید: گفتم: نه بلکه برای کشتن ما تلاش می‌کنند.

پس ابوالحسن گفت: اگر به نواصب حمله کردند شما هم به همراه ایشان بر آنان حمله‌ور شوید یا آن‌ها را بر علیه آنان یاری رسانید.

پس حمایت از کفار بر علیه اهل سنت به اعتقاد شیعیان از واجبات است، چه عمل کردن به دستور امام معصوم بنا بر باور ایشان واجب می‌باشد.

و تاریخ هم برخی از حمایت‌های شیعیان را از کفار بر ضد اهل سنت ثبت و بایگانی نموده است، و در این رابطه شیخ الاسلام ابن تیمیه (رحمه الله) می‌گوید: و رافضی‌ها بزرگترین اهل هوی و هوس از حیث نادانی و ستم کاری می‌باشند با بهترین دوستان خدا پس از پیامبران از پیشتازان نخستین اعم از مهاجرین و انصار رضي الله عنهم که به نحو احسن از ایشان پیروی کرده‌اند، و یار و یاور کفار و منافقین هستند اعم از یهودی‌ها و نصاری و بت پرستان و بی‌دینان مانند نصیریه و اسماعیلیه و غیر ایشان از گمراهان، اگر دو دشمن

۱- تفسیر البرهان ۴۷۰/۴.

۲- یعنی اهل سنت.

بر سر پروردگارشان با هم در افتادند، و مردم در خصوص آنچه که پیامبران آورده‌اند با هم اختلاف پیدا کردند، بعضی از آنان بر آن ایمان آورده و برخی نیز بدان کفر ورزیده‌اند، خواه این اختلاف قولی باشد و یا عملی مانند جنگ‌های میان مسلمانان و اهل کتاب و مشرکین می‌بینی که آنان مشرکین و اهل کتاب را بر علیه مسلمانان اهل قرآن یاری می‌دهند، همانطور که افرادی از ایشان بیش از یک بار به این کار اقدام نموده‌اند، مانند: یاری دادن ترک‌ها و دیگران، علیه مسلمانان در خراسان و عراق و الجزیره و شام و مصر و جاهای دیگر، و حمایت از نصاری بر ضد مسلمانان در شام و مصر و مناطق دیگر در مبارزات متعددی که از مهمترین رویدادهایی هستند که در قرن چهارم و هفتم برای اسلام پیش آمده‌اند، چه هنگامی که کفار ترک (مغول) به مناطق اسلامی هجوم آوردند و تعداد بی‌شماری را از مسلمین به قتل رساندند، که تنها خدا به شمار آن‌ها آگاهی دارد، روافض از تمام مردم بیشتر با مسلمانان دشمنی کردند و کفار را یاری دادند، و همچنین حمایت ایشان از یهودی‌ها مشهور است حتی مردم آنان را درازگوش یهودی‌ها به شمار آورده‌اند[۱].

و دوباره می‌گوید: اهل تشیع معتقدند که کفر اهل سنت از کفر یهود و نصاری غلیظ‌تر است چه این‌ها به نظر ایشان کفار اصلی هستند و آن‌ها کفار مرتد می‌باشند، و کفر ارتداد به اجماع از کفر اصلی غلیظ‌تر و بدتر است، و بدین سبب کفار را بر علیه جمهور مسلمانان یاری می‌دهند، به قوم تاتار بر ضد جمهور مسلمانان یاری رساندند، و نیز آن‌ها از مهمترین عوامل حمله‌ور شدن چنگیز خان به کشورهای اسلامی بودند، و آمدن هولاکو به سوی عراق و گرفتن شهر حلب و غارت و چپاول صالحیه و شهرهای دیگر به واسطهٔ

۱- منهاج السنة ۵/۱.

خباثت و حیله‌گری آن‌ها به وقوع پیوست، و از این رو بود که ساز و برگ جنگی لشکریان مسلمین را به هنگام مرور بر آن‌ها در زمان برگشتن به مصر در مرحلهٔ اول به یغما بردند، و بدین علت راه‌ها را بر مسلمانان می‌بستند، در میان ایشان به سبب یاری دادن قوم تاتار و قوم فرنگ بر ضد مسلمین در هنگام پیروزی اسلام نگرانی زیادی به وجود آمد، و نیز آنان به خاطر پیروزی فرنگ و نصاری و مقدم شمردن آن‌ها بر مسلمانان اظهار خوشحالی کردند که مردم این شادمانی را از آنان شنیدند و تمام آنچه را که توصیف نمودم تنها بخشی از کارهایشان بود والا قضیه بزرگتر از اینهاست، و آگاهان به اوضاع و احوال اتفاق نظر دارند مبتنی بر اینکه قسمت اعظم شمشیرهایی که بر اهل قبله از جانب اهل قبله کشیده شده است تنها از طرف گروه‌های وابسته بدانها بوده است، و از نظر ضرر و زیان بر اسلام و مسلمانان و دوری از دستوارت اسلام از خوارج حروریه هم بدتر می‌باشند...[1].

و بر کسی که کمترین اطلاع از سابقهٔ تاریخی شیعیان داشته باشد، نقش وزیر ابن علقمی خیانت کار، در سقوط بغداد، پایتخت خلافت اسلامی در آن زمان، و آنچه بر مسلمین واقع شد اعم از قتل و جنگ و ذلت و خواری به واسطهٔ ملحق شدن به هولاکو و تحریک وی به لشکرکشی به عراق، و مهیا کردن ظروف تسلط و اشغال آن بر وی پوشیده نیست.

و ابن علقمی در برنامه‌ریزی برای این کار این گونه عمل کرد، به خلیفهٔ وقت مستعصم پیشنهاد کرد که برای کاهش دادن سنگینی‌های مالی بر بودجهٔ عمومی بیشترین عدد ممکن از سربازان را اخراج نماید، پس خلیفه در این مورد با وی موافقت کرد، در حالی که نمی‌دانست که پیشنهاد وزیر تنها تضعیف لشکر خلافت در رویارویی با هجوم قوم تاتار می‌باشد، تا جایی

۱- الفتاوی ۴۷۸/۲۸-۴۷۹ با اندکی تغییر.

که وضعیت اجتماعی و مالی لشکریان فرو ریخت، به نحوی که آنان را ناچار کرد که حتی در جمع‌آوری و پاک کردن آلودگی‌ها به کار گماشته شوند.

و به خاطر جمع آوری برخی از جوانب این خیانت علقمی بخشی از سخنان تاریخ‌دانان را در خصوص روشن نمودن هویت ابن علقمی و همکاری نمودن وی در سقوط خلافت اسلامی ارائه می‌نمائیم:

۱- جلال الدین سیوطی می‌گوید: ابن علقمی با تاتار مکاتبه کرد و ایشان را به تصرف نمودن بغداد تشویق نمود[۱].

۲- ابو شامه شهاب الدین بن عبدالرحمان بن اسماعیل می‌گوید[۲]: تاتار (مغول) با توطئه‌ای که با وزیر خلیفه چیدند بر بغداد تسلط یافتند[۳].

۳- قطب الدین یونینی بعلبکی گفته است: و وزیر ابن علقمی با تاتار مکاتبه کرد و ایشان را درآن تطمیع نمود، و یکی از نوکرانش را به سوی آنان فرستاد، و تسلط و عراق را برای آن‌ها هموار کرد، و از ایشان درخواست نمود که وی را در کشور، نایب خویش قرار دهند، پس این وعده را به وی دادند، و خود را برای لشکر کشی به قصد عراق آماده نمودند، و برای بدر الدین لؤلؤ صاحب موصل نوشتند که آنچه را که از وی درخواست می‌کنند از ساز و برگ جنگی برای ایشان ارسال نماید، پس آن‌ها را بر ایشان فرستاد، و موقعی که هدفشان را بر آورد کرد، پی برد که آنان اگر عراق را تصرف کردند در آنجا باقی نمی‌مانند، لذا بصورت مخفیانه برای خلیفه نامه نوشت و وی را از آنان بر حذر داشت تا برای جنگ با ایشان خود را مهیا

۱- تاریخ الخلفاء: ص ۴۶۵.

۲- شرح حال شخصیت‌های قرن ششم و هفتم ص ۱۹۸.

۳- مقصود وی ابن علقمی است.

سازد، ولی وزیر مانع رسیدن فرستادگان وی به خلیفه می‌شد و کسی که از آنان بدون اطلاع وزیر نزد خلیفه می‌رسید، خلیفه وزیر را از موضوع آگاه می‌ساخت. بعلبکی به توصیف لشکریان گسیل داده شده به بغداد ادامه می‌دهد و بیان می‌دارد که پس از اینکه به شکست دادن حامی ضعیف از جلوگیری حمله دست یافتند، در آن هنگام ابن علقمی وزیر به خلیفه سفارش نمود که با فرماندۀ تاتار مدارا کند، و با وی به توافق برسد، و از او خواست که به سوی وی بیرون رود و طی پیمانی دختر فرماندۀ تاتار را به نکاح پسرش امیر ابوبکر در آورد، و گفت: تو را در منصب خلافت باقی می‌گذارد همانطور که پادشاه روم را در سلطنت روم باقی گذاشت و این هم تأثیری جز مطیع بودن تو برای وی نخواهد داشت کما اینکه نیاکانت با شاهان سلجوقیه چنین وضعیتی داشتند، و اگر این امر را بپذیری لشکریانش را از تو منصرف می‌سازد، چه این موجب جلوگیری از ریختن خون مسلمانان می‌شود، و پس از آن ممکن است طبق خواست تو عمل نماید، پس رفتن به سوی وی را برایش مهم جلوه داد، و او به همراه جمعی از بزرگان اصحابش در خیمه‌ای فرود آمد و سپس وزیر وارد شد، و فقهاء و طرفدارانشان را فرا خواند تا در مجلس عقد نکاحی که ظاهرسازی کرده بودند حضور یابند، پس همه بیرون رفتند و کشته شدند، و بدین ترتیب گروه گروه بیرون می‌رفتند و به قتل می‌رسیدند[1].

۴- شمس الدین ذهبی بیان می‌دارد: بغداد، مقر خلافت تضعیف شد و از اخبار لشکری که به قصد کمک بسیج شده بود بی‌آگاه شدند و

۱- ذیل المرآة الزمان ۸۵/۱-۸۹.

کاروان عراق از هم گسیخت تمام این‌ها کار وزیر ابن علقمی رافضی بود که کوشید حکومت بنی عباس را از هم بپاشد و حکومت علوی را به جای آن برپا نماید[۱]، و مکاتبة با تاتار را آغاز کرد و آنان نیز برای وی نامه می‌نوشتند، در حالی که خلیفه به این امور اطلاعی نداشت، و چندان هم پاسدار مصلحت نبود[۲].

۵- ابن شاکر کتبی گفته است: و شروع به مکاتبه با تاتار نمود تا اینکه به هولاکو جرأت داد و وی را به تصرف در آوردن بغداد فراخواند[۳].

۶- عبدالوهاب ابن تقی الدین سبکی می‌گوید:

و او (علقمی) شیعۀ رافضی، در قلبش دشمنی و عداوت اسلام و مسلمانان بود، بنابر این، گردآوری ثروت و کم کردن لشکریان را برای خلیفه ضروری جلوه داد، پس سربازان به دنبال کسی بودند که آنان را برای تمیز کردن زباله‌ها به کار گیرد، و بعضی از آن‌ها برای امرار معاش اسبشان را به عنوان اجاره به مردم می‌دادند[۴].

سپس سبکی توطئه ابن علقمی را در رابطه با به قتل رساندن خلیفه و دانشمندان و فقهاء، و تصرف کردن بغداد و ریختن مشروبات در خانه‌های خداوند متعال را برای ما توصیف می‌کند و می‌گوید: و هولاکو به قصد تصرف بغداد از سمت شرق از خشکی آمد سپس دیواری برای لشکریانش ساخت و بغداد را محاصره نمود، وزیر به خلیفه پیشنهاد توافق و سازش با آن‌ها را داد،

۱- تا اینکه بازیچه‌ای در دست وی باشد و هر چه را که بخواهد انجام دهد بدون هیچ قید و بندی.

۲- دول الإسلام: ۱۱۸/۲.

۳- فوات الوفیات: ۱۳۱/۲.

۴- طبقات الشافعیه: ۱۱۰/۵.

و گفت: من به سوی آن‌ها بیرون می‌روم و با آنان پیمان صلح می‌بندم، پس بیرون رفت و به نفع خودش از تاتارها اطمینان حاصل کرد و به سوی مستعصم برگشت و گفت: ای سرور ما امیر المؤمنین فرماندۀ تاتار، دوست دارد که دخترش را به نکاح پسر شما امیر ابوبکر در آورد، و تو را بر منصب خلافت باقی گذارد، همانطور که پادشاه روم را بر سلطنت رها نمود، و این تأثیری جز فرمانبرداری تو از وی نخواهد داشت، کما اینکه وضعیت نیاکان تو با پادشاهان سلجوقی اینگونه بوده است، و لشکریانش را از تو منصرف می‌نماید پس ای سرور ما امیر المؤمنین، اگر این کار را انجام دهی موجب جلوگیری از خون‌ریزی مسلمانان خواهد شد، و از این به بعد می‌توانیم هر چه بخواهیم انجام دهیم، و بهتر است که به سوی وی بیرون بروی، پس امیر المؤمنین خود شخصاً و به همراه گروهی از اشخاص برجسته به سوی در هولاکوی ستمگر و درنده‌خو بیرون رفتند، ولا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم.

خلیفه را در چادری اقامت داد سپس وزیر داخل شد و فقهاء و شخصیت‌های برجسته را فرا خواند تا اینکه در مجلس عقد حضور یابند، آن‌ها از بغداد بیرون آمدند و گردنشان زده شد و بدین شیوه دسته دسته بیرون آمدند و به قتل می‌رسیدند، سپس اطرافیان خلیفه را احضار کرد و گردن همه را زد، آنگاه فرزندانش را نیز پیش خواند و گردن ایشان را هم زد ... و اما خلیفه را گفت که وی را شب هنگام احضار کند و در مورد چیزهایی از وی پرس‌وجو نمود و سپس دستور داد که او را نیز به قتل برسانند، پس به هولاکو گفته شد: اگر خون خلیفه ریخته شود دنیا تاریک می‌گردد و خرابی و ویرانی را برای مملکت به بار می‌آورد، چه او پسر عموی رسول خدا ﷺ و خلیفۀ خدا در زمین می‌باشد، پس ابلیس آشکار نصیر الدین

طوسی[۱] حکم داد و گفت: کشته می‌شود ولی خونش ریخته نمی‌شود، و نصیر از بدترین مردم بر مسلمانان بود. و گفته می‌شود که وی را با یک قالی پوشاندند و به وی لگد زدند تا این مرد، هنگامی که آمدند وی را به قتل برسانند بانگ بلندی سر داد، و تمام فرماندهانش را یکی پس از دیگری به قتل رساندند، پس از آن پل را نصب کردند و شمشیر کشیدند و به قتل عام بغداد پرداختند و این کشت و کشتار در بغداد سی و چند روز ادامه داشت و هیچ کس رهایی نیافت مگر آن کسی که خود را مخفی کرده باشد، و گفته شده که این کشتار سی روز ادامه پیدا کرده است، و گفته شده که پس از این هولاکو دستور داده که مقتولین را سرشماری کنند، پس یک میلیون و هشتصد هزار نفر بودند که نصف این عدد، نهصد هزار نفر از آن‌ها به حساب نیامدند، آنگاه اعلان امان‌دهی کردند، پس کسانی که خود را پنهان کرده بودند بیرون آمدند و بسیاری از آنان به سبب بلایای گوناگون زیر زمین تلف شدند و آنانی هم که بیرون آمدند انواع پستی و ذلت و خواری چشیدند، سپس منازل حفر شدند و گنیجنه‌ها و دارائی‌های بی حد و حسابی از آن‌ها بیرون آورده شد، و آنان وارد خانه‌ای می‌شدند و نهفته‌هایی می‌یافتند که صاحب منزل قسم می‌خورد سال‌های زیادی در این خانه سکونت داشته و خبر نداشته که در آنجا گنجینه‌ای پنهان بوده است. پس از آن نصاری درخواست کردند که باورشان را آشکار نمایند و شراب بنوشند و گوشت خوک بخورند و مسلمانان نیز به همراه ایشان در ماه مبارک رمضان این

۱- آن کسی که خمینی برای وی از خدا طلب رحمت می‌نماید و از وی با مدح و ثناء یاد می‌کند و از فقدان وی احساس خسارت می‌کند، و تعجبی هم ندارد، چه پرندگان نزد همنوعانشان می‌نشینند، اگر مخرب الدین طوسی با تاتار (مغول) همکاری نمود، خمینی هم در راه نابود کردن ملت برادر و دوست عراقی با یهودی‌های صهیونی دست به دست هم داده و هم پیمان آنان گردید.

کارها را انجام بدهند، مسلمانان مجبور به افطار در ماه رمضان و خوردن گوشت خوک و نوشیدن شراب شدند ... و هولاکو لعنت خدا بر وی باد به حالت سواره داخل منزل خلیفه شد، و همچنان سوار بر اسبش بود تا اینکه به تخت خلیفه آمد، آن مکانی که شیرها همه در برابرش کوچک می‌شدند، استهزاء کنان و به‌به‌کنان از آن بالا رفت، و مقدسات منازل دیگر را هم مورد اهانت قرار داد. و منزل خلیفه را به شخص مسیحی داد و مشروبات داخل مسجد جامع و مساجد دیگر ریخته شد، و مسلمانان از آشکار کردن و اعلان اذان منع گردیدند (ولا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم). این بغداد است که هرگز دارالکفر نبوده، مصیبتی بر سر وی آمد که از زمان بر پایی دنیا هیچ وقت چنین بلایی رخ نداده است، خلیفه به قتل رسید و با وجود اینکه بزرگتر از قتل وی هم در دنیا واقع شده است، ولی ذلت و زبونی دین اسلام و مصیبتی که به خلیفه وارد آمد فقط منحصر به او نبود بلکه سایر مسلمانان را فراگرفت[۱].

۷- حسن دیار بکری می‌گوید:

ابن علقمی رافضی در دسیسه‌ای برای فرماندهٔ تاتار نوشت که تو به بغداد بیا و من آن را به شما تقدیم می‌نمایم، و کفر وارد قلب آن ملعون شده بود ... هولاکو برای او نوشت، لشکریان بغداد زیادند و اگر تو در آنچه گفته‌ای راستگو باشی و از ما اطاعت کنی لشکریان بغداد را متفرق بساز و ما حاضر می‌شویم ... وقتی که پیغام هولاکو به وزیر رسید، نزد مستعصم رفت و گفت: دستور اخراج پانزده هزار نفر از سپاهیانت را صادر کن و حقوق[۲] آنان

۱- طبقات الشافیعة: ۱۱۴/۵-۱۱۵.

۲- یعنی وزیر به خلفه پیشنهاد کرد که پانزده هزار نفر از سپاهیان را به خاطر کاهش هزینه‌ها در بودجه عمومی اخراج نماید.

را جمع‌آوری نما، پس مستعصم برای این کار سخن وی را پذیرفت و بدان عمل کرد ... وزیر فوراً بیرون رفت و نام آن کسانی را که در دفتر ثبت شده بودند حذف نمود، آنگاه آنان را از بغداد تبعید کرد و مانع اقامتشان در آنجا شد، سپس بعد از یک ماه همان کار اولش را تکرار نمود و نام بیست هزار نفر از سپاهیان را از دفتر حذف کرد... پس از آن کارهای انجام دادۀ خود را برای هولاکو نوشت و وی را از آن کارها مطلع ساخت، و هدف وزیر از آمدن هولاکو چند چیز بود از جمله: او یک رافضی کثیف بود و می‌خواست خلافت را از بنی عباس به علوی‌ها انتقال دهد، که به علت قدرت زیاد بنی عباس و سپاهیانشان چنین کاری برای وی امکان‌پذیر نبود، او فکر کرد که هولاکو مستعصم و پیروانش را به قتل می‌رساند سپس وضعیت آرام خواهد شد در حالی که قدرت بنی عباس از بین رفته و او همچنان بر قدرت و عظمت و سپاهیان و برنامه‌ریزی و کارسازی مملکت خواهد ماند، و در آن هنگام به سبب ضعف لشکریان خلیفه و به وسیلۀ قدرت وی بدون ممانعت به دعوت علوی‌های رافضی خواهد پرداخت، و آنگاه با شمشیر به جان اهل سنت می‌افتد، هدف او این بود لعنت خدا بر وی باد.

و وقتی که هولاکو از کارهای انجام شده در بغداد به دست وزیر مطلع گشت، به قصد آنجا رهسپار شد تا اینکه بدانجا رسید و مستعصم سپاهیان را فراخواند و برای جنگ با هولاکو تدارک می‌دید، و مردم بغداد جمع شدند و برای جنگ با هولاکو با هم پیمان بستند، و به بیرون بغداد رفتند، و با سپاهیانش بر سر آنان تاخت، جنگ سختی میان ایشان در گرفت و هر دو گروه ایستادگی چشمگیری از خود نشان دادند، و زخمی‌ها و کشته‌های زیادی در میان هر دو گروه به وجود آمد، تا اینکه خداوند والامقام پیروزی را نصیب سپاهیان بغداد گرداند و هولاکو شکست سنگینی را متحمل گشت، و مسلمانان افراد خود را جابه‌جا نمودند و جماعتی از دشمن را نیز به اسارت

گرفتند، و اسیران و سرکشته شدگان را با خود به حومهٔ بغداد آوردند، و در حالی که به فرار دشمن اطمینان داشتند در چادرهایشان فرود آمدند .... وزیر، ابن علقمی در همان شب دسته‌ای از یارانش را فرستاد و بند دریای دجله را شکستند پس آبش بر سر سپاهیان بغداد در حال استراحت فرو ریخت، پس چهار پایان و چادرها و اموالشان را غرق نمود و کسی خوشبخت بود که اسبی پیدا کند و سوار آن شود و خود را نجات دهد، و از وی خواست که به بغداد باز گردد، پس سپاهیانش را به بغداد باز گرداند و به جان مردم افتادند، و از هیچ گونه درنده خویی و خون‌ریزی دریغ نورزیدند...[۱].

استاد حسن سودانی دانشمند معاصر می‌گوید:

ابن العلقمی و طوسی با ملت کفر بر علیه خلافت اسلامی همدستی کرده و توافق نمودند، بدلیل دفاع از دوستان و شیعان علی رضی الله عنه.

و مشهور است طوسی که به استاد بشریت و عقل یازدهم و زمامدار پژوهشگران و استاد فیلسوفان و متکلمان نامگذاری شده است ... و او در طوس به دنیا آمده که از توابع شهر قم می‌باشد ... و طوسی به عنوان موجب فخر فرزانگان و حامی برجستگان و یاری رسان ملت و دین به حساب می‌آید، و نمی‌دانیم که آیا هولاکو از آن برجستگانی می‌باشد که طوسی از آنان پشتیبانی کرده است؟

و آیا تاتار آن ملتی است که طوسی آن را بر مسلمین پیروز گرداند که آبرو و ناموس مسلمانان در آن هتک حرمت شد و مرکز تمدن اسلامی ویران گشت؟ طوسی و علقمی که از اطرافیان هولاکو بودند در حالی که هولاکو مزار امام موسی کاظم را تخریب کرد آنان چیزی ظاهر نساختند که نام اعتراض بر آن نهاد... منابعی که از شکاف‌های دورهٔ پایانی از حیات خلافت

۱- تاریخ الخمیس فی زوال أنفس نفیس: ۲/۴۲۰-۴۲۱.

عباسی اسلامی بحث می‌کنند اتفاق نظر دارند مبنی بر اینکه هولاکو قبل از آغاز حمله با یکی از اخترشناسان نظرخواهی کرد، و آن اخترشناسان حسام الدین مسلمانی غیرتمند بر مسلمانان و زندگی آنان بود، پس آنچه در ذیل می‌آید برای وی قرائت نمود: هر کسی که بر خلفیه گستاخی کرده و به سوی بغداد لشکرکشی نموده باشد، نه تخت سلطنتی برای وی باقی ماند و نه زندگی، و اگر فرمانروا به پند و اندرز من گوش فرا ندهد و به رأی خویش تمسک جوید، شش تا مهلکه به بار می‌آورد: اسبان می‌میرند، و سپاهیان مریض می‌شوند، و خورشید طلوع نمی‌کند و باران نمی‌بارد، و سپس پادشاه بزرگ می‌میرد... ولی مشاورین وی به هجوم به بغداد و بی‌توجهی به رأی اخترشناس نظر دادند ... هولاکو علامه نصیرالدین طوسی را فرا خواند و او آنچه را که حسام الدین گفته بود نفی کرد و به هولاکو اطمینان داد که موانعی شرعی برای اقدام وی به حمله به وجود نخواهد آمد ... و طوسی به این حد هم اکتفا نکرد، بلکه فتوایی صادر نمود که در آن دیدگاهش را با دلیل عقلی و نقلی تأیید می‌کند، و نمونه‌های زیای از یاران رسول خدا را مطرح کرد که به قتل رسیدند و بلایی هم به وقوع نپیوست ... و هولاکو با فتوی طوسی و معلومات ابن علقمی که دو وزیر فارس وی بودند به بغداد حمله کرد: و مستعصم تسلیم نشد و بعضی‌ها به وی پیشنهاد کردند که با کشتی به بصره برود و در جزایر آنجا اقامت گزیند تا اینکه فرصتی پیش می‌آید و یاری خدا به وی می‌رسد، ولی وزیرش ابن علقمی وی را فریب داد که اگر با هولاکو ملاقات کند و با وی توافق نماید اوضاع و احوال چنان که خلیفه می‌خواهد پیش می‌رود.

مستعصم بیرون رفت و در حالی که هزار و دویست نفر از شخصیت‌های بزرگ اعم از قضات و چهره‌های سرشناس و دانشمندان به همراه وی بودند، پس هولاکو یک باره تمام آن‌ها را به قتل رساند... و مستعصم را در کیسه‌ای

از پارچه گذاشت و با سم اسب‌ها لگد کوبی نمود، و شمار کشته شدگان بغداد طبق آنچه منابع معتبر ذکر می‌کنند هشتصد هزار نفر مرد و زن مسلمان بوده است، که این هشتصد هزار نفر قربانیان ابن علقمی و طوسی به شمار می‌آیند، و هنگامی که هولاکو از کشتن مستعصم مترددد بود طوسی فتوای جواز قتل وی را صادر کرد ... طوسی به هولاکو تفهیم نمود که برای شخصی که از خلیفه بهتر بود دنیا قطره‌ای خون فرو نریخت.

و بغداد در روز دهم ماه شباط (فوریه) از سال ۱۲۵۸ م تصرف شد و این روز آخرین مصیبتی نبود که توسط وزیران و عمامه پوشان فارسی بر سر امت اسلامی آمد[۱].

پس ای خوانندهٔ گرامی منابعی که قبلاً برای تو ذکر کردیم اجماع دارند مبنی بر اینکه در حمله به بغداد و تصرف دارائی‌ها و جان‌ها ابن علقمی بازوی دست راست هولاکو بوده است، و در خصوص قتل خلیفه هنگامی که هولاکو از قتل وی خودداری کرد نصیر الدین طوسی به واسطهٔ صادر نمودن فتوا به جواز قتل وی با هولاکو همکاری کرد، و با وجود این‌ها روحانی بزرگ ایران خمینی می‌گوید: و نیز مردم با از دست دادن خواجه نصیر الدین طوسی و امثال وی از کسانی که خدمات شایانی به اسلام نموده‌اند احساس خسارت و زیان می‌کنند[۲].

و ما از جانشین افسانهٔ موعود سؤال می‌کنیم چیست آن خدماتی که طوسی به اسلام و مسلمانان تقدیم کرده غیر از کشتار و ترور و خشونت؟ و اما اگر منظورش خدماتی است که به ستمگر و درنده خوی تاتار یعنی هولاکو، مبذول داشته در حالی که خود را نمایندهٔ اسلام می‌دانسته،

۱- دماء علی نهر الکرخاء از ص ۱۲۴ به بعد.

۲- الحكومة الإسلامية ـ خمینی ـ ص ۱۲۸.

ملاحظه می‌گردد به اعتقاد کسی که هم و غمش همکاری کفار بر علیه اهل سنت باشد وجهی دیگر دارد و بصورتی دیگر مطرح می‌شود.

و در حکومت صفوی، شاه طهماسب فرزند شاه اسماعیل صفوی با پادشاه هنکاریا بر علیه حکومت عثمانی اسلامی بر خلاف اجماع فقهی در مورد منع هم پیمانی با کفار، پیمان همبستگی بست، و این هم پیمانی با فتوای که شیخ کرکی مجتهد بزرگ دینی صادر کرد به اجرا در آمد.

و در قرن هشتم هجری غیاث خدابنده محمد مغولی (آن کسی که به مذهب تشیع گرویده بود) با یهودیان و صلیبیان پیمان بست و کشتار و ترور و خشونت در میان اهل سنت به راه انداخت. و هرگز جریمهٔ تاریخی بزرگ معاصر که در آن یحیی خان شیعی سرزمین مسلمانان را در شرق پاکستان تسلیم هندوستان کرد فراموش نمی‌کنیم، که طبق امیالشان با آن رفتار نمودند تا جایی که دولت غیر طبیعی (بنگلادش) در آنجا بر پا کردند.

و در لبنان ما همه به خوبی به یاد داریم که شیعیان چگونه مسلمانان را رها کرده و با مارونی‌ها پیمان همبستگی بستند و آنان را دوست حقیقی خود قلمداد نمودند. و در افغانستان شیعیان به جز طعنه‌زدن به تلاش مجاهدان و به دفاع پرداختن از مهاجمین ملحد چه چیزی را تقدیم آن‌ها (مجاهدین) نموده‌اند.

و در دانشگاه کویت به چه علتی پهلو به پهلو به همراه کمونیستها و چپی‌ها بر علیه دانشجویان مسلمان از اهل سنت در انتخابات دانشجویی در سال ۱۹۸۱ ایستادگی کردند؟

و اخیراً این همبستگی نامبارک میان ایران و انقلاب نصیری در سوریه چیست؟ و میان ایران و هر کدام از لیبی و الجزائر و یمن جنوبی؟ آیا بدین علت است که این‌ها همگی در خصوص انکار و مجازات اهل سنت با اهل تشیع اشتراک دارند، یا هرگز چنین نیست؟ آیا آنچه از آنان انتظاری می‌رفت

این نبود که از انقلاب مستضعفین در سوریه حمایت کنند؟ و آیا این پاداش احسان و خیرخواهی است؟ آری پاداش حمایت مجاهدین سوری از انقلاب ایران، بیگانه شدن از آن‌ها اولاً و طعنه زدن به جهاد ایشان در مرتبهٔ دوم می‌باشد، و گرنه تصریح خلخالی را بر علیه مجاهدین و سپس تکفیر نمودن آنان را از جانب خمینی در لندن در سال ۱۹۸۰ به چه چیزی تفسیر می‌نماییم.

و تازگی به چه خاطر اعضاء پارلمان کویتی از شیعیان در رأی گیری به نفع حافظ اسد و بر علیه مجاهدین رأی دادند که چهل و هشت ملیون دینار برای نیروهای دفاع سوری ارسال شود[1].

و در پایان امیدوارم که این بررسی موضوع پشتیبانی و حمایت شیعیان از کفار به خاطر نابودی اهل سنت را برای خوانندگان ارجمند روشن کرده باشد، چه اعتقادشان آنان را به این حمایت کردن ملزم می‌نماید.

۱- سراب فی إیران - دکتر أحمد أفغانی، ص ۲۸-۲۹.

البته هنگامی که مؤلف محترم این کتاب را تألیف می‌نمودند حمله‌ای آمریکا بر افغانستان و عراق رخ نداده بود، و طوریکه بر همه معلوم است در این دو حمله‌ای ظالمانه آمریکا، شیعیان رافضی شانه به‌شانه در کنار آمریکایی‌های ظالم و غاصب ایستاده علیه ملت مسلمان افغانستان و عراق جنگیدند و می‌جنگند و حکومت صفوی ایران کاملا با آمریکا همکاری نمود و می‌نماید و تاهنوز ائتلاف شوم رافضی- صلیبی بر این دو کشور مسلمان ادامه دارد، و این ائتلاف شوم در یک صف ایستاده بر علیه مسلمانان می‌جنگند. و طوریکه یکی از مسؤلین بلندپایه جمهوری اسلامی! ایران اظهار می‌داشت که اگر همکاری ایران نمی‌بود آمریکا توان اشغال کابل و عراق را نداشت!. زمانی که نویسنده این مطالب را می‌نوشت هنوز دفاع از بشار اسد خونخوار برای کشتار ملت مظلوم سوریه و فرستادن نیروهای سپاه و بسیج برای جنگ علیه مسلمانان سوریه و تشویق روسیه به حمایت از بشار اسد و پاک‌سازی مناطق اهل سنت عراق با همکاری رژیم آخوندی صفوی اتفاق نیفتاده بود. (مُصحح)

در ادامه گزارشی کامل از همکاری ایران و اسرائیل در زمینه‌ی تأمین سلاح ایران توسط اسرائیل را در پیش روی خواننده قرار می‌دهم و اگرچه این گزارش را در کتابم «نقد ولایة الفقیه» آورده بودم اما به خاطر اهمیت موضوع تصمیم گرفتم آن را اینجا نیز ذکر کنم تا مسلمانان حقیقت انقلاب ایران و حجم همکاری روافض با یهود را مشاهده نمایند.

بارهای سلاح اسرائیلی برای ایران

تازه‌ترین اقدامی که اسرائیل برای تأمین سلاح ایران با وجود توقف جنگ انجام داده است معامله‌ی اسلحه از رومانی به ملغ ۵۰۰ میلیون دلار بوده است و این معامله تاریخ درازِ روابط پیوسته‌ی اسرائیل با ایران از سال ۱۹۸۰میلادی را برملا می‌سازد. در سال ۱۹۸۰ اسرائیل به ایران اسلحه فروخت تا این کشور بتواند جنگش علیه عراق و عرب‌ها را ادامه دهد، و اگر چه معاملات فروش اسلحه به ایران خبر مهمی بود اما خبر مهم‌تر این بود که دلالان اسرائیلی برای یافتن اسلحه در جهان و پایتخت‌های کشورهای اروپایی به گشت و گذار پرداختند[1].

اسرائیل از مرحله‌ی فروش سلاح و تقدیم آن به خمینی پا فراتر نهاده و به تهیه‌کننده هر نوع قطعه‌ای حتی از بازار سیاه جهانی برای نظام ایران، مبدل شده تا ایران جنگش علیه عراق را ادامه دهد.

اگر این موضوع برای اسرائیل امری طبیعی به نظر برسد چرا که او تلاش می‌کند ایران را به جنگ علیه هر کشور عربی تشویق کند، اما موضوعی که برای بسیاری غیر قابل قبول بود، قیام خمینی با پشتیبانی تسلیحاتی اسرائیل در جنگ و صلح می‌باشد. چرا که خمینی ـ رهبر این نظام ـ همواره از ادبیات خصمانه با اسرائیل استفاده کرده و مدعی آزاد سازی بیت‌المقدس

۱- حدث روز پنج‌شنبه ۱۶ ژوئن،۱۹۸۹ م- ۱۴۰۹هـ.

و حتی تمام فلسطین بوده است. اما به نظر می‌رسد که برای رهبران کنونی ایران، هدف، وسیله را توجیه می‌کند. این حرکت جدید تأمین سلاح برای ایران ـ از هر طریق ممکن توسط اسرائیل ـ سبب شد تا فعالین سیاسی و نظامی و استراتژیک پرونده‌ی معاملات اسلحه میان اسرائیل و ایران را گشوده و به این نتیجه برسند که این معاملات نسبت به زمان شاه چند برابر شده است.

اسرائیل در رأس

جدیدترین آمار از معاملات اسلحه‌های ساخت اسرائیل نشان می‌دهد که از نظر کمی و نوعی در نیمه اول دهه هشتاد این معاملات رشد کرده و صادرات آن پیشرفت بزرگی داشته است به این صورت: در سال ۱۹۸۳ فروش اسلحه به قیمت ۸۵۰ میلیون دلار بوده که در سال ۱۹۸۶ به یک میلیارد و سیصد میلیون دلار رسیده است[۱].

منابع اروپایی متخصص در امور نظامی، تخمین زده‌اند که ۸۰ درصد این افزایش مربوط به صادرات اسلحه و لوازم‌یدکی به ایران بوده است[۲].

به نظر این منابع، اسرائیل در مقابل فروش اسلحه به ایران از سیطره‌ی آشکار اقتصادی بر این کشور بهره می‌برد، یعنی از طریق یهودیان ایرانی که اقتصاد ایران را در دست دارند و از طریق شرکت‌هایی که در زمان شاه فعالیت داشتند سپس با آغاز حکومت خمینی به صورت موقت کار خود را متوقف کردند و اکنون با تمام قوا فعالیت خود را از سرگرفته‌اند، این هدف را دنبال می‌کنند.

۱- بر اساس گزارش "انستیتو بین‌المللی پژوهش‌های صلح استکهلم" چاپ شده در مجله‌های نظامی سال ۱۹۸۷.

۲- مجله "لوبون" فرانسه و مجله "استراتیجیا" لبنان. ابتدای سال ۱۹۸۷.

در همین رابطه نظر شما را به گفته‌های پیشین خمینی درباره‌ی اقتصاد ایران و سیطره‌ی اسرائیل بر آن جلب می‌کنم: «قطعاً اقتصاد ایران در قبضه‌ی آمریکا و اسرائیل است و تجارت از دست مسلمانان خارج شده است»[۱].

یا آنجا که می‌گوید: «چیزی که بیشتر انسان را ناراحت می‌کند تسلط اسرائیل و مزدورانش بر بسیاری از امور حساس کشور و در دست گرفتن اقتصاد می‌باشد»[۲].

اما طولی نکشید که این سخن با باد هوا رفت و اسرائیل بر نسبت بزرگی از اقتصاد ایران تسلط یافت. در حکومت خمینی شرکت خصوصی بزرگی به نام «ارج» که به صورت موقتی کارش را متوقف کرده بود دوباره سر برآورد؛ شرکت ارج شرکتی اسرائیلی بوده که خمینی قبلا آن را مورد هجوم قرار داده بود همچنین وی شرکت «کوکاکولا» که شرکتی اسرائیلی بوده را مورد هجوم قرار داده بود اما جالب اینجاست که اسرائیل دوباره بازگشت تا بازار ایران را از محصولات خود پر کند و این در حالی است که خمینی دلیل مخالفت با شاه را همین امر اعلام می‌کرد[۳].

منابع آگاه در پاریس از این موضوع پرده برداشتند که دلال‌های اسلحه که در میان آن‌ها اسرائیلی‌ها نیز وجود داشتند از ویلای شاه در نزدیکی دریاچه‌ی ژنو از بخش فرانسوی آن در کنار روستای «سنت پل آن شله» و زمین اطراف آن به مساحت ۲۸ هزار متر مربع به عنوان مرکزی برای جمع‌آوری سلاح‌های خریداری شده توسط اسرائیل استفاده می‌کردند تا از

۱- سخنرانی خمینی در قم به تاریخ ۱۵ آوریل ۱۹۶۴ میلادی.

۲- اعلامیه خمینی درباره‌ی کاپیتولاسیون شهروندان آمریکایی.

۳- بیانیه‌های خمینی پس از دستگیری طالقانی و بازرگان در دوران شاه.

آنجا بارگیری شده و از طریق بندرهای اروپایی به ایران فرستاده شود. از سویی دیگر واسطه‌های اسرائیلی مزرعه‌های اطراف این ویلا که عبارت بودند از: «مارالی»، «لی هوز» و «لی مویت»، را به عنوان مراکز آموزش ایرانی‌ها برای آشنایی با برخی از این سلاح‌ها و نقشه‌های نظامی قرار داده بودند. و «اتیون دی بانک سوئیس[1]» عملیات پرداخت هزینه‌ها به اسرائیل از سوی ایران را متقبل شده بود[2].

از نظر این منابع اسرائیل با این کمک‌ها و تأمین سلاح برای ایران سودهای کلانی را به دست آورده و همچنین می‌توانست به طولانی شدن جنگ علیه عراق و عرب‌ها کمک کند که این امر منجر به از بین رفتن قدرت عرب‌ها به صورت کلی می‌شد. از سویی دیگر این امر برای اسرائیل در داخل ایران نیز منافعی را به همراه داشت از جمله: کم شدن فشار بر یهودیان ایران و به ویژه تجار یهودی و کسب اجازه برای انتقال اموال آن‌ها به اسرائیل به ویژه اموال تاجر بزرگ یهودی «حبیب فانیان» که یکی سرمایه‌داران بزرگ در زمان شاه بود و در ماه می ۱۹۷۹ میلادی و در آغاز مخالفت مردم ایران علیه شاه، اعدام شد[3].

معاملات قدیمی

اگرچه معاملات اسلحه ایران و اسرائیل با رسوایی «ایران گیت» در سال ۱۹۸۷ برای مردم آشکار شد ولی به پیش از آن باز می‌گردد. تاریخ آن به آغاز دهه‌ی هشتاد میلادی یعنی آغاز حکومت خمینی مربوط می‌شود. «آبا

۱- در نسخه‌ی عربی کتاب نام بانک اینگونه نوشته شده ولی به نظر می‌رسد نام صحیح بانک «یونیون بانک سوئیس باشد» (مترجم)

۲- نشریه استار فرانسوی ویژه‌ی اخبار اسلحه.

۳- روزنامه‌های ۱۰ می ۱۹۷۹میلادی

ایبان» وزیر دفاع سابق اسرائیل وضعیت روابط اسرائیل و حکومت خمینی را اینگون خلاصه نموده است: «هنگامی که نظام ایران دوست ما باشد ما به او اجازه می‌دهیم اسلحه به دست آورد تا دوستی‌اش حفظ شود اما هنگامی که موضع‌گیری ایران در مورد اسرائیل را نمی‌دانیم به او اجازه می‌دهیم اسلحه به‌دست آورد تا بتوانیم موضع ایران را بشناسیم[۱].

بنابراین بازگشت به آغاز دهه‌ی هشتاد، فروش سلاح‌های اسرائیلی به ایران تحت رهبری خمینی و آماری که در این زمینه در روزنامه‌ها و مجلات نوشته شده را برایمان آشکار می‌سازد.

روزنامه‌های کویتی در ۳۰ سپتامبر ۱۹۸۰ میلادی و همچنین در اکتوبر همین سال نوشتند که حکومت آمریکا از اینکه اسرائیل از هواپیماهای بیگانه و مسیرهای غیر مستقیم هوایی برای رساندن قطعات یدکی به ایران استفاده می‌کرده آگاه بوده و با این کار موافقت کرده است. بعد از روزنامه‌های کویتی نوبت به روزنامه آبزرور لندن می‌رسد که در نوامبر ۱۹۸۰میلادی از ارسال قطعات یدکی هواپیمای اف ـ ۱۴ و قطعات بالگرد و موشک‌ها به بندرهای ایران از جمله بندرعباس خبر بدهد. این روزنامه می‌نویسد که محموله‌ای از آمریکا به سوی اسرائیل فرستاده شده سپس به صورت مستقیم و بدون اینکه وارد اسرائیل شود به ایران ارسال شده است.

در سال ۱۹۸۱ و در ماه ژانویه، گزارشی از آمریکا که برای پژوهش‌های وابسته به کنگره آماده شده بود و روزنامه‌ها آن را منتشر کردند[۲] چنین آمده که اسرائیل سلاح و لوازم یدکی را به ایران قاچاق می‌کند. و هنگامی که سخنگوی وزارت امور خارجه‌ی آمریکا در این باره مورد سؤال قرار گرفت

۱- واشنگتن پست ۱۲ دسامبر ۱۹۸۶میلادی.

۲- روزنامه‌های مارس ۱۹۸۱.

گفت که وی گزارش‌هایی در این‌باره دریافت کرده است. این اتفاق در زمان ریاست جمهوری کارتر رخ داده است.

پس از خروج کارتر و کارکنانش از حکومت، خیلی‌ها اعتراف کردند که اسرائیل در سپتامبر ۱۹۸۰ برای فروش اسلحه و به عبارت دقیق‌تر تجهیزات نظامی برای ایران از آمریکا درخواست مجوز کرده است. در ماه بعد نیز اسرائیل شروع به فروش لاستیک چرخ‌های هواپیمای فانتوم اف ـ ۴ به ایران کرد. همچنین فرودگاه غیرنظامی «تایمز» فرانسه که در نزدیکی پایگاه نظامی قرار داشت به عنوان ایستگاهی جهت ترانزیت محموله‌های چرخ هواپیما به کار برده شد و تاجر اسلحه فرانسوی که در این معامله دخالت داشت در برنامه‌ی تلوزیونی «پانوراما» که از شبکه «بی بی سی» پخش می‌شد از این معامله پرده برداشت[1].

روزنامه‌های آن وقت اشاره کردند که دولت ریگان از همان ابتدا در فروش سلاح اسرائیل به ایران نقش داشته و از طریق انجمن آمریکایی ـ اسرائیلی «موریس امیتای» و حمایت «رابرت مك‌فارلینِ پسر» عضو گمنام انجمن خدمات نظامی مجلس سنای آمریکا، این کار را انجام می‌داده است[2].

پس از ارسال اولین محموله از چرخ‌های هواپیمای فانتوم اف ـ ۴، محموله‌ی دیگری از لوازم یدکی به قیمت ۶۰۰ هزار دلار به ایران فرستاده شد. ولی خط ارسال فرانسه ازهم پاشید و تاجر اسلحه‌ی بریتانیایی خط دیگری را برای رساندن محموله‌های اسرائیلی به ایران از طریق قبرص گشود و از هواپیماهای باربری (۴۴C.L.) شرکت آرژانتینی «ترانسپورت ابرو ریو پلاتینس» در این زمینه بهره برد. در این معامله که از طریق قبرص

۱- این برنامه در اول فوریه ۱۹۸۱ میلادی پخش شده است.

۲- واشنگتن پست ۲۹ نوامبر ۱۹۸۶.

انجام شد محموله‌هایی از لوازم یدکی تانک و ۳۶۰ تن اندوخته‌ی جنگی تانک‌های ام ۴۸ و ام ۶۰ و موتورهای جت و چرخ‌های اضافی برای هواپیماها وجود داشت[۱].

پس از این، نوبت به معامله‌ی ۱۳۶ میلیون دلاری اسلحه میان اسرائیل و ایران می‌رسد که که از اواسط ۱۹۸۱میلادی بارگیری شد و تاجر اسرائیلی به نام یعقوب نمرودی که افسر بازنشسته‌ی اسرائیلی بوده و لندن را مرکز تجارتش قرار داده بود این معامله را انجام داد. اما این معامله زمانی کشف شد که هواپیمای شوری در ژوئیه ۱۹۸۱ هواپیمایی که محموله سلاح اسرائیل ـ ایران را در خود حمل می‌کرد مورد هدف قرار داد. این هواپیما قرار بود از طریق قبرص وارد ایران شود که در مرز ترکیه ـ شوروی سقوط کرد[۲].

اسرائیل به فروش اسلحه ادامه داده و کیفیت آن را بهبود می‌بخشد

با آغاز سال ۱۹۸۲ میلادی اسرائیل همچنان به صادرات اسلحه به ایران ادامه می‌داد که محموله‌ها عبارت بودند از اندوخته‌های جنگی تانک‌های ۱۰۵ میلیمتری و اندوخته‌های هاونزر کالیبر ۱۵۵ میلیمتری و قطعات یدکی هواپیمای فانتوم اف ۴ ساخت آمریکا و تانک‌های ام ۴۸ و ام ۶۰ و تجهیزات مخابراتی به صورت کامل همراه با لوازم یدکی آن.

و تا ژوئیه ۱۹۸۳ نه تنها تزریق اسلحه به ایران ادامه یافت بلکه کیفیت اسلحه‌ها نیز بهتر شد:

۱- اسرائیل و جنگ ایران و عراق، پژوهشی به قلم شهرام چوبین در جمله‌ی بین المللی دفاع شماره ۳ مار ۱۹۸۵ جلد ۱۸

۲- این خبر را روزنامه‌ی ساندی تایمز لندن در ۲۶ ژوئیه ۱۹۸۱ میلادی منتشر کرد.

در ۶ ژانویه ۱۹۸۳ محموله‌های بزرگ و ویژه‌ای ارسال شد که شامل این موارد بود: موشک‌های سایدوایندر هوا به هوا، ۴۰۰ هزار گلوله خمپاره‌انداز هاون، ۴۰۰ هزار گلوله مسلسل، هزار تلفن صحرایی، ۲۰۰ هزار دستگاه پارازیت تماس‌های تلفنی[1].

و در ماه ژوئیه ۱۹۸۳ معلوماتی از معامله‌ی «گرودی» به مبلغ ۱۳۶ میلیون دلار منتشر شد.

این معلومات نشان می‌داد که این محموله حاوی سلاح پیشرفته و جدیدی است که تمامی آن ساخت آمریکا است و بارگیری آن جز برای اسرائیل ممنوع است؛ با این وجود اسرائیل آن را برای ایران بارگیری کرد. و شامل موشک‌های بالستیک «لانس»، موشک‌های زمین به هوای هاوک، و موشک‌انداز کالیبر ۱۵۵ میلیمتری «تامبیلا» و «کوپرهید» هدایت شونده با اشعه‌ی لیزر[2] می‌شد. دو روزنامه‌ی اسرائیلی به نام «یدیعوت احرونوت» و «ها آرتس» جزئیات منتشر شده در باره‌ی معامله «گرودی» را تأیید می‌کنند. از سویی دیگر مجله‌ی «ولتوچ» سوئیسی که مجله‌ای میانه‌رو است همین معلومات را با اضافات بیشتر منتشر کرده است.

در ژانویه ۱۹۸۳ روزنامه‌های آمریکایی شروع کردند به سخن‌گفتن از معاملات سلاح‌های پیشرفته‌ی اسرائیلی به ایران که ساخت آمریکا می‌باشند. این در حالی بود که فروش و صادرات این سلاح‌ها به کشور ثالث غیر از آمریکا و اسرائیل ممنوع بوده است. مجله‌ی دوره‌ای دفاع و امور خارجه، معلوماتی را منتشر نمود که نشان می‌داد اسرائیل محموله‌هایی از بمب‌های خوشه‌ای ممنوع را به ایران بارگیری کرده است همچنین لوازم

۱- روزنامه بوستون گلوب، ۲۷ ژوئیه ۱۹۸۳.

۲- رزنامه چپ لیبراسیون، ژوئیه ۱۹۸۲.

یدکی اف ۱۴ تامکت که به صورت اندک در نیروی هوایی ایران مورد استفاده قرار می‌گیرد به صورت مستقیم و منظم توسط هواپیماهای باربری از اسرائیل به ایران بارگیری شده است[۱].

سپس روزنامه‌های آلمانی در ماه مارس ۱۹۸۴ میلادی جزئیات معامله‌ی «گرودی» را منتشر نمودند که در آن آمده: سلاح‌های اسرائیلی توسط هواپیماهای باربری «شرکت ال عال» به صورت شبانه از فراز کشور سوریه به ایران فرستاده شده است[۲]. این روزنامه‌ها و به طور دقیق مجله‌ی اشتیرن (Stern)، آگاهی سوریه از پرواز این هواپیماها را نفی نکردند.

نشریه دیگری از آلمان غربی، یعنی «فرانکفورت» که نشریه‌ای دوره‌ای و محافظه‌کار به شمار می‌رود، همچنین از محموله‌های سلاح اسرائیل به ایران به قیمت ۵۰۰ میلیون دلار خبر داد و اینکه این سلاح‌ها همگی ساخت آمریکا و اسرائیل می‌باشند و بخشی از آن از لبنان وارد شده است[۳].

مدرک رسمی اسرائیلی

موضوع معاملات سلاح بین ایران و اسرائیل به صورت گزارشات پراکنده از اینجا و آنجا و خبرهای رزنامه‌ای غیر قابل اعتماد، باقی نماند بلکه کار به ارائه‌ی مدرک رسمی به زبان «آریل شارون» وزیر دفاع اسرائیل در دهه‌ی هشتاد رسید. کسی که شاهد اکثر معاملات سلاح میان اسرائیل و ایران بوده و بر آن نظارت داشته است.

در ماه می ۱۹۸۴ و پس از کناره‌گیری آریل شارون از وزارت دفاع که تنها یک بازی خبیثانه برای پوشاندن نقش اسرائیل در کشتار صبرا و شتیلا

۱- نشریه‌ی دوره‌ای «دفاع و امور خارجی روزانه» ۲۴ ژانویه ۱۹۸۴

۲- مجله Stern آلمان غربی، شماره ۱۷ مارس ۱۹۸۴.

۳- نشریه «فرانکفورتر» آلمان غربی، شماره ۱۷ مارس ۱۹۸۴.

در فلسطین بود، وی به آمریکا رفته و در واشنگتن به صراحت اعلام کرد که اسرائیل به ایران اسلحه می‌فروخته و آمریکا نیز از این موضوع خبر داشته است.

شارون با وجود برکناری از وزارت دفاع، به عنوان وزیر تا سال ۱۹۸۷ در حکومت ائتلافی لیکود باقی ماند و او هنگامی این مطالب را بیان کرد که هنوز وزیر بود.

همچنین با وجود اینکه دولت ریگان از معاملات اسرائیل و ایران ابراز نا آگاهی می‌کرد اما موضع‌گیری آمریکا در سال ۱۹۸۴ مبنی بر درخواست از اسرائیل و کشورهای اروپایی به همراهی با واشنگتن برای تحریم فروش اسلحه به ایران یک موضع‌گیری رسمی به شمار می‌رود که خبر از آگاهی آمریکا از نقش اسرائیل و دیگران در فروش اسلحه به ایران می‌دهد. سفیر فوق العاده‌ی آمریکا «ریچارد فیربنک» این مسؤولیت را به عهده گرفت.

نشریات در این مدت یعنی سال ۱۹۸۴ و بعد از آن در مورد موضع‌گیری‌ها و اجرائاتی که مدیران بزرگ آمریکایی مانند جفری کمپ مدیر کل کارکنان امور شرقِ نزدیک، در شورای امنیت ملی ایالات متحده آمریکا و ویری نکس و مك‌فارلین گرفتند، سخن می‌گفتند در واقع همگی فروش سلاح اسرائیل به ایران را تأیید می‌کردند[1].

سپس موضع‌گیری‌های آمریکا به مرحله‌ی پیشرفته‌تری رسیده و منجر به نوشتن یادداشتی شد که به «یادداشت کمپ» مشهور است که برای پیشرفت روابط با ایران تنظیم شده بود و در اکتبر ۱۹۸۴ به شورای امنیت ملی آمریکا تقدیم شد.

۱- گزارش کمیته «تاور» که نام اصلی آن «مجلس ریاست بازبینی» است. ۲۶ فوریه ۱۹۸۷.

«ایران گیت» مشهور

در همین بین و پس از یادداشت «کمپ» قضیه مقدمات معامله‌ی موشک‌های آمریکایی «تاو» به ایران اتفاق افتاد. این مقدمات بین مسؤول اطلاعات مرکزی آمریکا و تاجر ایرانی که برای منافع اسرائیل و ایران کار می‌کرد، یعنی: «منوچهر قربانی‌فر» صورت گرفت. هنگامی که اسرائیل از این تغییر سیاست آمریکا در مورد فروش اسلحه به ایران مطمئن شد، دو تاجر سلاح اسرائیلی به نام‌های «گرودی» و «آدولف شویمر» با همکاری «امیرام نیر» مشاور نخست‌وزیر وقت اسرائیل «شیمون پرز» به حرکت در آمده و جلساتی با قربانی‌فر با حضور تاجر آمریکایی برگزار کردند. این جلسات در ژانویه ۱۹۸۵ میلادی برگزار شد و نتیجه‌ی آن تحویل محموله‌های اسلحه‌ی آمریکایی به ایران شد که بعدها انجمن «تاور» در گزارشات خود آن را فاش نمود. نتیجه‌ی این معامله تشویق اسرائیل برای فرستادن بیشتر این محموله‌ها بود لذا حکومت اسرائیل از طریق «رابرت مک‌فارلین» و با مساعدت «کولونل اولیور نورث» و «مایکل لدین»، مشاورِ شورای امنیت ملی مقدمات این معاملات را فراهم آوردند.

در ماه می ۱۹۸۵ «لدین» به صورت رسمی از اسرائیل دیدن کرد زیرا «شیمون پرز» از او خواسته بود که برای محموله‌ی بزرگی به اسرائیل با «مک‌فارلین» به توافق برسد، پس از این «دیوید کمحی» مدیر کل امور خارجه‌ی اسرائیل از سوی پرز مسئول تماس با مک‌فارلین شد تا برای ارسال محموله‌ی اسلحه به ایران هماهنگی‌های لازم را انجام دهد.

سپس در ژوئیه ۱۹۸۵ میلادی کار به وزیر امور خارجه‌ی آمریکا «شولتز» رسید که نتیجه‌ی آن جلسه‌ای بود که «لدین»، «قربانی‌فر»، «کمحی»، «شویمر» و «گرودی» افراد آن بودند و مشخص شد که چه مقدار موشک «تاو» مورد نیاز می‌باشد؛ ولی موضوع مهم‌تر این بود که آن‌ها نیاز به

چراغ سبز از رئیس جمهور آمریکا داشتند. بنابراین «پرز» از طریق مک‌فارلین و نماینده‌اش «جان پوین‌دکستر» حل این مشکل را به عهده گرفت و پیشنهاد کمحی فروش موشک‌های آمریکایی «تاو» به ایران از طریق اسرائیل بود. در جلسه‌ای که ریگان و نماینده‌اش بوش و وزیر امور خارجه‌اش شولتز و وزیر دفاع آمریکا «واینبرگر» و مدیر امور رؤسای دونالد ریگان و مدیر سازمان اطلاعات مرکزی «ولیام کیسی» حضور داشتند چراغ سبز آمریکا تصویب شد، و به این ترتیب اسرائیل در ۳۰ آگوست و ۱۳ سپتامبر ۱۹۸۵ میلادی، ۱۰۰ موشک «تاو» را در محموله‌ی اول و ۴۰۸ موشک دیگر را در محموله‌ی دوم به ایران فرستاد.

اما معاملات در اینجا به پایان نرسید و پس از موشک‌های «تاو» اینبار نوبت به موشک‌های «هاوک» رسید که معاملات آن میان اسرائیل و ایران البته بعد از موافقت واشنگتن انجام گرفت. اسرائیل هر بار تلاش می‌کرد ابتدا معاملات را به سرانجام برساند سپس آن را بارگیری کند.

در ماه نوامبر ۱۹۸۵ وزیر دفاع اسرائیل «اسحاق رابین» خودش مقدمات فروش موشک‌های «هاوک» را با مک‌فارلین فراهم ساخت. این معامله نیز منعقد گشته ولی این‌بار از طریق شرکت هوایی وابسته به سازمان امنیت آمریکا «سی آی ای» و در پوشش قطعات و لوازم حفر چاه نفت، محموله‌ها بارگیری شده و در ۲۵ نوامبر همان سال به ایران فرستاده شد.

در این معاملات موشکی که به «ایران گیت» مشهور شد، ایران در مقابل گرفتن موشک‌ها، باید گروگان‌های آمریکایی را تحویل می‌داد. اما با وجود رسیدن سلاح به ایران، گروگان‌ها آزاد نشدند زیرا ایران این سلاح‌ها را محموله‌های اسرائیلی قلمداد کرده و خود را در برابر آمریکا مسؤول نمی‌دانست.

چنانکه در مورد «ایران گیت» چنین منتشر شد که ایران موشک‌ها را نپسندیده زیرا این موشک‌ها از نوع اسرائیلی بوده و بهینه‌سازی نشده و ستاره‌ی داود روی آن هک شده است. بقیه جزئیات «ایران گیت» نیز مشهور است.

اما آنچه در این زمینه قابل ذکر است این می‌باشد که پس از رسوایی «ایران گیت» و نقش اسرائیل در ارسال سلاح به ایران، شولتز به کارکنانش در امور خارجه‌ی آمریکا گفت: نقشه‌ها و اهداف اسرائیل در قبال ایران برای حمایت از آن است و مانند نقشه‌های ما نیست؟! و برخورد ما با اسرائیل باید بر اساس این باشد که اسرائیل در کمک به ایران و ارسال سلاح به آن کشور اهداف خاص خود را دنبال می‌کند.

انجمن «تاور» نیز بعدها در گزارش خود نقش اسرائیل در فرستادن محموله‌های سلاح به ایران را بر ملا ساخته و گفت: سیاستی که اسرائیل در مسلح کردن ایران خمینی در پیش گرفته است همان سیاست آمریکا است.

پس از رسوایی «ایران گیت» برای مدتی فروش سلاح به ایران متوقف شد ولی اسرائیل دوباره کارش را از سر گرفته و از طریق بازار سیاه و به هر نحو ممکن شروع به خرید سلاح برای ایران و جمع‌آوری آن در مکان‌های مناسب در اروپا و سپس ارسال آن به ایران نمود. بر اساس آنچه در ابتدای این تحقیق آمد دلالان اسلحه تمام دنیا را زیر و رو می‌کنند تا برای ایران سلاح فراهم کنند.

منفعت اسرائیل در این زمینه آشکار است. آن‌ها می‌خواهند ایران علیه عراق پیروز شود، عراقی که با دلیری تمام در برابر ایران ایستاد بلکه «فاو» و سپس «شلمچه» و زمین‌ها شرق بصره را آزاد کرد. عراق دشمن اسرائیل است و چندین بار هواپیماهایش در عمق سرزمین‌های اشغالی نفوذ کرده‌اند.

از همینجا نقش اسرائیل در مشغول کردن عراق در جنگ با ایران آشکار است و چیزی جز آسوده شدن اسرائیل و ضعیف شدن جبهه علیه خودش نمی‌باشد.

«مؤسسه‌ی بین المللی استکهلم برای پژوهش‌های سالیانه صلح» در سال ۱۹۸۴ در زمینه‌ی فروش سلاح به ایران، اطلاعاتی را منتشر نمود مبنی بر اینکه سه کشور سلاح لازم برای ایران را فراهم کرده‌اند تا به بتواند به جنگ علیه عراق ادامه دهد و آن سه کشور عبارت بودند از کره‌ی شمالی، سوریه و لیبی. موضع‌گیری کره‌ی شمالی که هم‌پیمان کشورهای عربی به شمار می‌رفت در این امر بسیار عجیب بود زیرا این کشور تأمین سلاح ایران را تا اندازه‌ای برعهده گرفت که ۴۰ درصد سلاح ایران در سال ۱۹۸۴ را خودش تأمین نمود و عجیب‌تر از همه موضع‌گیری دو کشور عربی به صورت مستقیم یا غیر مستقیم همراه با اسرائیل برای تأمین اسلحه‌ی ایران بود[۱].

اسلحه‌های شاه نیز اسرائیلی بود

به این صورت بود که محموله‌های سلاح از اسرائیل و آمریکا و بازار سیاه در جهان برای پشتیبانی از انقلاب تهران یا انقلاب خمینی فراهم می‌شد. شخصی که اعلام کرده بود و هنوز هم آیت الله هایش اعلام می‌کنند که مخالف اسرائیل و ضد تلسط آن بر اقتصاد ایران و ارتش ایران هستند و اینکه آن‌ها با فلسطین در یک جبهه قرار دارند و قرار است که قدس را آزاد کنند!؟ ولی چگونه این امر امکانپذیر است در حالی که از آغاز انقلاب و از دهه‌ی هشتاد اسرائیل سلاحشان را تأمین می‌کند؟!

۱- کتاب «مؤسسه‌ی بین المللی استکهلم برای پژوهش‌های سالیانه صلح» در سال ۱۹۸۴، صفحه‌ی ۱۹۹.

حتی زمانی که نظام خمینی سر کار آمد سلاح‌هایی که در انبار ارتش ایران وجود داشت اسرائیلی بود که معلومات منتشر شده در این زمینه آن‌ها را آشکار ساخت:

مجله‌ی نیویورک تایمز در شماره‌ی ۳۰ دسامبر ۱۹۸۶ و در صفحه‌ی اولش اعلام کرد که در چهار سال آخر حکومت شاه یعنی از ۱۹۷۵ تا ۱۹۷۹ ایران اولین وارد کننده‌ی سلاح در جهان بوده است[۱]. هنگام سقوط شاه و به قدرت رسیدن خمینی تجهیزات نظامی سنگین به قیمت ۲۲ میلیارد دلار در انبارها و مخزن‌ها وجود داشته است[۲]. آمریکا منبع اصلی سلاح‌های ایران بوده است.

غیر از ایالات متحده آمریکا، منبع دیگری نیز وجود داشته که تجهیزات نظامی را برای شاه تأمین می‌کرده و آن اسرائیل بوده است.

اسرائیلی‌ها نیز مانند آمریکایی‌ها در وزارت دفاع ایران حضور داشته و اسرائیل، نیروی پلیس ایران را آموزش داده و سازمان ضد آزادی را تأسیس کرده و همچین دست به عملیاتی درون عراق برای پشتیبانی از کردهای ضد نظام عراق می‌زدند. واشنگتن و تل آویو در پشتیبانی از شاه ایران دارای منافع مشترک بودند[۳].

در مدت حکومت شاه، قیمت صادرات اسرائیل به ایران از ۳۳ میلیون دلار در سال ۱۹۷۳-۱۹۷۴ به ۱۰۰ میلیون دلار در سال ۱۹۷۵-۱۹۷۶ تا

۱- این مجله به مصاحبه‌ای که گزارشگرش با دیوید کمحی مدیر خارجه‌ی اسرائیل انجام داده استناد می‌کند.

۲- مؤسسه استکهلم، منبع سابق.

۳- «نفوذ اسرائیل در جهان» دیپلوماسی فروش سلاح به قلم آرون کلمان، برگمن براسی، واشنگتن ۱۹۸۵. آرون کلمن استاد دانشگاه تل آویو و کارشناس سلاح اسرائیل در دوران حکومت شاه بوده است.

۲۰۰ میلیون دلار در سال ۱۹۷۶-۱۹۷۷ رسید. بیشتر این اموال بهای تجهیزات نظامی و سلاح اسرائیلی برای ایران بود. و ایران رتبه‌ی اول برای ورود اسلحه‌ی مشهور یوزی که یک سلاح اسرائیلی است، بود[1].

اسرائیل حتی پیش از سقوط شاه موفق به امضای قراردادهایی با نیروی مسلح ایران جهت آموزش و پشتیبانی شد. از سویی دیگر هواپیماهای اف ۴ ایران در عملیات آموزشی که در پایگاه‌های هوایی اسرائیل انجام می‌شد مشارکت داشت.

همچنین مدارکی ـ پس از سقوط شاه ـ نشان می‌داد که ارتش دفاعی اسرائیل و ارتش ایران به صورت مخفیانه برای ساخت موشک تاکتیکی زمین به زمین با قابلیت حمل کلاهک هسته‌ای و برد ۲۰۰ کیلومتر، با یکدیگر همکاری می‌کردند؛ و در تابستان سال ۱۹۷۷ میلادی حسن طوفانیان وزیر دفاع ایران در آزمایش موشک جریکو که اولین نمونه از موشک‌های مشترک ایران و اسرائیل بود حضور یافت.

این پروژه، قرارداد جدیدی بود که شاه با وزیر دفاع وقت اسرائیل یعنی شیمون پرز در سال ۱۹۷۷ منعقد کرد[2].

در میان صحبت‌هایی که از «ایران گیت» می‌شد معلوماتی آشکار شد که نشان می‌داد یعقوب گرودی یکی از تجار شریک در ایران گیت، همان رئیس هیأت اعزامی نظامی اسرائیل به تهران در مدت ۱۳ سال بوده که با نام «آقای اسرائیل» مشهور بوده است. گرودی در مقابل گزارشگر می‌گوید:

۱- «نفوذ اسرائیل» منبع پیشین.

۲- "لندن آبزرور" ۲ فوریه ۱۹۸۶. مدارک سفرای تجاری اسرائیل بعد از سقوط شاه.

«اگر روزی به ما اجازه داد شود درباره‌ی آنچه در ایران کردیم سخن بگوییم شوکه خواهی شد زیرا امر بالاتر از تصور تو است»[۱].

اضافه بر این «اوری لوبرانی» (Uri Lubrani) که نماینده‌ی ویژه‌ی اسرائیل در امور لبنان بوده و همچنان در این سمت است، در زمان شاه و ابتدای حکومت خمینی مسؤول مقیم اسرائیل در تهران بوده و نشریه «وال‌استریت جورنال» در ۹ فوریه ۱۹۷۹ می‌نویسد که در اثنای انقلاب خمینی، ایران بیش از نیمی از انرژی اسرائیل را تأمین نموده است و این نشان می‌دهد که نظام خمینی تا چه اندازه در ابتدای دهه‌ی هشتاد به سلاح‌های اسرائیلی و آمریکایی تکیه کرده تا پایه‌ی خود را محکم کند اضافه بر تکیه بر مشاوران اسرائیلی که هنوز به عنوان قومیت بزرگ یهود در ایران به سر می‌بردند و به آن‌ها این فرصت را می‌دهد که به عنوان یک شهروند یهودی در ایران بمانند ولی آن‌ها نقش خود را در کنار نظام جدید فراموش نکردند.

اسرائیل اینگونه وجود، مأموریت‌ها و پشتیبانی‌هایش را ادامه داد که از زمان شاه و سپس بعد از سقوط او در دوران خمینی ادامه پیدا کرد. به نظر می‌رسد که فروش سلاح‌های اسرائیلی به ایران در طی حکومت خمینی رشد چشمگیری داشته و از فروش آمریکا نیز بیشتر شده است و اسرائیل با این روش و از طریق ایران به جنگ با عراق پرداخت.

***

۱- روزنامه اسرائیلی Davar «داوار» ۲۹ نوامبر ۱۹۸۵.